

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

No. 84 December 2001 טבת- שבט תשס"ב شماره ۸۴ آذر ۱۳۸۰



جشن روشنایی‌ها، حنوکا به شما مبارک باد

English Section

* Where Was God on ...
* Independent Judaism
* Persian Conspiracy at Hillel
* Coffee Shop Philosophy
* Modern Israeli Literature
* Yair Garbuz
* Jewish Humor

بخش فارسی

* سخنرانی شیمون پرز در سازمان ملل متحد
* چشم‌انداز صلح در خاورمیانه
* منشه امیر در لس آنجلس
* گونتر گراس و قرن بیستم
* جُنگ شعر
* ادبیات مدرن ایسرائل - یائیر گاربوز
* برگ‌های زنانه
* لبخند یهودی!

بهاء ۳ دلار



چشم انـداز

Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
طرح و اجرای جدید: د. فرهنگ
دبیر بخش پزشکی: دکتر نیسان بامداد
مدیر اجرای: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
مترجمان: پیمان اخلاقی، منیژه شایسته (یوم‌طوبیان)، فریده شبانفر، شهره نوفر، رزا کیائی
نویسندگان همراه: پرفسور امنون نتصر (اورشلیم) مینو شبانفر (حکیمیان)، شهره نوفر - فریار نیکبخت (لوس‌آنجلس)، مینو مقیمی
با همیاری دیگر افراد هیئت اجرائی سازمان سیامک، اختر برلوا، سعید بنایان و فریدون فولادی، شهرام سیمان
تایپ‌ست و صفحه آرایی: مینو حمودوت
صفحه بندی و گرافیک: لیلی کاهن

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.
نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست، چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

فهرست:

من و گنجشکهای خونه — داریوش فاخری ۴
یادداشت — پروفسور امنون نتصر ۸
یهودیت در نیمه راه استقلال — دکتر هوشنگ ابرامی ۱۲

در اجتماع

منشه امیر در لس‌آنجلس — ژرژ هارونیان ۱۵
اخبار فعالیت‌های شورای سازمان‌ها ۱۹
با هم بودن از راه اعمال نیک — وندی مدنیک - پیمان اخلاقی ۲۰
به قلم شما — دکتر خانبابا رخسار ۲۱
باستان شناسی و یهودیت — کنفرانس دانشگاه یهودیت ۲۵
انتقاد از خود — دکتر کلودیا میکائیل ۲۸

ویژه نامهٔ سیاسی:

تفسیر سیاسی ماه: چشم‌انداز صلح در خاورمیانه — خسرو آقائی ۳۰
متن سخنران شمیون پرز در سازمان ملل — برگردان از پیمان اخلاقی ۳۴
عقب نشینی به زمینهٔ آشنای صیونیسم — تام سگف - پیمان اخلاقی ۳۸

هنر و ادبیات

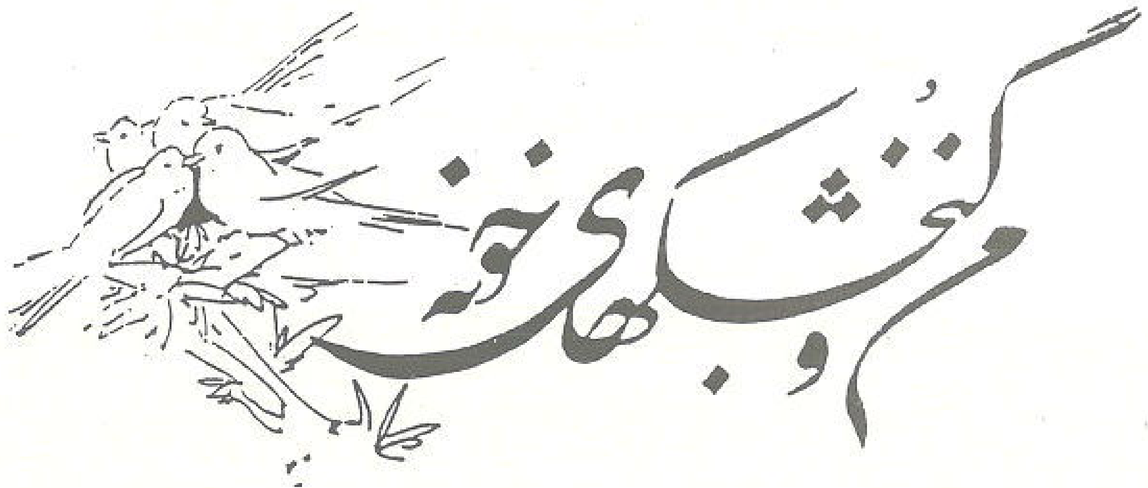
گونترگراس و زندگی یهودیان — شیرین‌دخت دقیقیان ۴۰
داستان کوتاه ۱۹۳۸ — گونترگراس - شیرین‌دخت دقیقیان ۴۰
جُنگ شعر — افشین تاجیان، هوشنگ متیان، جهانگیر صداقت‌فر ۴۱
ادبیات مدرن ایسرائل: یائیر گاربوز — کامران حییمیان ۴۲
خاطرات لهستانی — یائیر گاربوز - کامران حییمیان ۴۲
آشنایی با یک موسیقیدان — روحل فورتسنبرگ - پیمان اخلاقی ۴۶
کودکان، ادبیات و هالاکاست — جرمن گینبرگ - مینو مقیمی ۴۸

برگ‌های زنانه:

گذر از دروازهٔ رسوم — آدام کتز - پیمان اخلاقی ۴۹
بحث و جدال بر سر مراکز نگهداری کودکان — مینو مقیمی ۵۰
واکسن برای درمان سرطان — دکتر نیسان بامداد ۵۱

لبخند یهودی:

جوک‌های لهستانی — یائیر گاربوز - کامران حییمیان ۵۳
پیوند دل‌ها ۵۴



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

داریوش فاخری

برای وصله‌های تَنَم





می‌خواستم مقالهٔ این شماره را به بحثی اجتماعی در جامعهٔ یهودی خودمان اختصاص بدهم و از فاجعهٔ طلاق و کمبود ازدواج حرف بزنم. می‌خواستم در سوگ روابط خانوادگی سخنی بگویم. امّا...

می‌بینم با رختی سیاه بر تن دلم، از قبرستان آرزوهایم بر می‌گردم.

فاجعهٔ اورشلیم و خیفا نظرم را بر می‌گرداند. می‌خواهم از برای کودکان و نوجوانانی بنویسم که نبایستی این چنین بیرحمانه به خاک سپرده شوند.

خدای من، وقتی به جسدهای پراکنده در خیابان‌های اورشلیم و خیفا نگاه می‌کنم، وقتی قطعه‌های بدن‌های از تن جدا شده که به دیوارها و درختان کنار خیابان چسبیده‌اند را می‌بینم. وقتی جمجمه‌های خُرد شده، چشم‌های از حدقه بیرون افتاده، لباس‌های پاره پاره شده بدون صاحب و چشمان اشک‌آلود سربازان و داوطلبانی که دارند زخمی‌ها را به آمبولانس می‌رسانند و به مادری که دنبال فرزندش می‌گردد و سر تا پا زخمی است دلداری می‌دهند، خود را سرگردان، حیران و

ناباور چون جوانک مذهبی ارتدکسی می‌بینم که دارد دنبال تکه‌های بدن‌های کشته شده‌ها می‌گردد تا حداکثر قطعه‌ها را برای خاکسپاری‌ای مذهبی پیدا کند.

به لیست کشته شدگان دسامبر نگاه می‌کنم. نوجوانانی هستند بین ۱۴ تا ۲۰ ساله و بیمارستان‌ها را در نظر می‌گیرم که از این گروه اخیر قربانی (۲۴۲ کشته و ۲۰۰۰ زخمی اسرائیلی از زمان امضاء قرارداد «اسلو») پر می‌شوند. با خودم می‌گویم، خدای من، ما بیمارستان‌ها را نساخته‌ایم که از بدن‌های نوجوانانمان میخ و ذرات بمب بیرون بکشیم. ما دنیایی نمی‌خواستیم که به جای قهقههٔ شادی بچه‌هایمان صدای ضجه‌های دردناکشان را بشنویم. ما نمی‌خواستیم برای هفت مرگشان بنشینیم یا به جای سرود شب عروسیشان برایشان قدیش بزنیم.

ما به آنان خیانت کرده‌ایم - ما به خدا خیانت کرده‌ایم. ما به انسانیت خیانت کرده‌ایم. ما در هر لحظه‌ای که از یک دیکتاتور حمایت می‌کنیم تا حساب بانکی‌مان را پر نگاهداریم به آنان خیانت کرده‌ایم. روی سخنم با کسانی است که در موقعیتی هستند که می‌توانند و قادرند و در حال پرورش عقیده و نظر دیگرانند و از این سلاح پر قدرت برای پرورش فردگرایی در برابر جمع دوستی استفاده می‌کنند.

از پرورش خودپرستی در برابر تحمل و سازش با دیگران نفع می‌برند. شک و بدبینی، سوء ظن و دوری را جایگزین عشق و درک و اعتماد و همزیستی صلح آمیز می‌کنند و جان ایده‌آلیست‌هایی که به روح بشریت ایمان دارند را به خاک می‌سپارند.

روح معصومانه کودکان خود را توسط کتاب‌های درسی مملو از میکرب نفرت و نفرت ورزی مسموم می‌کنند. کشتار و خودکشی را چون فضیلتی پر بها آموزش می‌دهند. به جای پایکوبی برای زندگی به ستایش مرگ می‌نشانندشان.

به جای پرورش محبت و عشق، کمپ‌های تابستانی نوجوانان خود را اختصاص به تربیت و آموزش‌های چریکی و سوءقصد و کشتار دیگران می‌دهند. در پی ترور و کشتار جوانان و نوجوانان دیگران نقل و شیرینی بین جوانان و نوجوانان خود تقسیم می‌کنند.

تلویزیون‌ها - رادیوها - روزنامه و مجلات و مساجد تحت کنترل کامل و بی چون و چرای این پرورش دهندگان افکار، زهر مسموم کننده دروغ‌ها را تزریق می‌کنند. اسلام را به دین خشونت و شهادت تبدیل می‌کنند. شهادت را تشویق می‌کنند. وعدهٔ بهشت می‌دهند. دختر باکره در دنیای دیگر تقسیم می‌کنند و از این راه این شیوه و طرز تفکر پوسیده مردسالاری و زن خفیف سازی، که برتری مرد و حس مالکیت بر او را تأکید می‌کند و تعمیم می‌دهد را نیز پرورش می‌دهند و زن را تنها موجودی به شمار می‌آورند که برای ارضاء جنسی و تولید مثل به کار می آید و بس.

در میان این کابوس دست و پا می‌زنم. از

میان این میدان بی رحمی و اغتشاش و خون‌آلود بیرون می‌آیم. به تن زخمی اسرائل نگاه می‌کنم. به تنی که هنوز از آن خون می‌ریزد. به رویای ۳۰۰۰ ساله قوم یهود. به ۵۰ سال رویای صیونیستی. به سرسختی و جان سختی مردمی که می‌خواهند در پی گالوت‌ها و ترورها و کشتارهای تاریخی به سرزمین آباء و اجدادی خود برگردند. صیونیست‌هایی با اعتقاد بر این که در این منطقه جا برای اسرائیلی و غیر اسرائیلی است. جا برای ایجاد دموکراسی است، برای پیشرفت همه است. برای سازش، برای با هم دیگر ساختن. برای با هم بودن پسرعموها با یکدیگر.

با این رویا، یهودی حبشی - یهودی روسی - یمنی - مراکشی - ایرانی - آمریکایی و اروپایی و لاتینی به این سرزمین بر می‌گردند. تا از غارت و کشته شدن‌ها بگریزند - تا خفت نکشند - تا زیر بار تهمت و دروغ‌های گاه و بی گاه نروند - تا دیوار باور و پندارهای بی اساس را فرو بریزند - تا نشان بدهند یهودی بر خلاف آن چه دشمنان انسان و انسانیت بر علیه‌اش می‌گویند، کشوری و سیستمی بسازد - و نوری باشد در برابر تاریکی جهالت و خرافاتی که دامنگیر تاریخ شده است.

در عرض ۵۰ سال با همت و از خودگذشتگی مردم و رهبرانش سیستمی را پیدا می‌کند که چندین حزب بدون ترس و با آزادی کامل در مجلس فعالیت می‌کنند، مردمش حق اعتصاب دارند، سندیکاهای کارگری‌اش حق اعتصاب دارند. مطبوعاتش آزادی کامل دارند. محققین و پژوهشگران و اساتید دانشگاهی می‌توانند تاریخ کشور و اعمال رهبرانش را در مطبوعات و کتاب زیر سئوال ببرند. دارای چهارمین ارتش قدرتمند جهان باشد و در مقابله با دشمن نمونه درخشانی از جلوه اخلاق انسانی باشد. امّا هنوز چون شیمون پرز عقیده داشته باشد که: **«همسایهٔ خوب از اسلحهٔ خوب بهتر است»**. مردمش در سراسر جهان با آزادی کامل مسافرت کنند و مورد احترام باشند و کسی با سوءظن به آنان نگاه نکند.

در کتاب‌های درسی خود کسانی که خیال نابودی‌اش دارند را میمون خطاب نکرده و کوچکشان نکند. از رسانه‌های گروهی خود برای حقیر کردن انسان‌های دیگر استفاده نکند. افراد شخصی دشمن را در جنگ نکشد و اگر چنین اتفاقی ناخواسته افتاد نقل و شیرینی پخش نکند - مرگ را نستاید و زندگی را ستایش کند و حتی بدترین دشمنانشان را اعدام نکند.

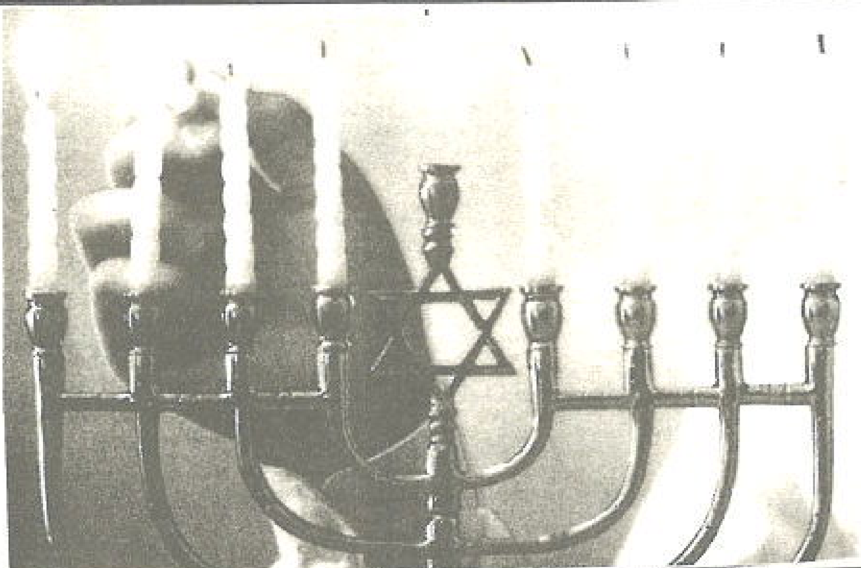
نوجوانان غرقه به خون، این رویای پدران و مادران‌تان برای شما بود. تو شلموی ۲۰ ساله حبشی، اهود ۱۹ ساله، تالیا و اُفر ۱۶ ساله. برای تو یاکو (یعقوب) و یوسف ۱۴ ساله - مارینا و آنایای ۱۶ ساله و بالاخره آوراهام ۴ ساله، تامار ۸ ساله و یهودا خئیم شونام ۵ ماهه و صدها کشته و زخمی دیگر، **وصله‌های تن قوم من.**

این رویای‌شان بود که جشن زندگیتان را بگیرند و بگیریم و نه آن که آرزوهایتان را با رویای هزار ساله‌مان به خاک بسپاریم.

به همسرم نگاه می‌کنم که اولین شمع حنوکا را روشن کرده و دخترم که در کنارش ایستاده و با خواندن دعایی، و بنا به سنتی

تاریخی و قومی به جنگ تاریکی می‌روند.
به تاریکی افکار کسانی فکر می‌کنم که این چنین دنیا را تاریک کرده و می‌خواهند. آیا آنان پیروز خواهند شد؟ تنها اگر ما بخواهیم. اگر ما بخواهیم.

شالم



حنوکا، جشن روشنایی‌ها بر شما مبارک

اطلاعیهٔ چشم انداز

چشم‌انداز از کلیهٔ اهل قلم، مترجمان، کاریکاتوریست‌ها، نقاشان، گرافیست‌های جامعه دعوت به مشارکت داوطلبانه می‌کند. کپی طرح‌ها، مقاله‌ها و کاریکاتورهای خود را با نام و شماره تلفن به آدرس دفتر چشم‌انداز ارسال فرمایید.

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله پنجاه و هفتم

۸۹ ـ حاوِر داوید (۲)

اهرون کهن در اواسط سال ۱۹۴۲، هنگامی که اروپا در آتش جنگ میسوخت و گزارش کشتار دستجمعی یهودیان این قاره به تدریج به گوش ساکنان سرزمین اسرائیل میرسید، مأموریت گرفت که به ایران برود ــ به طوریکه از نام کتابش روشن میگردد: **ندا آمد که بروم** ... . درحقیقت، در آن موقع بسیاری از فعالیت های مأمورین سرزمین اسرائیل در ایران با نجات یهودیان لهستان، که در خاک روسیه پراکنده بودند، ارتباط داشت. امکان دارد که اهرون نیز تا اندازه ای با این هدف بسوی ایران گسیل شده بود، ولی وی کمتر در این مورد در کتابش سخن میراند. در هر صورت، برای ساکنان یهودی سرزمین اسرائیل سالهای ۱۹۴۲ ـ ۱۹۴۷ مسئله مهاجرت ارزشی کمتر از نجات یهودیان لهستانی نداشت. در این راستا، لااقل در کشور عراق جنب و جوش فراوانی از سوی یهودیان عراقی به چشم میخورد. لهذا، اهرون ابتدا به عراق رفت و آنجا بود که نامی عراقی به او دادند: **داود خَضوری** (در تلفظ: کدوری). این نام و نشان در گذرنامه و اوراق «جعلی» او در بغداد تثبیت شد. وقتی از طریق خرمشهر قدم به خاک ایران گذاشت، بنام «حاور داوید» شناخته و معروف گردید. این نام و نشان تا پایان مأموریتش در ایران (اواسط ۱۹۴۷) بر تارکش می درخشید.

اهرون در اواخر سال ۱۹۴۲، در سرمای شدید زمستان، در حالیکه سراسر تهران زیر پرده ای از برف پنهان شده بود، وارد این شهر شد. ورود او به تهران مصادف گردید به فعالیت سوخنوت (آژانس یهود) در سامان دادن به بچه های یتیم یهودی لهستانی که دسته دسته از مرز روسیه وارد ایران میشدند. اهرون خدمات و محبت های یهودیان تهران را در حق این بچه ها میستاید (ص ۹۴).[1]

توصیف محله های یهودیان تهران و شهرستانها در سالهای مورد



جوانان یهودی عراقی و دوستان ایرانی آن‌ها در بهشتیه

بررسی بسیار رنج آور است. طبق آنچه اهرون با چشم خود دیده و منابع دیگر آن را تأیید میکنند، شمار بزرگی از یهودیان تهران مردمی بیچاره و فقیر بودند و اغلب آنها پول نداشتند حتی ذغال برای گرم کردن مساکن خود تهیه ببینند.[2] اهرون مینویسد، در کوچه های تنگ و تاریک محلهٔ تهران انسان با مناظر وحشتناکی از فقر و فلاکت مواجه میشود: «اگر کسی این مناظر را برای من توصیف میکرد، نمی توانستم باور کنم که انسان هایی یافت میشوند که اینطوری زندگی کنند ... دسته دسته بچه های نحیف، با پای برهنه، بدنی نیمه عریان، در حالیکه ازشدت سرما میلرزند و صدای بهم خوردن دندان هایشان به گوش میرسد، با صدایی ضعیف گدایی میکنند و از ما چندشاهی پول التماس میکنند... خدایا قدری رحم ... !» (ص ۹۷). بوی گند و کثافت به کسی مجال نفس کشیدن نمیدهد. آب آشامیدنی تهران آلوده و پر از میکرب و منبع انواع بیماریهاست (ص ۱۳۲). او در نامه ای به دوستان خود مینویسد که بیماری کچلی در تهران بیداد میکند. فقیر ترین محلهٔ در لهستان در برابر آنچه در محله های ایران دیده میشود بهشت برین است (ص ۱۰۰).

اهرون سفری به شیراز میکند و مینویسد که یهودیان شیراز بطور کلی فقیرند. دو هزار بچه بدون مدرسه در کوچه های خاکی لول میزنند، و تعدادی از آنها در کنار تپه های آشغال دنبال خوراک میگردند (ص ۱۳۸ ـ ۱۴۲). اهرون تأکید میکند که فقیرترین و بیچاره ترین یهودیان کسانی هستند که در شهر یزد زندگی میکنند (ص ۱۳۰). تقریباً همه آنها فقیرند و عمر تلخ خود را با دریافت اعانه و کمک [از جوینت] بپایان میبرند (ص ۱۳۰). در عوض، از نظافت محلهٔ یهودیان سنندج تعریف

میکند (ص ۱۲۸).

خلاصهٔ مشاهدات او از اصفهان چنین است: وضع کلی محلهٔ یهودیان اصفهان بدتر از یهودیان محلهٔ تهران است. شمار پولدار ها از انگشتان یک دست کمتر است.[3] هستند خانوادهایی که شبها گرسنه میخوابند. وضع بهداشت آنقدر خراب است که انواع بیماری، مردم بیچاره و ناتوان را به گورستان میفرستد. اهرون مینویسد که ملاقاتی با یکی از راب های محل داشته و او را فاقد سواد یافته است ــ کسی که به سختی عبری میداند. روی دیوار یکی از خانه های محله، عکس مُشه ربنو و هرتصل در کنار عکس استالین، روزولت و چرچیل او را به تعجب وامیدارد (ص ۱۴۸ ـ۱۵۱).

در همان ایام، بطوریکه اهرون تعریف میکند، نهضت صیونیزم تازه در میان یهودیان تهران بیدار شده بود.[4] اینها سازمان کوچکی بنام צעירי ישראל (جوانان ایسرائل) و سپس سازمانی بنام בני ציון (فرزندان صیون) برای خودشان برپا کرده بودند ــ هر کسی دلش میخواهد رئیس و رهبر بشود (ص ۱۰۰). در بارهٔ نمایندگان یهود در پارلمان مینویسد که اینها را دولت [دربار] انتخاب میکند و نه جامعهٔ یهود. اینها این پست را برای احترام خودشان میخواهند وگرنه کاری برای مردم انجام نمی دهند و ارتباطی بین آنها و آحاد جامعه وجود ندارد.[5] در این زمینه باید گفت که وضع کلی و حقوقی زنان و دختران یهودی جگرخراش است (ص ۱۳۵ ـ ۱۳۶).

اهرون مینویسد که دانشِ امور دینی و نگهداشت آن در ایران چندان تعریفی ندارد، و از ربانها سخت انتقاد میکند (ص ۱۰۱). به عقیده او یهودیان ایران در مجموع میکوشند سنت ها را نگاه دارند، ولی نه به این دلیل که احساسات دینی عمیق دارند. خودشان میگویند که وضعشان از وضع یهودیان در گالوت مصر دورهٔ مُشه ربنو خراب تر است. شنبه ها در کنیسا پول جمع میکنند و نام آنهایی که قول کمک داده اند روی کاغذ مینویسند (ص ۱۳۵). در این راستا از سه نفر تعریف میکند: موسی طوب، سلیمان حییم و عزیزالله نعیم و آنها را اندیشمند میخواند (ص ۱۱۳). در مورد سلیمان حییم مینویسد که در راستای یهودیت فعالیتی دارد، ولی در زمینهٔ نهضت صیونیزم رسماً فعالیتی از او سر نمی زند (ص ۱۱۵). در بارهٔ



سازندگی

عزیزالله نعیم مینویسد که اطلاعاتی کلی و عمومی در یهودیت دارد، مذهبی است، ولی افراطی نیست (ص ۱۱۶). او ارزیابی میکند که با پولدار شدن عده ای در تهران، ربانهای روحانی اهمیت و نفوذ خود را از دست داده اند ... «متنفذ و رهبر کسی است که پول دارد ... هر کس بیشتر دارد بیشتر محترم است» (ص ۱۳۵).

یکی از کارهای اساسی که اهرون از بدو ورود به تهران انجام داد، برگزاری کلاسهای آموزش زبان عبری و ترتیب سمینارهای مختلف در بارهٔ صیونیزم و جنبش های حالوتصی، و نشان دادن پیشرفت های اسرائیل در زمینه های مختلف بود. گویا اهرون اهرم واقعی و مهمی بود در برپایی نهضت حالوتص (پیشگامان) در تهران. او بود که اساسنامهٔ این نهضت را تدوین کرد و با همکاری دیگران موجب گردید که اولین کنگرهٔ حالوتص در آخرین روز عید سوکوت سال ۱۹۴۵ در تهران برگزار شود (ص ۱۱۸). از قرار معلوم، بطوریکه اهرون مینویسد، یهودیان عضو حزب توده ــ یا آنهایی که نسبت به این حزب سمپاتی داشتند ــ روی خوشی نسبت به فعالیت های حالوتص از خود نشان نمی دادند (ص ۱۱۹).[6] وی از اختلافات داخلی سخن میراند (ص ۱۹۹) ولی فعالیت حالوتصی سه شهر را میستاید: آبادان، خرمشهر و مشهد (ص ۲۰۷).

بالاخره مأموریت اهرون به پایان میرسد. در ظرف این مدت او زمانی کوتاه (۱۹۴۴/۴۵) برای مرخصی به سرزمین اسرائیل میرود، و دو باره به ایران برمیگردد. در آخرین روزهای اقامتش

با دختری، که با او در یکی از فعالیت های حالوتصی آشنا شده بود، در تهران ازدواج میکند. شوشنا، از خاندان بابایف و مهاجران قفقازی ساکن تهران، بهترین هدیه ای بود که وی با خود از ایران به کیبوتص الونیم می آورد (ص ۱۷۱ الخ).

اسرائیل در این موقع به استقلال میرسد (۱۹۴۸) و اهرون خدمات خود را به یهودیان ایرانی از [illegible] میگیرد، ولی این بار در «شَعَر عَلیا» (دروازهٔ مهاجرت) — اُردوگاه مهاجرین تازه وارد در نزدیکی حیفا. این اردوگاه قبلاً پایگاه نظامی انگلیسی ها بود. اهرون در بارهٔ مهاجرین ایرانی تازه وارد مینویسد که بیشتر آنها فقیر بودند، و چون زبانی جز فارسی نمیدانستند، به چشم کارمندان شعر علیا افرادی بیچاره و بدبخت جلوه میکردند (ص ۱۸۴).[۷] او تعدادی از جوانان را راهی کیبوتص میکند، ولی اغلب اینها به مرور زمان کیبوتص را ترک میکنند، چون کار بدون مزد در کیبوتص به طبع آنان سازگار نبود. بیشتر اینها به شهر های بزرگ، اورشلیم و تل آویو، روی می آورند (ص ۱۸۷).

کتاب اهرون، گرچه یک کار اساسی پژوهشی نیست، ولی مشاهدات، صادقانه روی کاغذ آورده شده اند و از این جهت کار وی، در کنار کتب خاطرات و مشاهدات دیگران، میتواند مورد استفاده پژوهندگان قرار بگیرد. تا آنجایی که میدانیم، اهرون نخستین «شالیح» (نماینده / فرستاده) کیبوتص هَمئوحاد در ایران بود که در دورهٔ ریاست اوراهام زیلبربرگ در سوخنوت به ایران گسیل شده بود. سهم کیبوتص همئوحاد را در جنبش های حالوتصی در ایران نباید نادیده گرفت.

دکتر مُشه یشای، رئیس سوخنوت تهران در سالهای ۱۹۴۳/۴۴، خدمات ارزنده حاور داوید را ستایش میکند. اهرون در سفر به شیراز همراه یشای بود و سخنان او را برای مردم ترجمه میکرد. در راه برگشت از شیراز به اصفهان، سری به آبادی زرقان میزنند. یشای مینویسد: «بازدید خود را از شیراز تمام کردیم. در راه به ده زرقان رسیدیم. داوید گفت اجدادش[۸] از زرقان هستند. زندگی در گالوت برایشان طاقت فرسا بود. زرقان را ترک کردند و رفتند به سرزمین اسرائیل. چند ماه طول کشید تا به این سرزمین رسیدند. داوید خودش متولد اورشلیم است. گرچه شبیه ماست، ولی در اینجا (ده زرقان) حس میکرد که چیزی از وجودش به این ده، به شیراز و به تمام ایران تعلق دارد.[۹]»

اهرون هم اکنون (سپتامبر ۲۰۰۱) با همسرش به زندگی آرام در کیبوتص خوش آب و هوای الونیم ادامه میدهد و ما برای آنها تندرستی و طول عمر آرزو میکنیم و از خدمات بی ریای اهرون در حق جوانان یهود ایران سپاسگزاریم.

---

۱ در این مورد نک به «گوشه ای از ماجرای فرزندان تهران»، جلد دوم پادیاوند (لس آنجلس ۱۹۹۷)، ص ۱۳۹ - ۱۸۲ .

۲ ما آمار دقیقی از شمار یهودیان در شهرهای ایران، به ویژه شهرهای بزرگ، نداریم. رویهمرفته، با در نظر گرفتن آمارهای گوناگون، چنین استنباط میشود که در سال استقلال اسرائیل (۱۹۴۸) جمعیت تقریبی یهودیان در تهران بیست هزار نفر، در شیراز پانزده هزار نفر و در اصفهان دوازده هزار نفر گزارش داده شده است.

۳ گمان میکنم که در این گزارش بی دقتی شده، چون در آن موقع لااقل پنجاه خانواده تقریباً مرفه یهودی دور و بر خیابان چهار باغ اصفهان زندگی میکردند.

۴ آغاز سازمان یابی جنبش صیونیزم را در تهران مصادف با اعلامیه بالفور (نوامبر ۱۹۱۷) گزارش داده اند.

۵ در دورهٔ اقامت اهرون در تهران، دکتر لقمان و سپس مراد اریه نمایندگی یهودیان را در مجلس بدست داشتند.

۶ گمان میبرم که یهودیان توده ای هیچکدام مخالفتی با نهضت صیونیزم نداشتند و این برداشت اهرون و چند نفر دیگر که کتاب مینویسند و خاطرات تحویل مردم میدهند نادرست است. مخالفت یهودیان توده ای با دستگاه رهبری جامعه و نیز طرفداری از تز جامعه شناسی نوین در متلاشی ساختن فرق های طبقاتی بود. حقیقتی است غیر قابل انکار، که از میان احزاب آن دوره، حزب تودهٔ ایران تنها نهاد سیاسی بود که از صیونیزم و برپایی کشور اسرائیل در فلسطین — و همچنین از حقوق جامعه یهود ایران — حمایت میکرد. بررسی این موضوع مهم در این حاشیه چند سطری ممکن نیست. باید در آینده تحلیلی گسترده و مستند در این باره نوشته شود.

۷ همچنین نک به مقالهٔ سی و ششم نگارنده در چشم انداز شماره ۲۱ (آوریل - مه ۱۹۹۸)، ص ۱۰۴ - ۱۰۲ .

۸ در واقع اجداد مادری اش.

۹ نک به «سفیر بدون عنوان»، جلد دوم پادیاوند، ص ۳۰۴ .



یهودیت در نیمه راه استقلال

اسارت یهودیت در عصر ما

۱۳

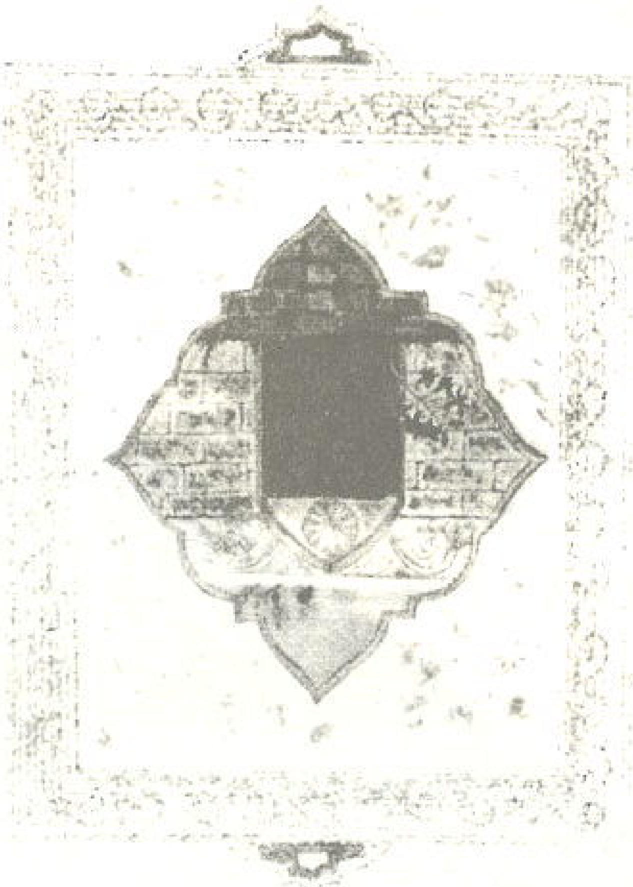
دعانویسی در اوج رشد دعاها

دکتر هوشنگ ابرامی

تأثیر دوران پراکندگی بر پنجمین ستون یهودیت، دعا و نیایش، سکه‌ای دو رویه است. از یک سو به خاطر تزلزل ستون‌های دیگر در زیر فشار گالوت، این ستون رشدی افزون گرفت و از سوی دیگر به سبب انتظار در جوابگوئی فوری و مستقیم دعاها، دچار افت و انحطاط گردید. ستایش پروردگار و نیایش به درگاه او که قوی‌ترین پیوند لطیف و نامرئی روحانی بین خدا و انسان را فراهم می‌آورد، همچون رسوم، بیش از حد حجیم و متورم گردید و به راه دیگری افتاد. برای انسان یهودی امکان آن نبود که با پیروی از فرامین الهی جامعهٔ ایده‌آل انسانی را به وجود آورد و عملاً شاهد حق و عدالت و درستی باشد. پس ناگزیر اجرای عدالت را از خدا می‌طلبید. او اگر نمی‌توانست کشتکاری کند و صاحب مزرعه شود تا قسمتی از خرمن یا محصول تاکستان خود را به تنگدستان و بیوه زنان و غریبان ببخشد در عوض شبانه روز دعا می‌خواند و از خدا طلب مدد می‌کرد. دستش جای دیگر بند نبود. برای بسیاری از یهودیان، مفهوم یهودیت در دعا خوانی خلاصه می‌شد و در میان جمع آنان آن که بیشتر دعا می‌خواند یهودی‌تر و صدیق‌تر بود.

قدر و اعتبار این شیوه جاری را در آن روزهای تاریک از برای دوام و قوام یهودیت به هیچ روی انکار نمی‌توان کرد زیرا در آن ایام سیاه در بیغولهٔ محلهٔ یهودی اجرای احکام تورات بسیار محدود بود و عمدتاً به وقایع اربعه، یا رویدادهای چهارگانه یعنی تولد و ازدواج و طلاق و مرگ مربوط می‌شد. در چنین وضع و حالی اگر قرار بود به دعاها و نیایش‌ها توجهی بیش از حد نشود ای بسا که بقای یهودیت به خطر می‌افتاد. تحت شرایط سخت و دشوار دعا خوانی به افراط کشانده شد و این روند چون هر کار افراط‌آمیز دیگری نتایجی منفی به بار آورد. فرد یهودی که خود را عاجز و ذلیل می‌یافت و فکر و اراده‌اش ره به جائی نمی‌سپرد، در پناه دعاها انجام همه چیز را از خدا می‌خواست.

یکی از ویژگی‌های کتب دعا در دوران پراکندگی، تنوع و چند گونگی آن‌ها است که این خود نشانی عمیق از نفوذ فرهنگ و ادبیات محلی بر یهودیت دارد. ویژگی مهم دیگر، حجم کتاب‌ها و



تکرار مطالب آن بود که این امر همیشه یک شکل و به صورت واحد انجام نمی‌گرفت. یهودی دوران گالوت اگر زبان به دروغ می‌آلود و یا دستورات بهداشتی دین و مذهبش را به کار نمی‌بست شاید چندان احساس گناه نمی‌کرد اما بدا بدان روز بود که تفیلایش را نمی‌خواند. بار گناهانی را که بر دوش داشت در آن روز سنگین‌تر حس می‌کرد.

در دعاهائی که در جوامع مختلف یهودی کمتر هم آهنگی کامل خود را حفظ می‌کردند موقعیت اجتماعی اقلیت یهودی آشکار بود. مثلاً در عصر طلائی تاریخ یهود در اسپانیا سرودها و ترانه‌هائی در کتب دعا جای می‌گرفت که رنگی از حماسه‌های غرورآمیز داشت اما در کشورهای اسلامی که در مراسم مذهبی آن‌ها ندبه و ناله و عزاداری رائج بود دعاهای یهودیان نیز با آهنگ‌های مغموم و حزن‌انگیز خوانده می‌شد. جالب است که همین ناهم‌آهنگی را در تفسیراتی که بر تورات در اقالیم مختلف نوشته شده می‌بینیم و حتی انعکاس عقاید جاری در جوامع اکثریت را در این گونه تفسیرها مشاهده می‌کنیم. یکی از جالب‌ترین مباحث جامعه شناسی تاریخ یهودیان که نیاز به پژوهش گسترده دارد تأثیر دو هزار و هفتصد سال

دوران پراکندگی بر متون دعاهای ما است. هر چند که چهارچوب دعاها یکی است اما چه در حجم، چه در متن، چه در پس و پیش ایراد کردن بندها، چه در تلفظ واژه‌ها و چه در بافت و ترکیب دعاها تفاوت‌هائی وجود دارد.

بر روی هم یهودی دوران پراکندگی چون فقط متکی به معجزات الهی از راه خواهش و تمنی و التماس به خداوند بود و بر اثر افراط در دعاها انتظار پشتیبانی بی حد و حصر از او را داشت، به موجودی بدل شد که به دنبال احساس سرخوردگی و ناامیدی از نظر روحی راه سقوط می‌پیمود. مبارز و سلحشور نبود. با نیاکان خود که قیام موسی را به پا کردند، با مکابیان که یونانیان را به زانو در آوردند و با سربازان برکوخبا که دلیرانه علیهٔ امپراتوری عظیم روم شوریدند تفاوتی شگرف یافت. او کتاب دعا را چنان در مشت گرفته بود که دست او دیگر جائی برای گرفتن سلاح نداشت. می‌خواست از طریق دعا بر همهٔ مصائب روزگار از جمله دشمنان جامعه‌اش فائق آید. او خود را هیچ می‌شمرد زیرا که خدا برایش همه بود و می‌کوشید تا به یاری دعا بین هیچ و همه رابطه‌ای قوی به وجود آورد.

آن چه این وضع اسفبار را دردآلودتر می‌کرد زخم‌هائی بود که از درون جامعهٔ یهودی برای افرادش تولید می‌شد. به انسان یهودی تلقین می‌شد که او گناهکار است. خطاکار است. نافرمان است. در برابر قادر متعادل گردنفرازی و سرپیچی کرده است و حالا باید جزایش را ببیند و کیفر تلخ خطاهایش را بچشد. یهودی دوران گالوت بر اثر القای این باورهای مذهبی خود را زبون و ذلیل می‌یافت. در دعاهای پُر بارش تا آن جا که می‌توانست به خالق خود لابه و التماس می‌کرد و در حالی که درماندگی و بیچارگی را تا اعماق رگ و پی خویش احساس می‌کرد از او طلب عفو و بخشودگی می‌نمود. در دعای او آن روحیه‌ای که در سرود سرودهای موسی خلق شد کمتر اثری دیده می‌شد با این همه وی در انتظار همان گونه معجزات الهی بود که در دوران قیام موسی رخ داده بود. به واپس‌گرائی روی می‌برد و هر چند که موسی در تعلیم خویش به دنبال پرستش آفریدگار قوانین و مقرراتی را بنا نهاده بود که جملگی مربوط به این دنیا بود، وی که امکان اجرای این تعالیم عالی را نداشت به اعتقاداتی روی می‌برد که نویدبخش امیدهای دور پرواز بود. چشم انتظار ظهور ماشیح بود و به روز رستاخیز چشم دوخته بود. در احساس قوی گناهکار بودن خویش، در موقعیت ناگواری که با آن رو به رو شده بود، نگون بختی خویش را ناشی از گناهی می‌دانست که گذشتگان او مرتکب شده بودند. باور داشت که روح گناهکار یکی از نیاکانش در وجود وی حلول کرده است.

در چنین شرایطی، یهودی دوران پراکندگی که افکار و اعتقادات مذهبی‌اش از نظر روانی و اجتماعی قابل مطالعه بود می‌کوشید که پیوند نامرئی بین خود و خدای خویش را از طریق تشدید دعاها هر چه بیشتر استوارتر کند. این یهودی، خیلی بیش از آن چه فرزند



تورات باشد فرزند کتاب‌های دعا بود و در این کتب، چنان که اشاره رفت، از تأثیر محیط جغرافیائی در امان نمانده بود. در حالی که یهودیان حبشه به هنگام ورود به کنیسا کفش‌هایشان را از پای در می‌آوردند و دعاها را سرودوار با آهنگ بلند به همراه دف و سنج می‌خواندند یهودیان یمن کلاه بر سر می‌گذاشتند و به کار گرفتن هر نوع آلت موسیقی در کنیسا را تا موقع بازسازی معبد حرام می‌دانستند. حتی فرم کنیساها نیز به اشکال مختلف در آمد و در زمان‌ها، ممالک، و فرهنگ‌های گوناگون کنیساهای گوناگونی به پا شد که طرح جزئیات هر کدام با دیگری فرق داشت. هر یک از این تفاوت‌های به ظاهر کوچک و بی اهمیت، تفاوتی در کل جامعهٔ جهانی یهود پدید آورد و لطمه‌ای بر اتحاد و یگانگی آن‌ها زد. گر چه لازمهٔ اتحاد، یکنواختی و همسانی مطلق نیست اما در قرون بعد، پس از استقلال ایسرائل، چون پرده‌ها برافتاد این تنوع‌ها و دگرگونی‌ها مایهٔ اختلافات مذهبی گردید.

یکی از نکات تأثرانگیز که هر چند نشان از ارتباط الهی بین خدا و انسان داشت اما در عمل حکایت از سستی این ارتباط می‌کرد آن بود که در بعضی از جوامع یهودی دعاهائی که قرائت می‌گردید، برای خواننده و شنونده‌اش معنا و مفهومی نداشت. ممکن بود یک یهودی چندین ساعت از وقتش را در شبانه‌روز صرف خواندن دعا کند اما نفهمد چه می‌خواند و با خدا چه در میان می‌گذارد. او تنها دل بدان خوش داشت که کلامش را با زبان مقدس (لاشون هَقودش) ادا می‌کند. عقل و خردی را که به حکم توراه خداوند به انسان بخشیده بود تا به یاری آن در همه چیز اندیشه کند و فهم خود را به کار گیرد مطرح نبود. جالب آن که این زبان مقدس هر چند با نافهمیدگی در دعاها به کار می‌رفت اما در زبان محاوره حتی در جوامعی که لااقل

مردان آن‌ها زبان عبری را به خوبی می‌دانستند مورد استفاده نبود. به سخن دیگر زبان عبری ولو آن که فهمیده نمی‌شد ویژهٔ ایجاد رابطه بین خدا و انسان بود و اعتقاد به این موضوع به حدی قوی بود که اگر زبان عبری در دعاهای یک جامعه از میان می‌رفت یهودیت از آن جامعه رخت برمی‌بست. از نمونه‌هائی که پژوهشگران در این مورد ذکر می‌کنند یهودیان «کی فنگ فو **Kaifeng-Fu**» و نیز آن دسته از یهودیان ایرانی است که در ادوار مختلف مجبور به قبول دین اسلام شدند. در هر دو مورد چون به کار گرفتن زبان عبری رو به افول گذاشت یهودیت نیز در میان آن‌ها ناپدید گردید. اما یهودیان مشهد با آن که زیر بدترین ضربه‌ها قرار گرفتند، چون پنهانی زبان و رسوم خود را حفظ کردند پس از گذشت ده‌ها سال سرانجام توانستند یهودیت را به نسل سوم خویش باز گردانند. به هر تقدیر، یهودی دوران پراکندگی را که در سخت‌ترین شرایط بسر می‌برد نمی‌توان به خاطر افراط و تفریطش یا اثر پذیری‌اش از محیط به باد انتقاد گرفت. او که در اسارت به سر می‌برد دانسته و نادانسته در راه حفظ یهودیت تلاش می‌کرد.

از این‌ها همه که بگذریم بدین نکته تلخ می‌رسیم که «دعا» در دوران گالوت به خاطر شدت فشارها، در یک جهت خاص راه زوال پیمود و چون انتظار می‌رفت که خواسته‌های فردی و قومی از راه خواندن دعا انجام پذیرد، این کار تا حد «دعانویسی» که چیزی هم تراز طلسم و جادو بود افت کرد. شگفت‌آور می‌نماید اما واقعیت انکار ناپذیری است که «بعل شم توو» (۱۷۰۰ - ۱۷۶۰) بانی مکتب حسیدیم که خود از میان توده عامی مردم برخاسته بود و کشش و جذابیت او به همراه عقاید نوینش پیروانی بسیار برای وی گرد آورد محبوب‌ترین «دعانویس» زمان خود بود. این رهبر مذهبی با دعاهائی که در آن‌ها اسامی مقدس را ذکر می‌کرد، به اعتقاد مردم، بیماران را شفا می‌بخشید و گره از کارهای دشوار می‌گشود. «شم توو» دعاها را که رنگ سحر و افسون داشت وسیله‌ای برای دفع اعمال شیطانی معرفی کرد. وی برای شکستن جادو و طلسم، در دعاهای خود که گاه به خورد مراجعان می‌داد از گیاهان خاصی استفاده می‌کرد. بدین سان دعا با شیوهٔ «دعانویسی» به راه خرافات کشانده شد. راهی که در آئین یهود با «ورود ممنوع» علامت گذاری شده است. وقتی یک رهبر بزرگ مذهبی که بنیانگزار یکی از پر نفوذترین رشته‌های یهودیت گردید، آن هم پس از پایان قرون سیاه میانه، دعا را از چنان زاویه می‌دید تکلیف عامیان و بی سوادان یهودی معلوم بود.

به خاطر همین روند فکریست که دعانویسی در دوران پراکندگی رواجی عام داشت. یکی از مشاغل زنان و مردان یهودی دعانویسی بود و این کار را حتی برای غیر یهودیان در حد وسیعی انجام می‌دادند. بر اثر همین شیوهٔ فکری و انحراف نیایش مذهبی در دوران پراکندگی است که به طوری که قبلاً نیز یادآور شدیم کبالیسم یا عرفان یهودیت که یکی از فصول شیرین و گیرای کتاب پر برگ یهودیت است در همان گودالی افتاد که دعا و دعانویس. این مکتب فکری نیز با جادو و جادوگری و طلسم و معجزه و بازی با اعداد و باورهای خرافه‌آمیز آمیخته شد و در ایامی که از برای یهودیان هیچ گونه آزادی وجود نداشت راه انحطاط پیمود. پیوند نامرئی الهی که با مطالعهٔ درست و عمیق کبالیسم می‌شود آن را زیباتر و لطیف‌تر یافت در این دوران دچار شکنندگی شد و در فضائی که هوایش را امیدهای مسیحائی پر کرده بود دچار آلودگی گردید.

منشه امیر در لوس آنجلس

گزارش از: ژرژ هارونیان

پایه گزاران شورای سازمان‌های یهودی ایرانی از همان بدو ایجاد این نهاد، یکی از اساسی‌ترین اصول در اقدامات خویش را اصل «آگاه کردن مردم و شرکت آنان در امور خود» دانسته‌اند و در راستای دستیابی به همین هدف بوده که از آقای منشه امیر. تحلیل‌گر و مدیر رادیو صدای ایسرائل دعوت به ایراد سخنرانی در لوس آنجلس گردید. او که به قول یکی از خبرنگاران خارجی که در تهران بعد از اولین انتخاب محمد خاتمی از مردم پرسش می‌کرد، شاید که «مشهورترین» فرد در میان مردم ایران محسوب می‌گردد و دارای میلیون‌ها شنونده در اقصی نقاط جهان است که همه روزه به اخبار و دیگر بخش‌ها از برنامهٔ رادیوئی او گوش فرا می‌دهند. این محبوبیت در روزهای شنبه که تفسیرهای منشه امیر پخش می‌گردد به حد اعلای خود می‌رسد زیرا سخن او با اتکاء به اطلاعات دقیق و بدون شعار و گزافه گوئی مطرح می‌گردد و به وضوح مسائل خاورمیانه و امور داخلی ایران را حلاجی و تحلیل می‌نماید.

با آن که دعوت از آقای امیر چند ماه قبل از اجرای جلسات انجام گردیده بود، ولی وقوع فاجعهٔ جنایت کارانه ۱۱ سپتامبر و نبرد ایالات متحده و متحدین او برای مجازات گروه «القاعده» و سرنگونی رژیم طالبان اهمیت مضاعفی به سخنان او می‌داد، خصوصاً آن که بسیاری مشتاق دریافت نظریات او در مورد بازتاب این اتفاقات بر «روند صلح میان ایسرائل و همسایگان» و «آیندهٔ جمهوری اسلامی» می‌بودند.

بدین منظور موضوع سخنرانی اول که در کنیسای سانیا برگزار گردید (آیندهٔ ایران در پرتو مبارزات ضد تروریستی) تعیین شد و

سخنرانی دوم در کنیسای بت شالوم به تاریخ ۶ نوامبر تحت عنوان «مسئلهٔ صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها، راه حل چه می‌باشد؟» و «نقش جمهوری اسلامی در این کارزار» انجام گردید.

کمیتهٔ برگزار کننده جلسات، کمیتهٔ روابط عمومی شورا می‌بود که در انگلیسی مخفف آن IJPAC یا **Iranian Jewish Public Affairs Committee** نامیده شده. این گروه برای مطلع نمودن جامعهٔ ایرانی مقیم جنوب کالیفرنیا از رسانه‌های عمومی تقاضای همکاری نمود و باعث خوشوقتی است که همگی مسئولین و مجریان رسانه‌هایی که تماس گرفته شد «بدون هیچ گونه چشم‌داشت» خبر وقوع این جلسات را به



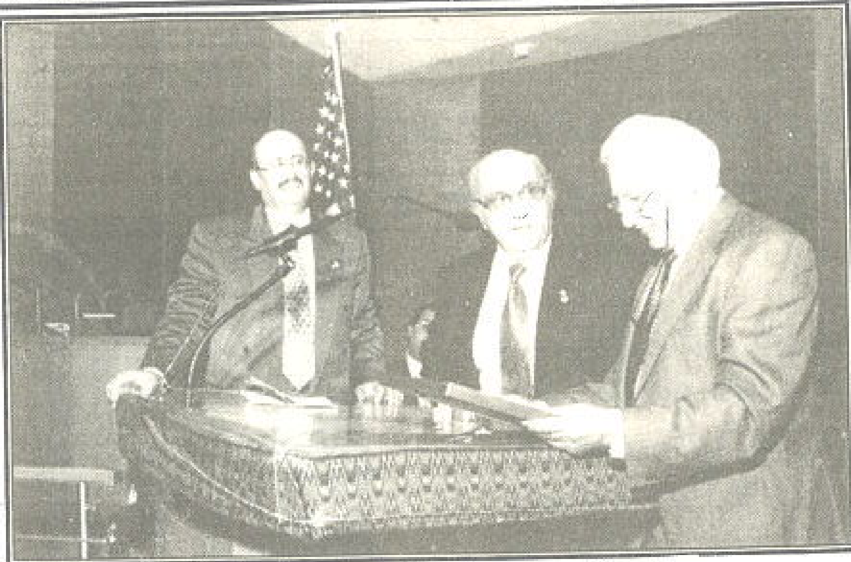
ایرج اسحقیان، لوس آنجلس ۶ نوامبر ۲۰۰۱
ردیف اوّل از پائین: منوچهر ساچمه‌چی (منشه امیر) - سعید یودلیم - فراموش شده - جمشید بهور
ردیف دوّم: فراموش شده، ردیف سوّم: ایرج اسحقیان - حزقیااف - فراموش شده - مراد حمن
ردیف چهارم: بابگن گالستیان - فراموش شده - بمونی، ردیف پنجم: فراموش شده - بهورای

اطلاع جامعهٔ بزرگ ایرانی رساندند.

در اینجا به جا است که بار دیگر از رادیو صدای ایران، رادیو صدای ملی ایران، رادیو ایران KIRN، نشریهٔ صبح ایران، عصر امروز، ایرانشهر، تلویزیون جام جم، NITV، تلویزیون ایرانیان و امید ایران کمال سپاسگزاری را بنمائیم که این برنامه را به اطلاع جامعه رساندند. نشریهٔ چشم‌انداز که این گزارش در آن منعکس می‌گردد جای خود را دارد زیرا همواره برنامه‌های شورا از طریق آن به اطلاع جامعهٔ یهودی ایرانی رسانیده شده و در این مورد نیز از سردبیر چشم‌انداز بار دیگر تشکر می‌نمائیم.

از نکات بسیار مهم این برنامه این است که شورای سازمان‌ها برای تدارک این برنامه‌ها دست همکاری و همگامی به سوی سازمان‌های جامعه و افراد علاقمند دراز کرد که خوشبختانه در کنار سازمان‌های عضو که با کمک مالی خود امکان برگزاری این برنامه را میسر کردند (کنیسای ارتص، کنیسای بت دیوید، سیامک و کنیسای اورامونا)، دیگر گروه‌ها مانند «گروه نگهبانان تورا (شاس)»، سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی، سازمان بانوان یهودی ایرانی و بنیاد مگبیت نیز در تأمین مخارج آن با ما شریک گردیدند. بسیاری دیگر سازمان‌های جامعه که به علت محدودیت مالی برای تأمین مخارج خود امکان کمک‌ها را نداشتند به طرق دیگر کمک به اعلام این برنامه در ایام روش هشانا و کیپور نمودند و هزاران اعلامیه را میان همکیشان پخش نمودند. از مسئولین کنیسای نصح ایسرائل، تورت حئیم، اورهاامت، اوهل موشه، اوهل راحل و کانون سالمندان یهودی صمیمانه تشکر می‌شود.

حاصل این همگامی‌ها حضور پر شور حدود ۸۵۰ نفر در برنامهٔ سخنرانی اول و نزدیک به ۶۵۰ نفر در برنامهٔ دوّم بود. باعث تأسف است که در برنامهٔ اول به علت کمبود جا حدود ۱۵۰ نفر از علاقمندان نتوانستند به داخل سالن وارد شوند و از همگی آنان بدین وسیله پوزش می‌طلبیم.


اهدای عکس دوران دبستان به آقای امیر از سوی ایرج اسحقیان

از ابتکارات جالب که در این برنامه‌ها اجرا گردید این بود که حاضرین به اجازه طرح شفاهی سؤالات پرداختند و با این که تعداد متقاضیان بیشتر از وقت محدود بود، بعضی توانستند با مطرح نمودن نظریات و سؤالات خود رنگ و حال خاصی به برنامه بدهند و نشان داده شد که جامعهٔ ما به بلوغ سیاسی رسیده و با این که عقاید می‌توانند متضاد باشند، می‌توان در یک محیط آزاد با رعایت اصول به یک برخورد سالم افکار دست زد. بسیاری نیز توانستند پرسش‌های خود را از طریق کتبی مطرح نمایند که تا حد امکان به همگی آنان پاسخ داده شد.

آن چه که می‌توان به عنوان یک «جمع‌بندی» از برگزاری این برنامه‌ها مطرح کرد این که ایرانیان، چه یهودی و چه غیر یهودی، چون ورود برای همه آزاد بود حداقل در حد شرکت کنندگان در این برنامه‌ها بسیار علاقمند به آن چه که در منطقه می‌گذرد می‌باشند و سخنان آقای امیر حاکی از آن بود که منطقه آبستن حوادث جدیدی بعد از فیصله یافتن مسئلهٔ افغانستان است. همان طوری که پیش‌بینی می‌گردید سخنرانی منشه امیر مورد استقبال وسیع جامعه ایرانی قرار گرفت و مسئولین شورا خرسندند از این که با ارائه این برنامه توانستند تا حدی پاسخ گوئی خواسته‌های جامعه باشند.

از اتفاقات جالب توجه در این جلسات، یکی اهدای «منشور حقوق بشر» کورش کبیر به آقای امیر بود که به صورت یک لوحه و مطلا از سوی آقای سلیمان مروتی مدیر رادیو صدای ایران به ایشان تقدیم شد و دیگر در جلسهٔ دوم اهدای عکسی از دوران دبستان آقای امیر از سوی یکی از هم کلاسی‌های آن دوره آقای ایرج اسحقیان که متجاوز از ۵۰ سال با او دیدار نکرده بود.

شورا در تلاش است که در آیندهٔ نزدیک برنامه‌هایی به زبان انگلیسی برای جوانان در مورد مسائل بین‌المللی و آمریکا ترتیب بدهد که متعاقباً به اطلاع همگان خواهد رسید. □

اخبار فعالیت‌های شورای سازمان‌های یهودی ایرانی

*** تغییر آدرس پستی شورا:**

از بدو رسمیت یافتن شورا، آدرس پستی سازمان سیامک مورد استفادهٔ شورا بوده است. به تازگی صندوق پستی جدیدی ابتیاع گردیده که از علاقمندان تقاضا می‌شود برای ارسال نامه و یا اعانات خود، آدرس جدید شورا را به یاد داشته باشید.

CIAJO, P.O. Box 16263
Beverly Hills, Ca 90213

شماره تلفن شورا کماکان ۶۶۱۰-۵۳۵ (۳۱۰) می‌باشد.
با تشکر از یاری سازمان سیامک.

*** همبستگی با قربانیان ترور:**

روز یکشنبه ۹ دسامبر ۲۰۰۱، بیش از پنجاه سازمان و مؤسسهٔ یهودی آمریکائی جنوب کالیفرنیا، مراسم پیاده‌روی (WALK-A-THON) در همبستگی با قربانیان تروریسم در اسرائیل و آمریکا را برگزار خواهند کرد. شورای سازمان‌ها یهودی ایرانی نیز یکی از پشتیبانان این همایش خواهد بود. هدف این است که به جهانیان و مردم لوس آنجلس یادآوری کنیم که دشمنان انسانیت و تمدّن مرز و حدّ نمی‌شناسند و کسانی که بی گناهان و بی دفاعان را هدف حملات ضد بشری خود قرار می‌دهند یک ریشه دارند. در ضمن افراد شرکت کننده با اهداء هر مبلغی به باقیماندگان ترور در اسرائیل و آمریکا کمک مالی نیز می‌نمایند. ما امیدواریم که تغییر شرایط جهانی پس از فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر منجر به برقراری صلح و تفاهم مابین اسرائیل و فلسطینی‌ها و دیگر کشورهای منطقه شود. لازم به تذکر برای خوانندگان یهودی است که این مراسم روز آدینه «حنوکا» انجام می‌شود که خود حائز اهمیت خاصی است. مراسم از ساعت ۹ الی ۱۱ صبح خواهد بود.

*** منشه امیر در لوس آنجلس:**

به دعوت شورای سازمان‌ها در تاریخ‌های ۳۰ اکتبر و ۶ نوامبر دو برنامهٔ سخنرانی مفسر «رادیو صدای اسرائیل» آقای منشه امیر برگزار گردید. ایشان در این فاصله در مصاحبه‌های مطبوعاتی متعددی نیز شرکت کردند. لطفاً به گزارش مشروح این برنامه در همین شمارهٔ چشم‌انداز توجه فرمائید.

*** همکاری با شورا:**

در پاسخ به افرادی که در برنامه‌های مختلف شرایط همکاری با شورا را پرسش نموده‌اند، به اطلاع می‌رسانیم که هر سازمان غیر انتفاعی یهودی ایرانی می‌تواند به عضویت شورای سازمان‌ها در آید و افراد غیر وابسته به این سازمان‌ها می‌توانند به کمیته‌های مختلف شورا بپیوندند. شورای سازمان‌ها در مورد یهودیان ایران، کشور اسرائیل، شرکت در فعالیت‌های مدنی در آمریکا برنامه اجرا می‌نماید. افراد علاقمند لطفاً از طریق پیام‌گیر شورا پیام خود را بگذارند در اسرع وقت با آنان تماس گرفته خواهد شد.

با هم بودن از راه اعمال نیک

«شورای گفتگوی ادیان ولی» کوشش می‌کند تا سدّهای مذهبی را فرو ریزد

به قلم: وندی مَدنیک
برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: جویش جورنال

آن جا در یک کنج کوچک روستایی در چاتس وورث، میان درختان و اسب از یک سو و زمینی خشک و خاکی از سوی دیگر، مرکز اعصابِ کهن‌ترین برنامهٔ بین‌المذهبی در سان فرناندو ولی جای گرفته است.

«شورای بین‌المذاهبِ ولی» یا VIC (Valley Interfaith Council) در ساختمانی متعلق به یک کلیسای یونایتد متودیست واقع است و در طول ۳۷ سال گذشته در آرامش و سکوت، درجه‌ای برای سازمان‌های مذهبی فراهم آورده است تا منابع خود را شریک شوند و گرسنگان را تغذیه کنند، بی خانمان‌ها را سرپناه دهند و از سالمندان حمایت کنند. در همان حال، VIC به یهودیان، مسیحیان، بودایی‌ها، هندوها و مسلمانان فرصتی ارزانی داشته است تا از طریق مشارکت در انجام میتصوت یا همان صواب‌ها، بردباری و همزیستی را بیاموزند.

فهرست خدماتی که VIC فراهم می‌آورد چشمگیر است. شهر لوس آنجلس با این شورا قراردادی مبنی بر تأمین خدمات ویژهٔ سالمندان در نواحی شرقی، شمال شرقی و



جمعیتی بیشتر مسلمان در این گردهم آیی اجتماعی ـ همگانی حضور یافتند. این گردهم آیی در روز ۱۴ اکتبر و در محل مرکز اسلامی نورتریج برگزار شد.

میانهٔ ولی، بسته است که VIC این خدمات را از طریق سه مرکز سالمندان در آن نواحی فراهم می‌آورد. برنامه‌های گوناگون دیگری نیز ارائه می‌شوند که هر روزه تسهیلات حمل و نقل، غذای گرم و خدمات در منزل را برای بیش از ۲۰۰۰ سالمند تأمین می‌کنند. بیش از ۳۰ نفر از مشارکت کنندگان و مددکاران از خدمات دو برنامهٔ مراقبت روزانهٔ آلزهایمر برخوردارند و در هان حال، هر ساله حدود ۳۱۸ نفر از سالمندان و افراد ناقص‌العضوی که از درآمدی پایین برخوردارند، از راه طرح «کارگر دستی» کمک دریافت می‌کنند. این برنامه از بنایان و دیگر کارگران ماهر به طول داوطلبانه بهره می‌گیرد تا در ساختن تسهیلاتی همچون راه‌های شیب‌دار و درهایی با پهنای افزوده برای منازلِ مشارکت کنندگان در این طرح، یاری برسانند.

VIC علاوه بر فعالیت‌های مربوط به سالمندان و افراد ناقص‌العضو، سرمایه و نیروی کار لازم را برای شمار بسیار بالایی از سازمان‌های مهم و اساسی در ناحیهٔ ولی تأمین می‌کند. از جملهٔ این سازمان‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: Meals on Wheels, The food Pantry و Sova Kosher Food Coalition (که «بنی بریت انسینو» را نیز در بردارد)، «اتفاق مراقبت از کودکان آزار دیده»، و «برنامهٔ بین‌المذاهب مددهای خانوادگی». این سازمان آخر از جملهٔ کارکردهای گوناگون خود، به خانواده‌های در خطر کمک می‌کند تا از راه برنامهٔ ایالتی «خانواده‌های سالم» برای خود بیمهٔ سلامتی و درمان تهیه کنند.

ربی جرولد گلاستاین نائب رئیس «انستیتوی یهودی مذاهب» متعلق به دانشکدهٔ Los Angeles of Hebrew Union College می‌باشد. او در عین حال ۲۵ سال است که در VIC عضویت دارد. وی می‌گوید: «شورای بین‌المذاهبِ ولی بر فرض چندگرایی بنا شده است. این یک چندگرایی صادقانه است که می‌گوید، ‹اعتقاد من برای من اعتبار دارد و اعتقاد تو برای تو›. این با آن نوع چندگرایی ساده لوحانه که ‹برادری› می‌خوانیمش و می‌گوید ‹می‌دانم که حق با من است، ولی کسانی را که اشتباه می‌کنند تحمل می‌کنم›، و یا چندگرایی ساده انگارانه‌ای که می‌گوید ‹همهٔ ما در اساس یکی هستیم›، تفاوت دارد. VIC کسانی را می‌خواهد که تعهدی واقعی به اعتقاد و سنت خود دارند. امّا در عین حال آن اندازه باز هستند که در برابر مفاهیم دیگران، مفاهیم خود را کناری بگذارند. این در حقیقت چالش مذهبی در یک دمکراسی پیشرفته است.»

آقای گلاستاین اشاره می‌کند که یهودیان از ابتدای شکل‌گیری VIC در آن حضوری نیرومند داشته‌اند. این سازمان از بطن کمیته‌ای متشکل از اعضای کلیسا و کنیسا پدید آمد که

در ۱۹۶۴ به هدف مبارزه برای عملکرد منصفانه در امر اسکان یهودیان و دیگر اقلیت‌ها تشکیل شده بود. از آن هنگام تا کنون، شمار اعضای VIC در نوسان بوده است. در ۱۹۹۶ تعداد اعضای فعال آن به ۳۹۸ نفر رسید، امّا در حال حاضر تعداد اعضایی که آبونمان خود را پرداخت می‌کنند به ۲۲۵ نفر کاهش یافته است. با این حال، وقایع اخیر علاقهٔ بیشتری را در مردم برانگیخته‌اند و VIC به مبارزه‌ای برای افزایش تعداد اعضای خود در سال ۲۰۰۱ دست یازیده است. رخدادهای ۱۱ سپتامبر تمرکز این سازمان را دگرگون نساخته‌اند.

خانم کاترین رُسو، رئیس VIC گفت: «رسالت ما همواره این بوده است که درک میان آدمیان را، متعلق به هر مذهب و دارای هر پس زمینه‌ای که هستند، ترویج کنیم، و این رسالت همچنان باقی می‌ماند. تفاوت این است که فشار روحی بیشتری بر مردم کشور ما وارد آمده است. رنج خانواده‌ها همهٔ ما را تحت تأثیر قرار داده است.»

خانم رُسو گفت که یکی از تغییرات مثبتی که از تراژدی اخیر ناشی شده است تأکید بیشتر، بر گفتگوی میان مسلمانان و پیروان مذاهب دیگر است. او گفت: «ما سال‌ها است که این کار را می‌کرده‌ایم، و اینک می‌بینیم که همین امر در سراسر کشور رخ می‌دهد: مردم برای خدمات بین‌المذهبی به سوی یکدیگر می‌آیند.» □

تسلیت

چشم‌انداز درگذشت ابراهیم حمودوت را به خانوادهٔ محترم ایشان و به ویژه سرکار خانم مینو حمودوت، از همکاران دلسوز مجله، تسلیت می‌گوید.

به قلم شما

اشاراتی به نامهٔ آقای دکتر منوچهر کوخاب

در پاسخ به مقالهٔ از سینای تا سینای

دکتر خانبابا رخسار

در مجلهٔ وزین چشم‌انداز شمارهٔ ۸۱ آقای دکتر منوچهر کوخاب مطالبی در مورد مقاله از سینای تا سینای نوشتهٔ آقای داریوش فاخری مرقوم داشته‌اند که از بسیاری از جهات قابل بحث و بررسی می‌باشد.

ایشان مرقوم داشته‌اند آن چه را آقای ربای ولپی در کنیسای ساینای مورد بحث قرار داده‌اند نظریات شخصی او نبوده است بلکه ایشان نظریات و مطالبی که در دانشگاه تل‌آویو توسط روشنفکرترین و مترقی‌ترین ربای‌ها و فلاسفه اخیر به عمل آمده است در اختیار مردم قرار داده است.

در این جا این موضوع مطرح است که اولاً نظایر این موضوع در تورات وجود دارد که اعجاب آن‌ها کمتر از واقعه بحر احمر نمی‌باشد و همهٔ مردم از آن با اطلاع می‌باشند و خود مردم آنها را تجزیه و تحلیل می‌کنند و در ثانی مسلماً ربای‌های در سطح ربای ولپی نیز از بحث‌های دانشگاه تل‌آویو با خبر می‌باشند پس چگونه است که موضوع فقط توسط ربای ولپی مطرح گردیده است و قابل ذکر این که حتی اسناد و مدارکی که از طومارهایی که از غارهای اطراف بحر المیت به دست آمده است مفاد آن‌ها را در معرض افکار عمومی قرار نداده‌اند.

یک ربای به عنوان پیشوای یک کنیسا وظیفه‌اش ارشاد مردم از دیدگاه اخلاق و معنویات است که پایه و اساس هر مذهبی است و منظور تورات تفهیم اصول صحیح زندگی فردی و اجتماعی و پایه‌گذاری و تحکیم مبانی زندگی بشر است و سایر مطالب جنبه خبری داشته و در اصل موضوع نمی‌تواند تأثیرگذار باشد و در نتیجه طرح آن‌ها از نظر اجتماعی چندان الزام‌آور نمی‌باشد.

اصول اخلاقی و معنوی تورات از ابتدای نزول آن تا کنون ثابت و پا بر جا مانده و میلیون‌ها سال بعد نیز پا بر جا خواهد ماند و چگونگی عبور قوم بنی اسرائل از بحر احمر و یا وقوع ده ضربت و یا بسیاری از وقایع دیگر در ارزش و اعتبار آن‌ها تأثیری ندارد.

روش ربای ولپی بی شباهت به روش نویسنده کتاب تولدی دیگر نمی‌باشد ایشان نیز انگشت روی تاریخ گذارده و به دنبال مدرک و سند و کتیبه رفته است. اینجانب در حال خواندن این کتاب در پی این بودیم که ببینیم نویسنده به کدام یک از اصول قوانین و نکات اخلاقی تورات اشاره کرده و ایرادی بر آن‌ها وارد آورده است که خوشبختانه هیچ اشاره‌ای نسبت به آنها ندیدم و در این راه نویسندهٔ کتاب تولدی دیگر مستقیماً به حیثیت و اعتبار خود لطمه وارد کرده است.

گذشته از این که این آقای نویسندهٔ کتاب تولد دیگر را برای مردم ایران نوشته است که صدور بیش از ۹۷ درصد جمعیت آن مسلمان است حال بر اساس چه مقصود و انگیزه‌ای تورات را که فقط درصد ناچیزی از پیروان آن در ایران زندگی می‌کنند مورد بحث قرار داده است. واقعاً جای تعجب دارد و جز به سوءنیت و غرض او به چیز دیگری نمی‌توان نسبت داد.

اصول مذاهب هدایت مردم به راه درست و تفهیم قوانین زندگی از نظر فردی و اجتماعی است و مهم این که رعایت این اصول برای همه افراد بشر در همه ادوار همواره کارساز و مفید و سازنده می‌باشد و وظیفهٔ یک ربای به عنوان رهبر یک جامعه بحث بر روی قوانین و فرامین ارشادی مندرج در

تورات مبنی بر ارائه راه صحیح زندگی است و نه این که قوم بنی اسرائل در موقع خروج از مصر چگونه از بحر احمر عبور کرده است. مسلماً از همان راهی که برادران یوسف چند مرتبه از کنعان به مصر رفته و برگشته‌اند حال ممکن است تغییرات جوی نیز در این امر کمکی کرده باشد.

ارزش و اهمیت تورات در قوانین و فرامین انسان ساز آن در ایجاد و محیطی سالم و صمیمانه بین مردم است و نه مطالب تاریخی و چگونگی عبور از بحر احمر و بسیاری از وقایع دیگر که ربای ولپی اسمی از آن‌ها نبرده است که همه آن‌ها البته در تورات شرح داده شده و همه از آن‌ها با خبرند.

یک نفر پزشک به دنبال آن نمی‌رود که یک داروی شفابخش که به بیمار کمک شایانی می‌کند و او را از مرگ نجات می‌دهد کدام دانشمند او را کشف کرده و کدام کارخانه آن را ساخته و کدام نمایندگی آن را به فروش می‌رساند، پزشک فقط خواص ارزندهٔ دارو را در نظر گرفته و آن را برای نجات بیمار تجویز می‌کند.

آقای دکتر مرقوم داشته‌اند یک پزشک حاذق دایماً مطالعه می‌کند و به کنفرانس‌ها و سمینارها می‌رود. البته صحیح است ولی آن مطالب را با بیمار خون در میان نمی‌گذارد بلکه از حاصل معلومات حاصله در درمان بیماران خود استفاده می‌کند.

در مورد یک ربای هم این مطلب صادق است و وظیفهٔ ربای در کنیسا بحث در قوانین سودمند و انسان ساز تورات در هدایت همه جانبهٔ مردم است و نه بحث در چگونگی بروز وقایع مگر آن که بتوان از آن استفاده اخلاقی و معنوی حاصل کرد. و مسلم این که جای چنین بحث‌ها در محافل دانشمندان و محققین است تا چنان چه نتایج اخلاقی و معنوی از آن حاصل گردید آن را در معرض افکار عمومی قرار دهند.

همواره این اصل را باید در نظر داشت که تئوری‌ها و بحث‌های علمی را نمی‌توان در مراحل اولیه تحصیل قرار داد. همه افرادی که در کنیسا حضور داشته و یا مقالهٔ ایشان را در روزنامه خوانده‌اند در سطح دانش ایشان و سایر محققین نبوده است و در نتیجه قابل هضم برای آن‌ها نبوده است و از این گذشته با اعتقادات محکمی که سالیان متمادی مردم، در امر خداشناسی و اعتقاد بر تورات دارند، اظهارات ربای ولپی در کنیسا نه قابل طرح و نه قابل هضم برای آن‌ها بوده است.

در مقابل مسائل، مانند مسئله‌ای که ربای ولپی در کنیسا مطرح ساخته اطلاعات بسیار وسیع و عمیق مذهبی لازم است تا در ایمان و اعتقاد مردم اثر سوء نداشته باشد که متأسفانه اکثریت تحصیل کرده‌های آمریکا صاحب آن نمی‌باشند زیرا که اکثراً از تحصیلات مذهبی به علت تحصیل در مدارس عمومی از اطلاعات مذهبی محروم می‌باشند و متأسفانه در این اواخر آثار یهودیت در خانواده‌ها در حد بسیار کم مشاهده می‌شود.

از این جهت طبق نظر آقای داریوش فاخری سردبیر محترم مجله حاضرین در کنیسا در مقابل چنین اظهارات گیج و مبهوت و دودل و مشکوک می‌شوند و در این صورت اظهارات ربای ولپی یک جراعت و جسارت بی مورد و نپخته بوده است و دون شأن و مقام یک رهبر مذهبی می‌باشد که چنین حقایقی را متوجه نباشد. به قول معروف «هر گفته جایی و هر نکته مقامی دارد».

طرح چنین مسائل مستلزم مهارت و تخصص خاص و بحث‌های بسیار در جوانب آن است و اگر از راه صحیح نباشد به جای خدمت موجب سردرگمی و بلاتکلیفی و گاهی انحراف می‌گردد از این جهت یک مرشد لازم است طوری لب به سخن بگشاید که ایجاد سوء تفاهم و برداشت ناصحیح نکرده و باعث ابهام و بلاتکلیفی نگردد.

اظهارات ربای ولپی در جلسات بعدی این سخنرانی که سه نوع واکنش از سخنرانی خود در روز اول پسخ دریافت داشته است مبین اینست که عموم افراد در یک سطح اطلاعات و دانش و درک مسایل نمی‌باشند و موضوعی که ارتباطی با قوانین و فرامین صادره در تورات ندارد نباید در آن محیط مطرح گردد تا در مردم ایجاد شبهه و تردید نکند.

آقای دکتر از یهودیت دفاع کرده و آن را یک مذهب مدرن و قابل با انطباق با زمان دانسته است. البته که چنین است ولی باید دانست که کلمه مذهب به معنی راه و روش است و نه وقایع تاریخی و آن چه در مورد دریای احمر گذشته است مربوط به وقایع تاریخی است و نه قوانین و فرامین الهی در رابطه با راه و روش زندگی و حسن روابط مردم که پایه و اساس مذهب را تشکیل می‌هد و این که مرقوم داشته‌اید اگر به خاطر این تغییرات نبود هنوز در آئین ما برده فروشی رواج داشت باید کاملاً توجه داشت که برای اولین مرتبه تورات بر علیه برده‌داری برخاسته و آن را منع کرده است و به خصوص تعطیل یک روز در هفته به نام شبات بر مبنای این اصل بوده است که نه تنها خانواده و نوکر و کلفت و فردی که در خدمت ما می‌باشد بلکه حتی حیوانی هم صاحب آن می‌باشیم باید روز شبات استراحت داشته باشد و باز فردی که در خدمت ما می‌باشد باید بعد از هفت سال خدمت آزاد گردد و این‌ها همه مبین این است که برده‌داری در تورات منع شده است.

اطلاعیهٔ چشم انداز

چشم‌انداز از کلیهٔ اهل قلم، مترجمان، کاریکاتوریست‌ها، نقاشان، گرافیست‌های جامعه دعوت به مشارکت داوطلبانه می‌کند. کپی طرح‌ها، مقاله‌ها و کاریکاتورهای خود را با نام و شماره تلفن به آدرس دفتر چشم‌انداز ارسال فرمایید.

باستانشناسی و یهودیت

خلاصه‌ای از محتوای دوازدهمین سمینار سالانهٔ باستانشناسی کتاب مقدس

برگزار شده توسط دانشگاه یهودیت،
University of Judaism

تلخیص و برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از:
بروشور ویژهٔ دانشگاه یهودیت

دانشگاه یهودیت یا "UJ" University of Judaism در پاییز امسال، برای دوازدهمین بار به ارائهٔ سمینار سالانه‌ای با عنوان «باستانشناسی کتاب مقدّس» اقدام کرده است. این دورهٔ کلاس‌ها که از سوی بخش «تحصیل ممتد» این دانشگاه ارائه و توسّط بنیاد خیریهٔ خانوادهٔ سیمونس حمایت مالی شده‌اند، متشکل از هشت جلسه سخنرانی هستند که به مدت ۸ هفته، هر دوشنبه ساعت ۸ بعدازظهر در محلّ این دانشگاه برگزار می‌شوند. تاریخ شروع این سلسله سخنرانی‌ها در پاییز ۲۰۰۱، ۲۲ اکتبر بوده است که تا ۱۰ دسامبر ادامه خواهد داشت.

هر یک از این سخنرانی‌ها توسط یکی از زبده‌ترین صاحب نظران این مبحث ایراد می‌شود. هدف کلّی این سمینار پاسخ به این پرسش است که «چه چیزهایی در کتاب مقدّس حقیقت تاریخی دارند؟» این سخنرانی‌ها نشان می‌دهند که چگونه باستانشناسان، مؤلّفان و پژوهشگران کتاب مقدّس، به اکتشاف می‌پردازند، بازسازی می‌کنند و گذشته را توضیح می‌دهند.

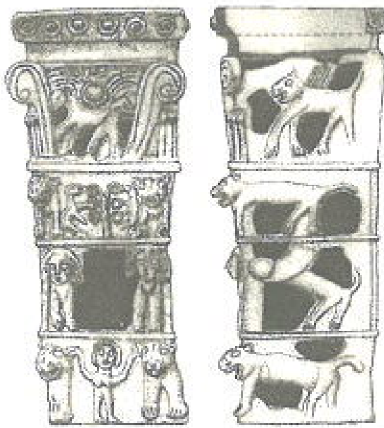
این پرسش‌ها مجادلاتی را که ماه آوریل گذشته در لوس آنجلس به راه افتاد به خاطر می‌آورند. در آن هنگام، تایمز لوس آنجلس گزارش داد که یک ربی طی سخنرانی خود در کنیسا، برداشت تاریخی تقلیل گرایانه‌ای (minimalist) از ماجرای خروج از مصر و منشاء بنی ایسرائل را ارائه داده است. این موضوع به سرعت در شهر پیچید و به موجی از وعظ‌های جالب در کلیساها و کنیساها، نامه‌هایی پر شور به سردبیر و ساعت‌ها بحث پر حرارتِ رادیویی دامن زد.

ثبت نام برای شرکت در همه یا فقط برخی از این جلسات برای عموم آزاد و مشروط به پرداخت شهریه‌ای اندک است. برای اطلاعات بیشتر با شماره تلفن زیر تماس بگیرید: ۱۲۴۶-۴۴۰ (۳۱۰). محلّ برگزاری این جلسات به این قرار است:

Gindi Auditorium
University of judaism
15600 Mulholland Drive, Bel Air

برنامه گردانان این سخنرانی‌ها آقایان پروفسور صیونی زِویت و دکتر فردریک ل. سیمونس هستند. پروفسور زِویت استاد کرسی‌های ادبیات کتاب مقدس و زبان‌ها و ادبیات سامی ناحیهٔ شمال غربی در UJ است و غالباً برنامه گردان این سخنرانی‌ها بوده است. وی همچنین استاد میهمان دانشگاه عبری اورشلیم و نیز پژوهشگر مقیم مرکز مطالعات بلاژیو، متعلق به بنیاد راکفلر و واقع در ایتالیا، بوده است.

دکتر سیمونس، فارغ‌التحصیل در حقوق


Cult stand from Taanach

از UCLA و یکی از حامیان فعال باستانشناسی کتاب مقدّس است. از جمله اقدامات وی می‌توان از کمک‌های مالی وی به دانشکدهٔ باستان شناسی کتاب مقدس در اورشلیم به نام نلسون گلوک، انستیتوی باستانشناسی تل آویو و نشریهٔ Biblical Archaeology Review اشاره کرد.

گردآوریِ حاضر خلاصه‌ای از محتوا و اطلاعاتی پیرامون سخنرانان این سمینار است که از بروشور رسمی UJ برگرفته شده است.

مترجم

مقدمه:

«چه چیزهایی از کتاب مقدّس حقیقت دارند؟»
«چگونه باستانشناسان، مولّفان و پژوهشگران کتاب مقدّس به اکتشاف می پردازند، بازسازی می کنند و گذشته را توضیح می دهند؟»

دو پرسش بالا عنوان سلسله سخنرانی‌های امسال را تشکیل می‌دهند. این پرسش‌ها مجادلاتی را که ماه آوریل گذشته در لوس آنجلس به راه افتاد به خاطر می‌آورند. در آن هنگام، تایمز لوس آنجلس گزارش داد که یک ربی طی سخنرانی خود در کنیسا، برداشت تاریخی تقلیل گرایانه‌ای (minimalist) از ماجرای خروج از مصر و منشاء بنی ایسرائل را ارائه داده است. این

موضوع به سرعت در شهر پیچید و به موجی از وعظهای جالب در کلیساها و کنیساها، نامه‌هایی پر شور به سردبیر و ساعت‌ها بحث پر حرارتِ رادیویی دامن زد.

اینک دو تن از سخنرانان برجستهٔ ما، در راستای مجادلهٔ ماه آوریل، پرسش بردگی در مصر و خروج از مصر را از دیدگاه‌هایی نوین مورد صحبت قرار خواهند داد. علاوه بر آن یکی از سخنرانان مسئلهٔ نفوذ مجادلات باستانشناسانه به بحث‌های سیاسی جاری در خاورمیانه را بررسی خواهد نمود. امّا نقطهٔ تمرکز این سخنرانی‌ها جدال تقلیل گرایانه نیست. دو پرسشی که عنوان این سمینار هستند توجه آدمی را به این نکته جلب می‌کنند که گاه پژوهشگران و محققان کارآزموده و با استعداد، برداشتی گوناگون از گذشته دارند، علیرغم آن که ممکن است مدارک و متون یکسانی را مطالعه و بررسی کرده باشند. ما از همهٔ سخنرانان امسال خواسته‌ایم که در کنار موضوع اصلی گفتار خود، به ما یاری دهند تا بفهمیم آنان چگونه از مدارک و شواهد در رسیدن به نتایج خود بهره می‌جویند. روشن شدن شیوهٔ آنان در بازسازی گذشته، هر یک از ما را مستقلاً قادر خواهد ساخت که به پرسش نخست باز گردیم. آن گاه خواهیم دانست که پاسخ به این پرسش بسیار مشکل‌تر از آن چیزی است که ربی‌ها، کشیش‌ها، محققان، روزنامه نگاران، گردانندگان برنامه‌ها و حتی میزبانان شوهای رادیویی فکر می‌کنند.

سفر به همراهی این پژوهشگران به گذشته‌ای کم آشنا تجربه‌ای لذت بخش، مملو از دانش و سرشار از انگیزش ذهنی است. آنان ما را به دنیای از حکایات، طومارها و شراب، مکان‌های حفاری شده، و اقوام و افکار باز یافته راه خواهند نمود و تفکر خلاق آنان، یافته‌ها و تعابیرشان، ذهنیت، تخیل و درک ما را نسبت به زمان‌های دور کتاب مقدّس روشن‌تر خواهند ساخت.

(دانشگاه یهودیت)

۱ - ۱۲۲اکتبر ۲۰۰۱:

طومارهای بحرالمیّت: به راستی چه می‌گویند؟

سخنران: هِرشِل شانکس

۵۰ سال پیش از این، قوم بدوئین و باستانشناسان، بزرگترین مجموعهٔ دست نوشته‌های کهن را کشف کردند که توسط یهودیان در حدود سال ۶۰ میلادی و طی دههٔ پایانی معبد مقدّس پنهان شده بودند. این دست نوشته‌ها نام «طومارهای بحرالمیّت» را بر خود گرفتند. اینک پژوهشگران سراسر جهان، پس از ۵۰ سال مطالعه و تحقیق



پیرامون دست نوشته‌های کتاب مقدس و طومارهای فراوان دیگری که توسط یک فرقهٔ یهودی ناشناخته و باستانی، نگارش یا جمع آوری شده‌اند، به اتفاق نظر بر سر محتوا و اهمیت طومارهای بحرالمیّت نزدیک می‌شوند، سخنران این جلسه مطالعات ۲۵ سالهٔ خود را پیرامون این مباحثات، اتفاق نظرِ در حال رشد و دیدگاه شخصی خود را در این زمینه مطرح می‌سازد.

* آقای هرشل شانکس فوق لیسانس خود را از دانشگاه کلمبیا و لیسانس حقوق را از دانشکدهٔ حقوق هاروارد دریافت کرده است. او سردبیر نشریات فراوان در زمینهٔ باستانشناسی کتاب مقدس، و کتب فراوانی پیرامون تاریخ ایسرائل کهن است. از جمله آثار وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: *کتاب نامهٔ باستانشناسی* (۱۹۹۵)، *معمّا و معنای طومارهای بحرالمیّت* (۱۹۹۸)، کتاب راهنمای «شهر داوود»، کتابی پیرامون کنیساهای باستانی و...

۲ - ۱۲۹اکتبر ۲۰۰۱:

خدایان ایسرائل باستان که بودند و چگونه از آنان اطلاع یافته‌ایم؟

سخنران: صیونی زِویت

بسیاری از اسفار کتاب مقدّس می‌گویند که فرزندان ایسرائل مرتباً به سوی بت‌پرستی لغزش پیدا می‌کردند. ماجرای گوسالهٔ طلا در پای کوه سینا فقط شروع این جریان بود؛ در ادوار بعد، پادشاهان به داخل خود معبد سلیمان تمثال‌هایی آوردند و حتی حزقیل به تالاری مخفی، ویژهٔ پرستش تمثال‌ها اشاره می‌کند. دکتر زِویت در این سخنرانی آنچه را که امروزه ما می‌توانیم بر اساس مدارک گوناگون باستانشناسی و متون کتاب مقدس پیرامون خدایان ایسرائل باستان بدانیم، مطرح می‌کند. او نشان می‌دهد که در عین آن که توصیف‌های کتاب مقدس در جزئیات عمومی خود صحیح هستند، امّا باستانشناسی جزئیاتی ناشناخته را پیرامون مذاهب ایسرائل باستان آشکار ساخته است که اصلاً مورد بحث تاریخ نگاران کتاب مقدس قرار نگرفتند. او نتیجه می‌گیرد که به جای آن که بگوییم ایسرائلیان مرتباً به بت پرستی فرو می‌لغزیدند، بهتر است بگوییم که آنان گه گاه به یکتا پرستی انحراف پیدا می‌کردند!

* دکتر صیونی زِویت، علاوه بر آنچه در پیشگفتار آمد، تا به حال دریافت کنندهٔ جوایز گوناگونی از سوی اعطائیهٔ ملّی علوم انسانی، بنیاد جامعه جان سیمون گوگنهایم و بنیاد راکفلر بوده است. او مؤلف بیش از ۸۰ اثر تحقیقی و دو کتاب است؛ کتاب دوم او *مذاهب ایسرائل باستان* نام دارد که در آن

باستان شناسی، کتیبه نگاری و مطالعات کتاب مقدس را در هم آمیخته است. وی همچنین سردبیر ژورنال **مطالعات عبری** است.

۳ - ۵ نوامبر ۲۰۰۱:

از یوسف تا موسی: چگونه یک باستانشناس تاریخ مصر به کتاب مقدس می‌نگرد و متن آن را تأویل می‌کند؟

سخنران: جیمز هوفمایر

حدود ۳۰ فصل از تورا، از داستان یوسف در سفر پیدایش تا ماجرای عبور از دریای سرخ در سفر خروج، وقایعی را نقل می‌کنند که در درون مرزهای مصر رخ داده‌اند. در طول چند دههٔ اخیر، تاریخ نگاران متعلق به گرایش‌های گوناگون، جنبهٔ تاریخی این روایات و اصالت اطلاعات آنان پیرامون مصر را زیر سئوال برده‌اند. آنان استدلال می‌کنند که اگر اطلاعات این روایات پیرامون مصر حقیقت نداشته باشد، پس باقی اطلاعات آنها نیز به همان اندازه نادرست است.

انتقاد از خود
Self - Criticism

ستون‌های *انتقاد از خود* همواره به روی فرهیختگان و خوانندگان چشم‌اندازگشوده است. نقد کنیم و در عین حال حرمت یکدیگر را پاس بداریم.

پیام میکاه نبی برای جوامع یهودیِ امروز

نوشتهٔ: دکتر کلودیا میکائیل
برگردان از: دکتر ابراهیم میکائیل

میکاه نبی که یکی از نبوت کنندگان برجسته در تاریخ قدیم یهودی می‌باشد و از پیروان مکتب یشعیای نبی بوده و نبوت‌های خود را از سال ۷۲۱ قبل از میلاد پیش از سقوط ساماریا **Samaria** آغاز نموده است.

میکاه این طور ترغیب می‌نماید: (۶:۸) «خداوند به شما گفته است که خوبی‌ها چه چیزهایی هستند و چه چیزهایی را او از شما می‌طلبد. خداوند می‌فرماید با درستی و امانت عمل نمایید، مردم را دوست داشته باشید و به آنان مهربانی کنید و متواضعانه در راه‌ها و کردارهایی راکه خداوند به توسط انبیاء به شما ارائه داده است قدم بردارید».

در این جا ضروری به نظر می‌رسد که اشاره‌ای به اختلافات عقیدتی که در میان شعب مختلف یهودیت در زمینهٔ فلسفی و اجراء سنت‌ها در میان آنان در جامعهٔ یهودی آمریکا به وجود آمده است کرده شود و به جاست که به گفته‌های میکاه نبی گوش فرا بدهند و پند و اندرزهای پر معنا و شیوا و عاقلانه او را بیآموزند و سرمشق خویش قرار دهند.

میکاه بیانات معنوی و درونی خود را در دورانی بس مخوف و ترسناک که شرک و بت‌پرستی و ارتداد جزء آئین و شعائر آن روز در میان یهودیان در آمده بود ابراز داشته است. این نبی همراه با مباحثات با تودهٔ مردم سعی وافر به عمل می‌آورد که آنان را از راه و روشی که توأم با خیالات باطلی در زمینهٔ مذهب از راه ارتداد و شرک به انجام می‌رساندند باز دارد.

در این زمان تودهٔ مردم تشنهٔ راهنمایی‌های درستی بودند و می‌خواستند بدانند که چگونه می‌توانند ترس از خداوند را به صورت و نحوهٔ درستی ابراز بدارند و از میکاه مصرانه جوابگویی می‌خواستند که خداوند چه چیزها و اعمالی را از آنان توقع داشته و طلب می‌نماید. آنان آمادهٔ هر گونه مراسم فوق‌العاده‌ای از برای برگزاری روش‌های مذهبی می‌بودند تا سرسپردگی خود را ابراز بدارند بدین معنی که حتی حاضر بودند هزاران قوچ را قربانی نمایند. هزاران رودخانه روغن بسوزانند و حتی حاضر به قربانی کردن فرزندان دلبند خود می‌بودند. امّا میکاه راه درست و صحیح را به آنان نشان داد و اصول کلی مطالبی راکه باعث خشنودی خداوند علم می‌گردید را از برای آنان به طور وضوح شرح می‌داد و تشریح می‌نمودند.

حال ببینیم که چگونه هر قسمت از گفته‌های میکاه را امروز می‌توان در اجتماعات کنونی یهودیان آمریکا مورد استفاده قرار داد:

۱ - چگونه منصفانه رفتار بنمائیم:

«از آن جایی که هر فردی از افراد بشر برای خویش دارای مقام و شخصیت مخصوص به خود می‌باشد، لذا احترام گذاردن و حرمت به هر شخصی از افراد بشر از واجبات به شمار می‌آید. پس باید به حقوق بشری، غرور و نخوت او و به ثمره کارهای مثبتی راکه او به انجام رسانیده است و به محصول دسترنجی که به جامعه تقدیم داشته است حرمت گذارد.

سپس میکاه این طور ادامه می‌دهد که یکی از شنیع‌ترین گناهان آن خود است که شخصی با اعمال و کردار ناشایست به حیات، به غرور و نخوت و حتی اموال کس دیگر لطمه و صدمه وارد بنماید».

حال چگونه می‌توانیم رفتار یهودیان ارتدکس را توجیه کنیم که غرور شعب دیگر یهودیان راکه با دید و فلسفهٔ دیگری به یهودیت نگاه می‌کنند جریحه‌دار می‌کنند و پیشوایان آن‌ها را به باد انتقاد می‌گیرند. آیا آنان رفتاری منصفانه بر طبق گفته‌های میکاه را ارائه می‌دهند؟

و یا بر عکس عده‌ای هم از یهودیانی که پایبندی زیادی به سنّت‌ها و روش‌های قدیمی ارتدکس‌ها ندارند و به آنان لقب فناتیک می‌دهند آیا رفتار این گروه نیز، با گفته‌های میکاه هم‌آهنگی دارد؟

آیا عاقلانه نیست که همه ما صرف نظر از باورهای شخصی خود با وسعت فکری بیشتر و بازتری نکات مثبت و منفی شعب دیگری از یهودیت را مورد مرامت قرار بدهیم؟ و علاوه بر آن مگر این راه و روش کتاب مقدس نمی‌باشد؟

حال اجازه بدهید به عنوان مثال بحث کوتاهی را در این جا بررسی بنماییم: بسیاری شعبهٔ ریفورم را محکوم نموده‌اند که در بین آن‌ها ازدواج‌های خارج از مذهب در سطح بالاتری به نسبت سایر شعب رواج دارد؟ ولی آیا هرگز از خود پرسیده‌اند که آیا این آزادی نسبی که ریفورم‌ها در زمینهٔ ازدواج به جامعه خود می‌دهند مانع از هم گسیختگی کامل زنجیرهٔ ادامهٔ نسل یهود نمی‌شود؟

آیا نباید به طوری خوشبینانه به این موضوع نظر بیافکنیم؟ و آیا کنسرواتیوها را به علت آن که بعضی از قوانین هلاخا را با زندگی امروزی هم‌آهنگی داده‌اند باید به باد انتقاد بگیریم؟ و آیا شرکت دادن و سهیم داشتن بانوان را در اجرای مراسم و سرویس‌های مذهبی و تعلیمات مذهبی یهودیت که باعث آوردن تیکون اولام در عالم پای‌بندان به مذهب و غیر مذهبیون

یهودی می‌شود را باید محکوم نمود؟

آیا فکر نمی‌کنید که ارتدکس‌ها که با روش و سنت‌های کهنه جلودار پیشرفت‌های علمی و فضیلت می‌شوند؟ ولی در عین حال هم باید به آنان از برای نگاهداری و حرمت تورا اجر و کریدیت زیادی بدهیم.

۲ - مهربان باشید و سایرین را دوست بدارید: میکاه مردم را ترغیب و تشویق می‌نماید که به نیازهای یکدیگر توجه بنمائیم. من باب مثال به بیماران تا آن جا که مقدور است کمک بنمائیم. توجه به نحوهٔ زندگانی در یهودیت را ابراز بداریم. در امور اجتماعی فعال باشیم و خود را کنار نکشیم. در این جاست که گفتهٔ معروف هیلل مصداق پیدا می‌نماید: «اگر من برای خودم نباشم کی برای من خواهد بود ولی اگر من فقط برای خودم باشم پس من چه کسی خواهم بود.»

سوگنامه‌ای برای

خانوادهٔ محترم آقای الیاس اسفندی

خبر درگذشت ابراهیم اسفندی فرزند الیاس اسفندی دل تک تک افراد اجتماع ما را به درد آورد. الیاس اسفندی را می‌شناسیم. مردی رحیم، دلسوز مردم و همواره در تکاپوی رسیدگی به مشکلات و نیازمندیهای مردم. چه بسیارند کسانی که از او خاطرهٔ همدلی و همراهی دارند. اینک که در فاصلهٔ یک سال و نیم، الیاس اسفندی سه جوان خانوادهٔ خود را از دست داده، بی اختیار و با دلی پر از اندوه می‌پرسیم: چرا؟ چرا مادری دلسوز و پدری خیرخواه باید این چنین در سوگ سه جوان به خاک بنشینند؟ آیا سرنوشت گوشه‌ای از عظمت ایوب را تکرار کرده؟ چرا انسانی که تمام وقت و نیروی اجتماعی خود را صرف رسیدگی به مشکلات مردم و تسکین رنج‌های نیازمندان کرده، باید این چنین بارِ سه سوگ پیاپی را به دوش دردمند خود بکشد؟ ما به حق برای الیاس اسفندی و همسرش صبر ایوب از خداوند طلب می‌کنیم و مانند پدران خود این حق را به خود می‌دهیم که فریاد برآوریم: چرا؟ ما همگی از صمیم قلب آرزو می‌کنیم که این خانوادهٔ محترم و خیرخواه بار جانکاه این درد را تحمل کنند و در آینده جز نیکبختی هیچ نبینند. از خداوند می‌خواهیم به این پدر و مادر دل سوخته نظر کند.

تسلیت

دوست عزیز خانم مینو حمودوت
شورای سازمانها درگذشت پدر بزرگوارتان را به شما صمیمانه تسلیت می‌گوید.

تسلیت

درگذشت ابراهیم حمودوت را به خانوادهٔ محترم ایشان و به ویژه سرکار خانم مینو حمودوت، از همکاران دلسوز مجله، تسلیت می‌گوییم.
سازمان سیامک

چشم‌انداز صلح در خاورمیانه

نوشتهٔ: خسرو آقایی

فاجعهٔ یازدهم سپتامبر در ایالات متحده و پیروزی نسبتاً سریع ائتلاف جهانی بر علیه طالبان و بنیادگرایان مذهبی در افغانستان بسیاری از معادلات ژئوپولیتیک را در جهان به هم زد. این پیروزی که نتیجهٔ مستقیم بمباران‌های طولانی و بی وقفه آمریکا و از بین رفتن تمام تأسیسات زیربنائی افغانستان بود باعث شد که توجهٔ دولتمردان آمریکا و سران کشورهای اروپائی بار دیگر متوجهٔ خاورمیانه که یکی از معدود مراکز بحران جهانی است گردد و طرح‌های جدید صلح برای آشتی بین ایسرائل و فلسطین ارائه گردد.

از بین رفتن طالبان و گروه القاعده گو این که در کوتاه مدت باعث تضعیف بنیادگران اسلامی در جهان گردیده است ولی در دراز مدّت امکان این که این نهضت بار دیگر در کشورهائی که مسلمانان بخش بزرگی از جمعیت آن‌ها را تشکیل می‌دهند چون پاکستان - ایران - اندونزی - فیلیپین - چین و جمهوری‌های مسلمان شوروی سابق و سایر کشورهای تندروی عرب سر بلند کرده و عملیات تروریستی را بر علیهٔ آمریکا و هم پیمانانش و ایسرائل از سر گیرند وجود دارد.

در ایسرائل متأسفانه بعد از ترور زنده یاد اسحق رابین و در طی ٦ سال گذشته نه فقط پیشرفتی در امر صلح دیده نشده است بلکه تمام امیدهائی که بعد از عقد قرارداد اسلو به وجود آمده بود تبدیل به یأس گردیده و بزرگ‌ترین ضربه‌ها به طرفداران صلح و نیروهای چپ و مترقی وارد شده است. تضعیف اردوی طرفداران صلح در حقیقت بلافاصله بعد از عقد قرارداد اسلو و در نتیجه اتحاد مابین راست افراطی و بنیادگرایان مذهبی در ایسرائل صورت گرفت. روز ٢٦ فوریه ١٩٩٤، نقطه عطفی بر تاریخ مبارزات چپ مترقی در ایسرائل برای دستیابی به صلح بود. در این روز بود که شخصی به نام «باروخ گلدشتاین» که از جمله ٦ هزار خانواده مهاجرینی که اکثر آن‌ها از ایالات متحده به ایسرائل کوچ کرده بودند و بیشتر آن‌ها در خبرون و سایر مناطق ساحل غربی اسکان داده شده‌اند با مسلسل به مسجد «الخلیل» در خبرون وارد شده و رگبار مسلسل را به روی نمازگزاران مسلمان که در روز جمعه و در ماه مبارک رمضان مشغول نمازگزاری بودند گشود که در نتیجه ٥٢ نفر کشته و ده‌ها نفر



اسحق رابین

زخمی گردیدند. گو این که مقامات ایسرائلی بلافاصله او را بیمار روانی قلمداد کردند. بدون شکّ این عمل با تدارک قبلی و توسّط افراطیون مذهبی و برای ضربه زدن به پیشرفت صلح و جلوگیری از به عمل در آمدن قرارداد اسلو صورت گرفته بود. قشریون مرتجع مذهبی بعد از این که متوجه شدند که این قتل عام در عزم جزم زنده‌یاد اسحق رابین و نیروهای چپ و مترقی در ایسرائل و فلسطین برای تحقق یک صلح دائم خللی وارد نکرده است توسط «عودیا یوسف» راب اعظم سفارادی‌های ایسرائل فتوای قتل اسحق رابین را صادر کردند. کسانی که تظاهرات دست راستی‌های ایسرائل در طیّ دو سال بعد از عقد قرارداد اسلو که با شرکت رؤسای درجهٔ اوّل حزب «آزادی» چون بنیامین نتانیاهو، اریل شارون و موشه کتساو را به خاطر دارند نیک آگاهند که بارها تصاویر یا گزارش مستقیم این تظاهرات در تلویزیون‌های آمریکائی پخش شد و پلاکاردهای زنده‌یاد اسحق رابین در حالی که لباس‌های افسران اس‌اس نازی را به تن داشت و از گوشهٔ لب‌هایش خون جاری بود و رؤسای حزب آزادی در زیر آن پلاکاردها در «میدان پادشاهان» تل‌آویو به زنده‌یاد رابین حمله می‌کردند دیده می‌شد. این تظاهرات دامنه‌دار و متوالی علیه رابین عاقبت باعث شد که یک جوان یهودی به نام «امیر» که به علت خشک اندیشی و شستشوی مغزی عنان اختیار خود را از دست داده بود در روز ۴ نوامبر ١٩٩٥ آخرین ضربه کاری را بر پیکر نیمه جان صلح در خاورمیانه وارد کرد و محبوب‌ترین و شجاع‌ترین افسر و نخست‌وزیر ایسرائل را در خون خود غلطاند. قتل عام روز ٢٦ فوریه ١٩٩٤ و ترور زنده‌یاد اسحق رابین نقطهٔ پایانی بود بر تمام تلاش‌های صلح که تا آن زمان صورت گرفته بود و تمام تلاش‌هائی که در طی ٦ سال پس از آن صورت گرفته است به علت آن‌که رهبر قوی و محبوبی مثل اسحق رابین در بین رهبران ایسرائل کمتر دیده شده است در نطفه خفه گردیده و هیچ وقت به مرحلهٔ عمل نزدیک نگردیده است. افراطیون مذهبی و راست گرایان افراطی به خوبی واقف بودند که تنها در صورتی می‌توانند جلوی پیشرفت صلح و آرامش را در منطقه بگیرند که بتوانند شخص اسحق رابین را از صحنهٔ سیاسی ایسرائل خارج نمایند و متأسفانه در این کار نیز موفق گردیدند.

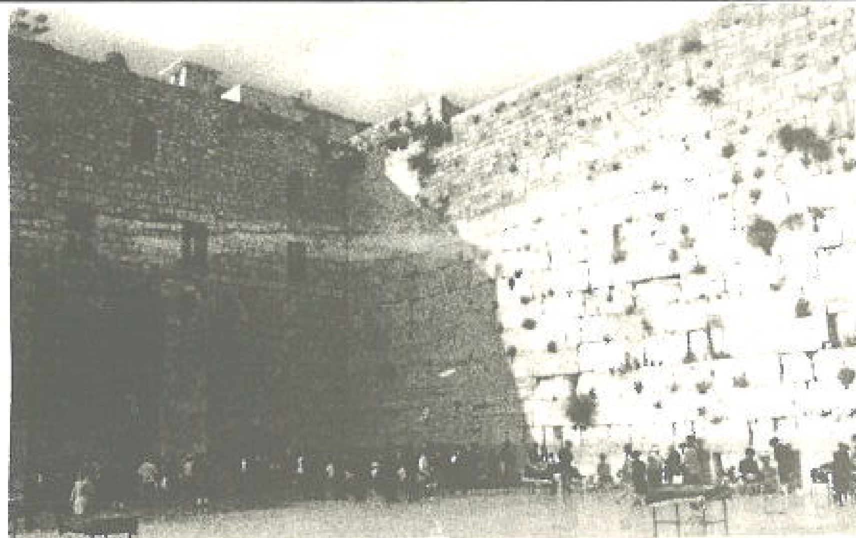
روند صلح در خاورمیانه این روزها بسیار کند می‌باشد و از آن شور و شوق و امیدی که در سال‌های ١٩٩٣ تا ١٩٩٥ وجود داشت اثری دیده نمی‌شود. در طیّ ٦ سال گذشته طرح‌های صلح مختلفی توسّط دولتمردان آمریکائی و اروپائی و ایسرائلی و فلسطینی ارائه گردیده است که همگی فقط بر روی کاغذ باقی مانده‌اند و هیچ گونه پیشرفت عملی

در مورد آن‌ها دیده نشده است. آخرین طرح‌هایی که هنوز بر روی میز مذاکره قرار دارد طرح «سناتور میچل» طرح «شمعون پرس» و طرح «کلین پاول» وزیر امور خارجه آمریکاست که هر کدام با اختلاف‌های جزئی صحبت از تشکیل دولت خودمختار فلسطین و تخلیهٔ مناطق اشغالی و شناسائی حقّ موجودیت ایسرائل در مرزهای امن و برقراری صلح کامل بین ایسرائل و کشور بالقوه فلسطین می‌نماید.

متأسفانه چشم‌انداز صلح در خاورمیانه در شرایط کنونی تیره و تاریک است و برای درک واقعی این مسئله احتیاج به شکافتن آن و تشریح عواملی است که صلح واقعی را دور از دسترس قرار داده است.

اوّلین مسئله‌ای که حصول یک صلح واقعی را مشکل می‌نماید تشنّجات در ساحل غربی رود اردن قادر نبودن حکومت خودمختار فلسطین در برقراری نظم و آرامش در این مناطق است. آرشیتکت‌های قرارداد اسلو و از جمله زنده‌یاد رابین و شمعون پرس را عقیده بر این بود که با تشکیل دولت خودمختار فلسطین، یاسر عرفات قادر خواهد بود که نظم کامل را در این مناطق برقرار سازد و سازمان‌های افراطی فلسطین مثل جهاد اسلامی - حماس و حزب‌الله را سرکوب نماید. متأسفانه این آرزوی آنان کمتر به منصه عمل نزدیک شده است. چند دستگی در بین اعراب فلسطین و نضج بنیادگرائی مذهبی در این مناطق و از آن مهمّ‌تر تضعیف یاسر عرفات و حکومت خودمختار فلسطین توسط دولتمردان ایسرائل باعث گردیده است که روز به روز از محبوبیت یاسر عرفات و حکومت خودمختار فلسطین در ساحل غربی و غزه کاسته گردیده و برعکس بر محبوبیت تندروهای فلسطینی مثل سازمان حماس و جهاد اسلامی و حزب‌الله که هر سه سازمان توسط حکومت اسلامی ایران تغذیه می‌کردند اضافه می‌گردد.

با وجودی که قرارداد اسلو سازمان آزادیبخش فلسطین و شخص یاسر عرفات را



به عنوان رئیس دولت موقت فلسطین به رسمیت شناخته است، در طیّ شش سال که از ترور زنده‌یاد اسحق رابین می‌گذرد و بعد از شکست حزب کار در سال ۱۹۹۵ دولت‌های مختلف ایسرائل از هیچ کوششی برای تحقیر یاسر عرفات و تضعیف او در بین فلسطینی‌ها خودداری نکرده‌اند.

به نظر می آید که یاسر عرفات همچون قطعهٔ فلزی است که میان پتک و سندان گرفتار آمده است. از طرفی فشار آمریکا و سایر ملل اروپائی برای قلع و قمع کردن تروریست‌های فلسطینی روز به روز افزایش می‌یابد و از طرفی خود با مخالفت‌های روز افزون داخلی از طرف افراطیون فلسطینی رو به رو است که امید خود را در راه رسیدن به یک راه حل که منافع آن‌ها را تضمین نماید از دست داده‌اند.

در ماه‌های اخیر دو درگیری عمده پلیس فلسطین با تندروهای فلسطینی نقطه عطفی در روابط یاسر عرفات و دولت خودمختار فلسطین با فلسطینی‌ها ایجاد کرد. درگیری اوّل بلافاصله بعد از فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر و تظاهرات برخی از فلسطینی‌های تندرو به طرفداری از «اوساما بن لادن» بود که با واکنش شدید پلیس فلسطین و در نتیجه کشته شدن ۳ نفر فلسطینی روبه‌رو شد. درگیری دوّم در زمان دستگیری و زندانی نمودن «محمد تولایی» عضو ارشد جهاد اسلامی به دست پلیس فلسطین بود که با

تظاهرات شدید فلسطینی‌های تندرو روبه‌رو شد و در این درگیری عملاً تظاهر کنندگان دست بالا را داشتند و مقامات ایسرائلی مانع رسیدن نیروی کمکی و اسلحه برای پلیس فلسطین گردیدند و این خود باعث سرشکستگی بیشتر یاسر عرفات در بین فلسطینی‌ها گردید.

همان طور که گفته شد فشار ایسرائل - آمریکا و کشورهای اروپای غربی بر یاسر عرفات برای قلع و قمع تندروهای فلسطینی روز به روز بیشتر می‌گردد. دولت ایسرائل همزمان با وارد آوردن این فشارها از یاسر عرفات و دولت خودمختار فلسطین یک هیولا ساخته است و هر گونه برچسبی را از «رئیس آدمکشان» تا «دو قلوی اوساما بن لادن» بر او وارد آورده است.

مسئولین تبلیغات حزب آزادی در ایسرائل در تظاهرات اورشلیم که در اواخر اکتبر برگزار شد پلاکاردهائی تهیه کرده بودند که یاسر عرفات را در کنار اوساما بن لادن نشان می‌داد که به عنوان دو قلوهای جنایتکار (مشابه برج‌های دو قلوی نیویورک) معرفی می‌کرد و سران این حزب در معیت سایر احزاب مرتجع مذهبی مثل حزب «شاس» و «اگودت ایسرائل» بدترین دشنام‌ها را نثار یاسر عرفات کردند.

سئوالی که در این جا مطرح است این

است که آیا یاسر عرفات و اوساما بن لادن واقعاً برادران دو قلو هستند و آیا هر دوی آنان یک هدف را دنبال می‌کنند؟ وجوه مشترک هر دوی آنان این است که هر دو در خانواده‌های مرفهی چشم به جهان گشوده‌اند و هر دوی آنان از همان سنین جوانی دارای امیال سیاسی شناخته شده‌ای بوده‌اند. هر دوی آنان دارای تحصیلات آکادمیک در رشتهٔ مهندسی ساختمان هستند و هر دوی آنان در رسیدن به اهداف سیاسی خود سخت کوش می‌باشند. وجوه مشترک آنان در همین جا خاتمه می‌یابد. اگر به سوابق سیاسی این دو نظر افکنیم متوجه می‌شویم که اوساما بن لادن یک بنیادگرای اسلامی است که در پی تجدید خلافت اسلام و بیرون راندن تمام غیر مسلمانان از کشورهای عربی و گسترده نمودن هر چه بیشتر دامنهٔ این حکومت است و گسترده بودن شبکهٔ القاعده در بیشتر از ٦٦ کشور جهان و مرامنامه‌ها و نوارهای ویدیوئی که از او در دست است گواه صادق این ادّعا است. او کشتن آمریکائی‌ها و یهودیان را مباح می‌داند و تردیدی وجود ندارد که چنان چه شرایط ایجاب نماید برای حصول به اهداف خود از قتل عام تمام غیر مسلمانان نیز ابائی نخواهد داشت. در مقابل یاسر عرفات هدف مشخص خود را ایجاد یک کشور فلسطینی برای قوم خود قرار داده است. او به هیچ وجه دارای زمینهٔ مذهبی نیست و با روی باز با غیر مسلمانان رو به رو می‌شود. قرار دادن یاسر عرفات و دولت خودمختار فلسطین در یک کفهٔ ترازو و اوساما بن لادن و گروه القاعده در کفهٔ دیگر ترازو یک بی انصافی بزرگ و حکایت از عدم درک واقعی اوضاع از طرف راست افراطی در اسرائیل است. عرفات به خوبی واقف است که حمایت از جنبش‌های افراطی در جهان به هیچ وجه کمکی به جنبش فلسطین نخواهد کرد و به همین علّت بر خلاف جنگ خلیج فارس که افراطیون فلسطینی او را به کژراهه کشاندند و باعث حمایت او از صدام حسین گردیدند، این بار از همان ابتدا اوساما بن لادن و جنبش القاعده را محکوم کرده و از آنان فاصله گرفت و هر گونه تظاهرات را در طرفداری از آنان ممنوع ساخت و مردم را به اهداء خون برای زخمی‌های نیویورک تشویق کرد. مخدوش نمودن چهرهٔ عرفات و برچسب‌هائی این چنین بر او نه فقط کمکی به اسرائیل نخواهد کرد بلکه باعث از بین رفتن آخرین امید برای نیل به صلح در خاورمیانه خواهند گردید.

متأسفانه اریل شارون و دستگاه تبلیغاتی حزب آزادی ید طولائی در تهیه پلاکاردهای زننده و شعارهای بی اساس داشته و دارند. بعد از این که جهانیان مقایسهٔ بن لادن و عرفات را با پوزخند جواب دادند، آنان یاسر عرفات و حکومت خودمختار فلسطین را با حکومت طالبان در یک کفهٔ ترازو قرار دادند که این ترفند هم متأسفانه طرفداری نداشت، همان طوری که مقایسه پرزیدنت بوش با «چمبرلن» نخست زویر زمان جنگ انگلستان از طرف اریل شارون و مشابه جلوه دادن واگذاری چکسلواکی به نازی‌ها از طرف چمبرلن قبل از جنگ جهانی دوّم با قبول نمودن بعضی از کشورهای عرب در ائتلاف جهانی علیهٔ تروریسم با واکنش شدید کاخ سفید روبه‌رو شد. تجربهٔ گذشته نشان داده است که اسرائیل از این گونه تبلیغات نه فقط طرفی نبسته است بلکه باعث انزوای بیشتر و تشنّج روابط خود با ایالات متحده تنها حامی واقعی خود می‌گردد.

ترور تأسف‌انگیز وزیر جهانگردی اسرائیل چالش دیگری در روابط اسرائیل و فلسطینی‌ها بود. یاسر عرفات و دولت خودمختار فلسطین بلافاصله پس از ترور "Rehavam Zeevi" توسط "PFLP" که یک سازمان کوچک فلسطینی است، این سوءقصد را محکوم کردند. ناگفته نماند که وزیر جهانگردی اسرائیل بارها در طول حیات سیاسی خود از لزوم اخراج فلسطینی‌ها از اسرائیل سخن رانده و آنان را «شپش» و «غدهٔ سرطانی» نامیده بود که باید کنده شده و دور انداخته شوند (۱). خارج شدن چنین جملاتی از دهان یک وزیر کابینه اسرائیل در مورد اعراب فلسطینی که یک میلیون نفر از آنان تابع کشور اسرائیل هستند و ظاهراً حقوق مساوی با یهودیان دارند عجیب است ولی واقعیت دارد. جهانیان از شنیدن چنین جملاتی بر ضد یهودیان و اتباع اسرائیل از دهان آیت‌الله خامنه‌ای و رفسنجانی و آخوند تهی مغزی چون آخوندی حسنی در ایران بارها اعتراض کرده‌اند و رؤسای دول اروپائی در حضور سردمداران حکومت ایران به آنان تودهنی زده‌اند و حال چگونه است که وزیر کابینه در یک کشور دموکراتیک و پیشرفته چون اسرائیل چنین جملاتی را بر زبان می‌آورد و مشخّص نیست.

عامل دوّم که چشم‌انداز صلح را در خاورمیانه تیره و تار می‌سازد عدم موافقت یاسر عرفات و دولت خودمختار فلسطین با پیشنهادات «اهود باراک» و پرزیدنت کلینتون در ماه دسامبر ۲۰۰۰ است. شکی وجود ندارد که آن پیشنهادات بهترین پیشنهاد صلحی بود که دولت اسرائیل می‌توانست به فلسطین ارائه نماید، بدون این که امنیت شهروندان اسرائیلی به خطر افتد. ناظران سیاسی را عقیده بر این است که یاسر عرفات تحت فشار دول اروپای غربی و از همه مهم‌تر «ژیسکاردستن» رئیس جمهور فرانسه که از بهبود روابط بین اسرائیل و کشورهای عرب و باز شدن دروازه‌های این کشورها به روی کالاها و خدمات اسرائیل نگران بودند از امضاء قرارداد صلح سر باز زد به این امید واهی که در آینده امتیازات بیشتری از اسرائیل خواهد گرفت. شک نیست که هیچ دولتی در اسرائیل تحت هیچ شرایطی استرداد نقاط بسیار سوق‌الجیشی (که فقط ۳ درصد ساحل غربی رود اردن را تشکیل می‌دهد) و حق بازگشت فلسطینی‌ها به داخل مرزهای قبل از سال ۱۹٦۷ را قبول نخواهد کرد. مضافاً به این در صورت استرداد اورشلیم شرقی، محققاً ادارهٔ اماکن مقدّس یهودیان در اورشلیم شرقی - خبرون و ایفرات و غیره باید به عهدهٔ یک

۱ - رجوع شود به "Jerusalem Post" مورخ ۲۳ نوامبر ۲۰۰۱.

کمیسیون بین‌المللی و با شرکت نمایندگان کشور اسرائیل صورت گیرد و حق بازدید برای پیروان کلیهٔ ادیان از جمله یهودیان وجود داشته باشد. شکست کنفرانس صلح در دسامبر گذشته بزرگ‌ترین ضربه را به پیکر نحیف صلح وارد کرد و به نظر نمی‌رسد که در آینده قابل پیش‌بینی دولت دیگری بتواند پیشنهادهای مشابهی بر روی میز مذاکره با فلسطینی‌ها قرار دهد.

سومین عاملی که باعث تیره و تار بودن فرایند صلح گردیده است تمایل فلسطینی‌ها و عامهٔ مردم عرب به بنیادگرائی مذهبی است. آمار منتشر شده در اسرائیل حکایت از ازدیاد روز افزون مساجد و تمایل دختران و زنان فلسطینی به داشتن حجاب و نماز گزاردن در مسجد است که این تمایل در سایر کشورهای همسایه اسرائیل چون اردن - سوریه - مصر و عراق نیز بیشتر به چشم می‌خورد. شک نیست که وقتی مسائل سیاسی که می‌توان پشت میز مذاکره و یا منطق سلیم نسبت به حل آن اقدام نمود جنبهٔ مذهبی به خود می‌گیرد و مفتی‌ها و امامان جمعه به جای سیاستمداران مردم عامی را هدایت می‌کنند، منطق جای خود را به احساسات مذهبی می‌دهد و در چنین شرایطی امکان نزدیک نمودن عقاید دو جبهه مشکل‌تر می‌گردد.

عامل دیگری که سد بزرگی در راه صلح است هدف قرار دادن رؤسای حماس و جهاد اسلامی از طرف هلیوکوپترهای موشک‌دار اسرائلی است. این افراد بدون شک دستشان به خون اتباع اسرائل آغشته است و اسرائل چاره‌ای جز سر به نیست کردن آنان ندارد. از طرف دیگر از میان برداشتن آنان موج جدید تظاهرات و واکنش متقابل این گروه‌ها را به دنبال دارد و این باعث به وجود آمدن یک دایرهٔ بسته از کنش و واکنش می‌گردد که نتایج آن برای هر دو طرف اسفناک خواهد بود.

تمام عوامل فوق و عوامل دیگری که در این راستا وجود دارند باعث گردیده‌اند که اردوی طرفداران صلح در هر دو جبهه تضعیف گردد و افراد میانه‌رو در اسرائیل مثل «شمعون پرس» وزیر امور خارجه و «بنیامین بن الیعزر» وزیر دفاع و «یوسی سرید» رهبر طرفداران صلح در اسرائل و افرادی مثل «نبیل شاطه» وزیر امور خارجه دولت موقت و «صائب ارکات» و «زید ابوزیاد» که همگی افراد میانه‌رو هستند در اقلیت قرار گیرند.

با وجود تمام ناامیدی‌ها تجمع صدها هزار نفر طرفدار صلح در روز ۴ نوامبر و سالروز سوءقصد به جان زنده‌یاد اسحق رابین در «میدان پادشاهان» در تل‌آویو در حالی که همگی شمع به دست داشتند و برای آمرزش روح او و تحقق آرزویش که صلح دائم بین اعراب به طور اعم و فلسطینی‌ها به طور اخص و کشور اسرائل بود دعا می‌کردند جرقهٔ امیدی را در دل اسرائیلیان روشن کرد. چنین تجمعی و یا چنین ابعادی فقط در ۶ سال پیش و در روزی که به جان زنده‌یاد اسحق رابین سوءقصد شد دیده شده است.

اکثریت خاموش اعراب فلسطینی و طیف میانه‌رو و مترقی در بین آنان هم در آرزوی صلح و شکوفائی اقتصادی هستند و این وظیفه سیاستمداران هر دو طرف درگیری است که این دو جبهه را هر چه زودتر به یکدیگر نزدیک نمایند. هر گلوله‌ای که از اسلحه خارج می‌شود و سینهٔ جوان فلسطینی را یا سرباز اسرائیلی را گلگون می‌کند، هر دو طرف را یک قدم از پیمان صلح دور می‌نماید. همان طوری که ساختن شهرک‌های جدید یا توسعهٔ شهرک‌های موجود در ساحل غربی و غزه راه حصول صلح را با موانع جدیدی رو به رو می‌کند. گره این معضل چنان چه امروز گشوده شود بهتر از فرداست و زمان به ضرر طرفداران صلح در هر دو جبهه عمل می‌کند. صلح بهترین میراثی است که سردمداران حکومت‌های اسرائل و فلسطین می‌توانند برای نسل‌های آینده به ارث باقی بگذارند. □

متن سخنرانی آقای شیمعون پرز، وزیر امور خارجهٔ ایسرائل، در گردهم‌آیی عمومیِ پنجاه و ششمین مجمع عمومی سازمان ملل

تلخیص و برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: www.israel-un.org

۱۵ نوامبر ۲۰۰۱
نیویورک

[آقای پرز ابتدا پس از درود به ریاست جمع عمومی سازمان ملل، دبیر کل این سازمان و دیگر حضّار، اعطای جایزهٔ صلح نوبل ۲۰۰۱ را به آقای کوفی عنان، دبیر کل سازمان، تبریک می‌گوید...].

خانم‌ها و آقایان،

نوری نهفته و امیدی ضروری برای شکست تاریکی‌ای که بر ما سایه افکنده است، در این گردهم‌آیی جای دارد؛ نیرو و عزم کافی برای پس زدن شرّ، در دل ملل متمدّن وجود دارد.

بشرّیت با خوشی برخاست تا سدهٔ بیست و یکم را خوشامد گوید. به اطراف نگریستیم و همه جا نور و هوای تازه دیدیم. دیگر تاریخ سنّتی را که با جوهر سرخ نوشته شده بود، تاریخی از جنگ‌ها، کشمکش‌ها، درگیری‌ها و کشتارها را که بسیاری‌شان نتیجهٔ وابستگی هستی آدمی به زمین و منابع طبیعی بود، پشت سر گذاشته بودیم.

باید از سرزمین‌های خویش حفاظت می‌کردیم.

دانش معاصر چهره نمود، بر زمین پیش گرفت و افق‌های نوینی از فرصت‌های بی پایان را بر ما گشود.

دانش باعث شد مرزها به حاشیه بروند. پیشداوری‌های کهنه و فاصله‌ها به تدریج از ذهن ما رخت بر بستند. فن‌آوری وابستگی متقابل نوینی را پدید آورد. دیگر ارتباطات ما متکّی بر زمین و دریا، یا ساده بگوییم، فاصله، نبود؛ هوا و سیطره جدیدِ ارتباط ملل، اقوام، مشاغل تجاری، پیشرفت و گسترش شد. فن‌آوریِ برتر وعده‌هایی تازه را به میان آورد و همین ارزش‌های کهن را یادآور شد.

استنباط این بود که این وعده به همه تعلق دارد، حال هر جا و از هر نژاد، مذهب یا جنسیتی که هستند، باشند. این وعده به هر کس اجازه می‌داد که خود را به فراز قلّه‌هایی نو برساند. سپس آموختیم که تکنولوژی برتر مسئله‌ای صرفاً فنی نیست. ما قادر نیستیم فن‌آوری را از ارزش‌ها تفکیک کنیم. این امر ممکن نیست. به عنوان نمونه، نمی‌توان دروغ و دانش را با هم ترکیب کرد؛ نمی‌توان به گونه‌ای علمی دروغ گفت.

داشتن اقتصادی بر پایهٔ دانش، مستلزم جستجوی بی چون و چرای صلح و سخاوت بی وقفه است. دانش مقتضی جامعه‌ای باز است؛ دانش گفتگویی پیوسته را حکم می‌کند. نمی‌توان بدون پژوهش آزاد، ابتکاراتی نو داشت.

و نمی‌توان پژوهش آزاد داشت بی آن که جامعه‌ای باز بود.

نمی‌توان اقتصادی علمی به وجود آورد بی آن که امر آموزش از اولویتی بالا برخوردار شود و در اختیار و دسترس همگان قرار گیرد. نمی‌توان بدون شفافیّت سرمایه را جذب کرد.

نگه داشتن دانشمندان جوان در جهانی رقابت‌آمیز، مستلزم آن است که زمین و آب شما از آلودگی مبرّا باشند، نظام مالی شما عاری از فساد، و دولت شما بدون گرایش‌های اختیاری و قراردادی باشد.

حقیقت، آزادی و گشاده دلی، شروط لازم برای دانش و تکنولوژی برتر و در نتیجهٔ آن، پیشرفت هر جامعه‌ای شدند.



شیمون پرس در سازمان ملل متحد

این درست است که دنیا هنوز میان دارا و ندار تقسیم شده است. امّا اینک ندارها این گزینش را پیش رو دارند که خود را به عصر نو و بخش‌های پیشرفته‌تر دوران ما پیوند دهند.

این شروعی نو بود که امّا، همچون بسیاری شروع‌های دیگر، با سایه‌ها و طغیان‌ها در آمیخته بود.

سایه‌ها هنوز سیطره نیافته بودند، و در آغاز دور و کم رنگ می‌نمودند. این بود که احساس می‌کردیم جهانی یگانه با آینده‌ای امیدبخش، مجمعی یگانه هستیم. اینک اقتصاد به ملّی بودن خود پایان داد و جهانی شد. اقتصاد به روی همهٔ ملل گشوده شد. چون قادر به تشکیل دولتی جهانی نبودیم، دولت‌های ملّی پذیرفتند که اقتصاد جهانی توسط شرکت‌های خصوصی اداره شود. نتیجهٔ آن واگذاری به مالکیت خصوصی بود.

جهانی شدن اقتصاد، اهمیت دولت‌های کلاسیک را کاهش داد و بر اهمیت NGOها و ارتباطات جهانی افزود. گویی به نظر می‌آمد که پیشرفتِ بدون مرز در حال شکل گیری است.

و در همین آن، ابرهای تاریک، با طبیعتی جهانی، شبیخون زنان از راه رسیدند.

وقایع دهشتناک ۱۱ سپتامبر، حملهٔ وحشیانه به مردم بی گناه آمریکا، نشان از

هشداری نوین به تاریخ معاصر جهان داشت. روز ۱۱ سپتامبر آموختیم که همان تکنولوژی، گشودگی، بی مرزی و جهان مرتبط، می‌تواند سنگدلی را نیز منتشر کند. این حمله بی رحمانه بود، چراکه هدف آن همهٔ آن چیزهایی بود که بر آن دلالت می‌کنیم

ملل ثروتمند این مسئولیت را بر عهده دارند که سرمایهٔ دانش را با دیگران شریک شوند تا دیگران نیز به این دایره ملحق شوند. این ملت‌ها باید لوکوموتیو محرومان شوند، نه کشتی لوکس آنانی که از امتیاز برخوردارند.

و علیه همهٔ آن چیزهایی بود که ملت‌ها و سازمان ملل در راهش رنج برده‌اند.

این ترورِ در حال ظهور، همچون اقتصادی که چهره می‌نماید، دیگر جنبهٔ ملّی ندارد و یا از مرز مشخصی برخوردار نیست؛ بی مرز است و واجد پتانسیل بی حدّ و هول‌آوری است. این ترور می‌تواند با یک چاقو شروع و به آلودگی میکروبی ختم شود.

ترور آدرس مشخص، خدایی بخشیده در آسمان، دادگاه و یا دولتی منتخب ندارد. ترور به تأیید اکثریت هم نیازی ندارد. ترور بر پایهٔ قشری‌گرایی جمع کوچکی از آدم کشان و بدون کنترل‌ها و مراقبت‌های جامعه‌ای مسئول پدید آمده است. می‌تواند بی خبر و بدون دعوت از راه برسد، هر کنج دنیا را به وحشت وادارد، شغل‌ها و خانواده‌ها را فلج کند، پروازها را فرو بنشاند، جنبش را مانع شود و تجارت و تولید را مختل کند، نهایتاً می‌تواند پاکیزگیِ هوا و زلالی آب‌ها را به مخاطره افکند.

اقتصاد جهانی چونان یک شگفتی تاریخی از راه رسید. سر رسیدن بی خبر تروریسم جهانی نیز به همان اندازه تکان دهنده بود.

امّا آن جاکه برای ارتباط با اقتصاد جهانی، از راهِ سپردن ادارهٔ آن به مالکیت خصوصی چاره‌ای یافت شد، پاسخی خصوصی برای روبه‌رویی با تروریسم جهانی وجود ندارد.

بسیاری از کشورها صاحب ارتش هستند، بی آن که لزوماً دشمنی داشته باشند. با این حال، در شرایط فعلی، خطرات جهانی بدون پاسخ‌هایی جهانی، بدون ارتش‌هایی جهانی، رها شده‌اند. ایالات متحده در معرّفی اقتصاد نوین نقشی محوری ایفا کرد. اینک نیز نقش پیشنهاد یک استراتژی، به عهده گرفتن رهبری و ارمغان دوبارهٔ وعدهٔ آزادی و امنیّت برای بسیاری از ما، به دوش ایالات متحّده می‌افتد که نخستین هدف تروریسم جهانی قرار گرفته است.

ما نمی‌خواهیم که بر فلسطینیان سلطه داشته باشیم. بر عکس، ما می‌خواهیم آنان هوای آزاد را تنفس کنند، اقتصادی نوین بیافرینند، سنت‌های خود را حفظ کنند، از بالاترین سطح آموزش و پرورش لذت برند و امنیّتی واقعی برای همهٔ طرفین فراهم آورند.

ما تا آن جا که به ایسرائل مربوط است، معتقدیم که همسایگان خوب بهتر از تفنگ‌های خوب هستند.

ما ایالات متحده را، ملتی را که حائز ظرفیت استقبال از وجوه نوین خلاقیت، برنامه ریزی، تولد و ابتکار، چه در داخل و خارج از مرزهای خود بود، می‌ستاییم. این کشور در عین تبدیل شدن به قدرتی عظیم، از توجه و دلسوزی نسبت به باقی جهان فروگذار نکرد. ایالات متحده به ملل اروپا و آسیا و هر جای دیگر یاری رسانده است تا در هنگام خطر، آزادی و امنیّت خود را دوباره به دست آورند. فرزندان آمریکا در جنگ‌های اروپا و آسیا نبرد کردند، و بسیاری از آنان همان جا جان باختند. آنان در جنگ‌ها پیروز و زمین‌ها را صاحب شدند، امّا آن دارایی‌ها را برای خویش نگاه نداشتند؛ در عوض آنها را به ژاپن باز گرداندند و وضع آن را بهبود بخشیدند. با آلمان نیز چنین کردند.

طرح مارشال به بازسازی اروپا یاری رساند. به کشورهای نیازمند خوراک و پشتیبانی ارائه شد، صنایع نوسازی و اقتصادها ترمیم شدند و از نو به جریان افتادند. در پیروزیِ آنان سخاوت بود. در حقیقت اینک آمریکا به عنوان «ملّت ضروری» چهره نموده است.

و اینک آمریکا به عللی که لزوماً متعلق به خودش نیست، مورد هدف قرار گرفته است. تروریسم متوجه آمریکا شد تا دمکراسی آن خنثی شود، احترام آن به حقوق بشر تضعیف گردد، نقش و عملکرد آن کاهش یابد و فردگرایی آن مورد تهدید قرار گیرد، چنانکه دیگر نتواند به دیگران یاری رساند.

این حمله‌ای وحشیانه به دقیقاً هستی بشریّت بود.

گروه بن لادن از پیشرفت می‌ترسد. آنان طرفدار واپس‌گرایی هستند. آنان می‌خواهند به عقب برگردیم و در غارها زندگی کنیم. آنان تاریک‌ترین دوران‌ها در صفحات تاریخ بشر را می‌نمایانند. آنان خود را منصوب کرده‌اند تا هر کس را که مخالف آنان می‌اندیشد به قتل برسانند. آنان صرفاً شیطانی نیستند، بلکه کارگزاران مرگند.

آمریکا صرفاً دنیا یا قاره‌ای نو نیست. این کشور اساسنامه‌ای بزرگ، شهری درخشان بر بلندای آزادی است. این کشور فقط ساختاری سیمانی نیست، بلکه ایده‌ای استوار است. می‌توانید به آمریکا حمله کنید و به آن صدمه بزنید، امّا آمریکا نابود شدنی نیست. جنگ آمریکا با تروریسم جنگ همهٔ ما است، و مقصود من از «ما» همهٔ کشورهای حاضر در این مجمع، هر بنی بشری بر روی این سیاره است.

بن لادن ادعا می‌کند که با صلیبیون



می‌جنگد که دیگر وجود ندارند. او ادعا می‌کند که هدف او یاری به فلسطینیان است. امّا او به دیدهٔ خود فلسطینی‌ها، یک مانع است، نه یک یاری. ایسرائل بدون حضور بن لادن با مصر آشتی کرد و همهٔ زمین‌ها و آب‌ها را به مصر باز گرداند. با اردنی‌ها هم چنین کردیم. این به دلیل ترور نبود، بلکه به این دلیل بود که ترور پایان یافته بود.

ما عملاً در ژوئیه ۲۰۰۰ در محل کمپ دیوید، بدون بن لادن، بدون ترور، همهٔ زمین‌ها را پیش روی فلسطینی‌ها گذاشتیم. باقی ماندن اختلافی احتمالی در حدّ یک یا دو درصد هرگز کشتار هزاران مرد و زن را در آمریکا توجیه نمی‌کند؛ اختلافات سیاسی قتل حتی یک کودک را، از هر ملّتی که باشد، توجیه نمی‌کنند.

بن لادن و ایده‌های منفورش هرگز نمی‌توانند به صلح یاری برسانند. این ایده‌ها هیچ چاره‌ای را مطرح نمی‌کنند و امیدی برای هیچ ملت، مذهب یا فردی انسانی پیش رو نمی‌گذارند. این ایده‌ها نفرت می‌پراکنند، ترس منتشر می‌کنند و مین گذاری می‌کنند. این ایده‌ها صرفاً فاجعه‌ای در مقیاس عظیمند.

ریاست مجمع؛

اقتصاد جهان نوین دو مورد از پر جمعیت‌ترین کشورهای دنیا، یعنی چین و هندوستان را قادر ساخت تا به پیش روند و زندگی و فرصت‌های نوین را پیش روی میلیون‌ها انسان بگذارند. این اقتصاد چهرهٔ اروپا را دگرگون ساخته و بخت [بد] آمریکای لاتین را کاملاً معکوس کرده است. این اقتصاد نو دعوتی باز پیش روی همهٔ کشورها گذاشته است تا بی آن که ارزش‌ها یا سنت‌های قدیمی خود را ترک گویند، کامپیوتر تهیه کنند، آموزش را گسترش دهند، دروازه‌های خود را بگشایند و به عصری نوین ملحق شوند.

این اقتصاد، مجمعی از ملل مسئولیت پذیر را فرا می‌خواند تا علیه ترور سدّی بر پا کنند و کاملاً آگاه باشند که نبرد علیه تروریسم نمی‌تواند به تأخیر بیافتد، بخشوده شود، و یا مورد مصالحه قرار گیرد. این موضوع مسئلهٔ زندگی و مرگ بشریت در فصلی نوین از هستی ما است. باید همهٔ ما ملّت‌ها و فردهای انسانی به امنیّت و آزادی یاری رسانیم، وگرنه همگی هدف مرگ و واپس‌گرایی قرار خواهیم گرفت.

هر کشوری باید جای خود را در دنیای نوین برگزیند و میان قلمروی دانش و تکنولوژی، یا سطل آشغال اقتصاد قدیمی وابسته به زمین یکی را انتخاب کند، اقتصادی که وابسته به هوسبازی‌های طبیعت و محکوم به فقر و درماندگی است.

ملل ثروتمند این مسئولیت را بر عهده دارند که سرمایهٔ دانش را با دیگران شریک شوند تا دیگران نیز به این دایره ملحق شوند. این ملّت‌ها باید لوکوموتیو محرومان شوند، نه کشتی لوکس آنانی که از امتیاز برخوردارند.

ریاست مجمع؛

ما از شهر بزرگ و یکپارچهٔ اورشلیم، باز چنان که در روزهای نخستین هستی خویش می‌کردیم، با تمام دل خویش دعا می‌کنیم که دوباره بدانیم چگونه میان خیر و شرّ، میان تُهو واُوهو * و فردایی نوین تمیز قائل شویم. [* عبارتی برگرفته از فصل اوّل سِفر پیدایش: «...زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی آب‌های اولیه بود...» م.].

منطقهٔ ما زادگاه بزرگترین پیامبران بوده است که اصول اخلاقی آنان بافت اخلاقی جامعهٔ ما را تعیین کرده‌اند. آنان به ما راهنمایی کرده‌اند که از عقل و واقع بینی پیروی کنیم. امّا ما مجبور شدیم بیش از عقل، در پی مراسم تدفین روان شویم. این مسئله بهایی گزاف از یهودیان، مسلمانان، مسیحیان و دروزیان مطالبه کرده است. اینک وقت آن رسیده است تا ده فرمان را که برای همهٔ ما مقدّس است، از نو کشف کنیم.

در حال حاضر به نظر می‌رسد که دوباره به گذشته فرو می‌رویم. تضاد عاطفی موجود بزرگتر از خلاء مربوط به سرزمین‌ها است. جمع کردن قوا و فرا خواندن روحیه از تقسیم زمین سخت‌تر است. امّا من علیرغم این مشکلات با جرأت می‌گویم که در بطن این تفرّق بزرگ، فرصتی نهفته وجود دارد. من قویاً احساس می‌کنم که در حالی که قادر نیستیم زمان از دست رفته را بازپس بگیریم، می‌توانیم چشم‌اندازی نوین در خاورمیانه عرضه کنیم. تا به حال جهان به خاورمیانه مربوط بود؛ اینک وقت آن است که خاورمیانه خود را به جهان نو ارتباط دهد.

همسایگان ما، اعراب و فلسطینی‌ها، می‌دانند که ایسرائل متعهّد است تا هر آن چه در توان دارد به منظور تجدید فرآیند صلحی واقعی به میان آورد؛ نه با زور، نه با تحمیل، و نه با اقدامی یک طرفه، بلکه از طریق مذاکره و رسیدن به توافق: توافق صلح.

هیچ صلحی وجود ندارد مگر صلح مورد توافق متقابل. همان طور که با یک دست نمی‌توان کف زد، صلحی با تنها یک دست هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. طبعاً معضلات تاریخ تولدی دارند و راه حل‌ها باید به دوران بلوغ خود برسند؛ شاید بلافاصله رخ ندهند، امّا سرانجام واقع خواهند شد. به عنوان نمونه، تا دیروز به سختی می‌توانستید حمایتی از یک دولت فلسطینی پیدا کنید. امّا اینک با آن که هنوز سیاست رسمی دولت اسرائیل شامل آن نیست، حمایت از استقلال فلسطینیان و پشتیبانی از دولتی فلسطینی وجود دارد.

ما نمی‌خواهیم که بر فلسطینیان سلطه داشته باشیم. بر عکس، ما می‌خواهیم آنان هوای آزاد را تنفس کنند، اقتصادی نوین بیافرینند، سنت‌های خود را حفظ کنند، از بالاترین سطح آموزش و پرورش لذت برند و امنیّتی واقعی برای همهٔ طرفین فراهم آورند.

ما تا آن جا که به اسرائیل مربوط است، معتقدیم که همسایگان خوب بهتر از تفنگ‌های خوب هستند.

در دوران معاصر، امنیّتی واقعی صرفاً با تکیه بر پر چین، دیوار، باروها و خندق، و یا تانک و تفنگ و موشک‌های دوربُرد نمی‌تواند وجود داشته باشد. همین حال همهٔ این تمهیدات به ضد تمهید تبدیل، و از این رو ناقص و کوتاه مدت شده‌اند. تنها استراتژی که هرگز نمی‌توان آن را نادیده گرفت روابط با همسایگان است، همچون بازار مشترک اروپا، گروه ریو در آمریکای لاتین، پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) در این ناحیه، ASEAN در آسیا، و مشارکت نوین برای پیشرفت آفریقا در قارهٔ مزبور.

همهٔ این چارچوب‌ها نشان داده‌اند که محتملاً پاسخ درگیری‌های کهنسال تاریخی، نظامی و سیاسی در حیطهٔ اقتصاد نهفته است.

آن چه این چارهٔ نو را به خطر می‌اندازد ترور است. ترور دوباره جهان را به مخاطره انداخته است. دیگر تقسیمی میان شرق و غرب یا شمال و جنوب وجود ندارد. اینک تقسیم موجود میان اتحادی است برای متوقف ساختن ترور از یک سو، و آنها که از تأیید شرارت ترور امتناع می‌کنند، از سوی دیگر.

مجمع ضد ترور اکثریت بشریت را شامل می‌شود: ایالات متحده، اروپا، چین، روسیه، هند، آمریکای جنوبی، بسیاری از کشورهای آفریقایی، و بسیاری از کشورهای جهان مسلمان.

دمکراسی‌ها برای دفاع از خویش نیاز به داشتن نهادی غیر دمکراتیک دارند، چرا که ارتش‌ها دمکراتیک نیستند امّا بدون آنها دمکراسی چیره نخواهد شد. می‌توان در جامعه‌ای دمکراتیک دیدگاه‌هایی گوناگون داشت، امّا تنها یک مقام مختار می‌تواند کنترل قوای نظامی را در اختیار داشته باشد.

ارتش‌ها باید تابع بخش سیاسی منتخب باشند. امّا در صورت حضور یک مقام مختار و چند گروه نظامی، نه دمکراسی و نه امنیّت، هیچ یک نمی‌توانند وجود داشته باشد.

حکومت خود مختار فلسطین که در عمل یک دولت است، باید مقامی واحد را بر کنترل همهٔ اسلاح‌ها، همهٔ ارتش‌ها و همهٔ کاربردهای نظامی مستقر کند. این نه برای اسرائیل، بلکه به خاطر صلح و به خاطر سرنوشت خود فلسطینیان است تا گلوله‌ها رأی‌ها را خنثی نکنند.

اسرائیل، تا زمانی که ترور باقی باشد، چاره‌ای جز دفاع از مردم خویش ندارد. واژهٔ «ترور» برای ما معمایی انتزاعی را تصویر نمی‌کند، بلکه بر واقعیتی میان سی تا چهل رخداد خشونت آمیز در روز دلالت دارد: شلیک گلوله، بمب گذاری، شبیخون، کشتار. بمب گذاران انتحاری که احترامی برای زندگی، چه زندگی خود یا دیگران، قائل نیستند، مرتکب آن می‌شوند، و تنها جایی که می‌توان جلوی آنها را گرفت نقطه‌ای است که از آن راهی می‌شوند.

اسرائیل، بنا به تعریف، یک عضو با تجربهٔ اردوی ضد ترور است. ما می‌دانیم که اگر مردم امنیّت بنیادین خود را حفظ و حراست کنند، ترور هرگز برنده نخواهد شد. ترور تا زمانی قوی است که ضد ترور ضعیف باشد، و تا هنگامی وحشت‌آور است که مردم از آن بترسند. ترور اساساً نشانگر بزدلی است و در خدمت مقصودی واقعی نیست. ترور نه از عدالت پیروی می‌کند و نه به هدفی یاری می‌رساند. ترور درد است نه درمان.

ریاست مجمع؛

اینک ما در نقطه‌ای بحرانی قرار داریم. جهان در پی فرصت‌ها و جبهه‌های نوین است. جهان دیگر میان پیشرفته و توسعه نیافته، سیاه و سفید یا مرد و زن تقسیم نمی‌شود، بلکه جهانی خواهد شد که در آن هر فرد انسانی به دانش و فرصت شرکت در آفرینش نوین دسترسی خواهد داشت.

جهانی شدنِ اقتصاد و استراتژی باعث شده است که دولت‌ها از نظر اقتصادی و استراتژیک تضعیف شوند. با این حال، ما هنوز به نهادهایی جهانی برای تضمین کرهٔ خاکی و تقسیم عادلانهٔ ثروت‌ها سامان نداده‌ایم.

دو راه پیش روی هر کشوری گشوده است: پیوستن به اقتصاد نوین و آفرینش ثروت، یا تسلیم شدن به وحشت قدیمی و تهدید ترور. هر کشوری باید میان وعدهٔ اقتصاد و یا اعتراض از طریق ترور دست به انتخاب بزند. «عهدنامهٔ جهانی» که نخستین بار دبیر کلّ سازمان ملل آن را مطرح کرده است، نقشهٔ رسیدن به گزینش نخست را پیش رو می‌گذارد. این طرح کارکردها و نقش‌های سازمان ملل را تعریف می‌کند و بر دوش همهٔ ما، دولت‌های ملّی، بخش خصوصی و جامعهٔ مدنی، مسئولیت‌هایی اعمال می‌کند. این طرح به ما امید می‌دهد که علیرغم آن که بحران‌ها وجود دارند و فرصت‌هایی را که در گوشهٔ چشم ما به انتظار نشسته‌اند می‌پوشانند، مسیر پیشرفت برای همهٔ کسانی که شجاعت در آغوش گرفتن آن را دارند، باز و هموار است.

ریاست مجمع؛

ما با چنین خوش بینی‌ای چشم به صبحدم سدهٔ بیست و یکم گشودیم. ما باید بر خطرات فائق آییم تا فرزندان ما دیگر بار در جهانی از فرصت‌های تقریباً بی پایان بار آیند.

...می‌توان چنین کرد.

ما در اورشلیم آموخته‌ایم که می‌توان سرزمینی موعود را به سرزمینی از وعده‌ها برای همهٔ آدمیان تبدیل کرد.

عقب نشینی به زمینهٔ آشنای صیونیسم

Post Post Zionism

به قلم: تام سِگِف *
برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: محل نیویورک تایمز در اینترنت
تاریخ انتشار: ۱۲ آگوست ۲۰۰۱
*** آقای تام سِگِف از نویسندگان نشریهٔ هاآرتص و نویسندهٔ کتاب: "One Palestine, Complete: Jews and Arabs under the British Maudate"**

اورشلیم، ۱۲ اوت ۲۰۰۱

مقامات اسرائیلی تا پیش از سپتامبر گذشته]۲۰۰۱[که موج فعلی خشونت‌ها آغاز شد، بیشتر انرژی سیاسی و فرهنگی خود را صرف امور داخلی کرده بودند. به نظر می‌رسید که درگیری با فلسطینی‌ها تحت کنترل در آمده است، هنوز این امید بود که مذاکرات صلح، هر چند آهسته، امّا در هر صورت به پیش می‌روند، نیز چنین بر می‌آمد که بسیاری از یهودیان مایلند مسائل بنیادین مربوط به هویّت، از جمله حتّی اعتبار خودِ ایدئولوژی صیونیسم را از نو مورد بررسی قرار دهند. در حقیقت به نظر می‌رسید جامعهٔ اسرائیل در جریان یک دگردیسی است و با استواری به سوی مرحله‌ای به اصطلاح **Post Zionism** یا پسا-صیونیستی و پسا-ملّی از رشد خود می‌رود. اینک به نظر می‌آید که آن جنبش در برابر خشونت تروریستی به تعویق افتاده است.

آن چه به این ذهنیتِ پسا-صیونیستی امکان وجود داد، آگاهیِ رو به فزونی نسبت به امنیت و تداوم در این کشور بود. صد سال طول کشید تا جنبش صیونیسم، صرفاً بخشی از قوم یهود را در بخشی از فلسطین به سوی استقلال راهبری کند. با این حال، اسرائیل نشانگر یکی از دراماتیک‌ترین داستان‌های پیروزی در سدهٔ بیستم است. اسرائیل ظرفیّت و بنیه‌ای ملّی برای دفاع از خود به وجود آورده و به استاندارد و کیفیتی از زندگی دست یافته است که آن را در کنار چند کشور اروپایی قرار می‌دهند. وضع مالی بیشتر مردم اسرائیل هر ساله بهبود می‌یابد و علیرغم خلاء رو به رشد میان ثروتمندان و فقراء بیشتر اسرائیلی‌یان می‌توانند فرض را بر این بگذارند که همان طور که خود نسبت به والدینشان از زندگی بهتری برخوردار هستند، فرزندانشان نیز در مقایسه با خود آنان از زندگی بهتری برخوردار خواهند بود. اینک نسل سوم، و حتی چهارم اسرائیلیان در این کشور ظاهر شده است. آنان با والدین خود عبری صحبت می‌کنند و به همان مدرسه‌ای می‌روند که آنها می‌رفتند. آنان شیوهٔ زندگی مشترک، حسّ شوخی مشترک و انتظارات مشترکی دارند. آنان دیگر کشور خود را یک معجزهٔ صیونیستی نمی‌بینند.

انتظار می‌رود که در عرض حدود ۱۵ سال، اسرائیل به خانهٔ بزرگ‌ترین اجتماع یهودی در سطح جهان تبدیل شود. این به آن معنا است که مهم‌ترین عنصر رؤیای صیونیسم تحقق خواهد یافت. در دههٔ گذشته حدود یک میلیون یهودی مهاجر از شوروی سابق در اسرائیل ساکن شده‌اند. بیشتر آنان نه در واکنش به ایده‌آل‌های صیونیستی، بلکه به دلایل اقتصادی به اسرائیل آمده‌اند و حضور آنان به این جریانِ پسا-صیونیستی نیرو می‌بخشد.

افزون بر آن، اسرائیل بیشتر و بیشتر چند فرهنگی می‌شود. محتمل است که صدها هزار کارگر خارجی که بیشتر آنان از آفریقا آمده‌اند به طور دائم در اسرائیل بمانند و همینان رنگ و بویی نو به جامعهٔ اسرائیل می‌بخشند. شمار یهودیانِ فوق ارتدوکس که بسیاری از آنان خود را صیونیست‌های سیاسی تلقی نمی‌کنند، رو به فزونی دارد. تعداد اعرابی نیز که در اسرائیل زندگی می‌کنند رو به افزایش می‌رود. بر اساس یکی از



برآوردهای انجام شده، حداقل یک سوم کودکان اسرائیلی امروز بر پایهٔ ایدئولوژی صیونیسم آموزش نمی‌بینند.

آن دسته از اسرائیلی‌یان که پس از جنگ شش روزهٔ ۱۹۶۷ به دنیا آمده‌اند، به ویژه در تل‌آویو، در برابر چنین پس زمینه‌ای زندگی می‌کنند. آنان برای ایده‌آل‌های ملی گرایانه یا ایدئولوژی انتزاعی صیونیسم زندگی نمی‌کنند بلکه به عنوان افرادی مستقل، برای خودِ زندگی، زندگی می‌نمایند و از مخلوطی تا حدّی مبهم از یهودیت و ارزش‌های چند فرهنگی حمایت می‌کنند؛ همهٔ این‌ها را هم بر اساس چیزی دنبال می‌کنند که باور دارند روح آمریکا است.

آشکار است که شمار فراوانی از اسرائیلی‌یان و شاید حتی بیشتر آنان، از این گرایش‌های نو استقبال نمی‌کنند. در عین حال، همین ذهنیّت پسا-صیونیستی بود که بیش از هر چیز دیگر، بیشتر اسرائیلی‌یان را به حمایت از توافق‌های اسلو در سال ۱۹۹۳ سوق داد. از جملهٔ این توافق‌ها می‌توان به عقب نشینی از شهرهای فلسطینی که در ۱۹۶۷ اشغال شده بودند، اشاره کرد.

توافق اسلو به فرآیندی کند و اغلب شدیداً رنجبار تعلق دارد: پذیرش واقعیتِ

اجتماعی و سیاسی در طول سه دههٔ گذشته. تا چند سال پیش، ایسرائل از به رسمیت شناختن سازمان آزادی بخش فلسطین سر باز می‌زد و قانون ایسرائل حتی تماس‌های خصوصی با این سازمان را ممنوع کرده بود. ایسرائل می‌گفت که هرگز از هیچ یک از قلمروهای اشغال شده دست نخواهد کشید، مگر آن که در چارچوب توافق صلح نهایی باشد؛ امّا در عمل چنین کرد. زمانی ایسرائل به شدت مخالف استقلال فلسطین بود؛ امّا از حدود دههٔ ۱۹۹۰ به این سو بیشتر ایسرائلیان دیگر با این موضوع مخالفتی نداشتند. آنان نیز همچون بریتانیایی‌ها از ایفای نقش یک حکمران ناخواسته که بر سرزمین‌هایی فرمان می‌راند که ارزش بها و تلاش لازم برای نگهداری را نداشتند، خسته شده بودند. اهود باراک در عمل پیشنهاد کنترل مشترک اورشلیم زیر نظر ایسرائل و فلسطینی‌ها را پیش رو گذاشت و با این کار یک تابوی تقریباً مقدس را شکست. شمار ایسرائلیانی که از این دگرگونی‌ها حمایت کردند بیش از حدّ انتظار بود. بمب گذاری هفتهٔ پیش [از نگارش مقاله] در اورشلیم که شانزده کشته و بیش از صد زخمی به جا گذاشت، تنها یکی از فجایع اخیر است که ممکن است پسا-صیونیسم را به یک توّهم تبدیل کند. چنین به نظر می‌رسد که تروریسم فلسطینی، ایسرائلیان را با فشار به زهدانِ صیونیسم پس می‌فرستد. شاید برداشت فلسطینی‌ها از انتقام همین باشد. اخیراً همزمان با ادامهٔ انفجار بمب‌ها در شهرهای سراسر ایسرائل، بسیاری از دیوارهای مرکز شهر اورشلیم با شعارهایی به خط سیاه و درهم پوشیده شده‌اند که می‌گویند: «نه اعراب، نه ترور.» دوباره نفرت آشکار از فلسطینی‌ها پذیرفتنی شده است.

بسیاری از ایسرائلیان به گونه‌ای ذهنیّت محاصره فرو افتاده‌اند. اینان با روحیه‌ای ذاتاً شبیه تلاش‌های اصلی صیونیسم، خواستار وحدت ملّی بیشتر هستند. اریل شارون، نخست‌وزیر ایسرائل، وضعیت حاضر را دور دیگری از جنگ استقلال ۱۹۴۸ توصیف کرده است. وزیر آموزش، کتاب‌های تاریخ نوین را [که با دیدی پسا-صیونیستی تألیف شده بودند،م.] از دور خارج کرده است و آنان را با کتاب‌های تاریخ کهنه‌تر که «صیونیستی‌تر» هستند، جایگزین ساخته است. بار دیگر مفسّران و تحلیل‌گران، انتقادهای بیرونی از ایسرائل را، به ویژه از جانب اروپا، گونه‌ای یهودستیزی با چهره‌ای مبدّل توصیف می‌کنند. در مقایسه با گذشته، تعداد کمتری از ایسرائلیان نسبت به زیر پاگذاشتن حقوق انسانی فلسطینی‌ها، من جمله اِعمال شکنجه، ندای اعتراض سر می‌دهند.

گویی تاریخ به عقب باز گشته است. در این جاگفته‌ای از یک سرلشکر بریتانیایی به نام برنارد مونت گومری به خاطر می‌آید که حدود ۶۰ سال پیش اظهار شده است: «یهودی عرب را می‌کشد و اعراب یهودی را. این است آن چه که امروز در فلسطین می‌گذرد، و به احتمال قرین به یقین تا ۵۰ سال آینده نیز ادامه خواهد داشت.» در حقیقت همان عناصر درگیری که منجر شدند بریتانیایی‌ها به حکمرانی ۳۰ سالهٔ خود در فلسطین پایان دهند، هنوز وضعیت امروز را تعیین می‌کنند. تنها تفاوت این است که ایسرائلیان و فلسطینی‌ها، بر خلاف بریتانیایی‌ها، جایی دیگر ندارند که بروند.

سرانجام هر دو ملّت باید از برخی از بلند پروازی‌های ملّی خود دست بکشند. بسیاری از ایسرائلیان پس از ۵۰ سال کشورداری، به تدریج و در قالب روحیهٔ واقع‌گرایی پسا-صیونیستی نوین خود، به این فرضیه اذعان می‌کردند. موج فعلی خشونت‌ها، شکنندگی این روحیه را به آزمون گذارده است. بنجامین نتنیاهو، نخست‌وزیر پیشین ایسرائل، اخیراً بر اساس مشاهدات خود گفته است که ایسرائل، تحت تأثیر ترور فلسطینی از پسا-صیونیسم به «پسا-پسا-صیونیسم» جا به جا شده است. منظور او این است که ایسرائل به گذشتهٔ خود عقب نشینی کرده است. مایهٔ پشیمانی است که ممکن است حق با او باشد. □

به مناسبت کریستال ناخت (شب شیشه‌ها) که در نوامبر سال ۱۹۳۸ اتفاق افتاد و آغاز فجایع نازی‌ها به شمار می‌رود.



گونتر گراس و زندگی یهودیان در قرن بیستم

شیرین‌دخت دقیقیان

برندهٔ جایزهٔ نوبل ادبی سال ۱۹۹۹، نویسندهٔ پیشرو آلمانی گونتر گراس بود. در سال ۱۹۹۹ اثر جدید گراس به نام **قرن من** که مجموعه داستان‌هایی متعلق به هر سال قرن گذشته بود، به بازار آمد و حیرت و تحسین منتقدان را برانگیخت.

گراس در قرن من جای مهمی برای رویدادهای اسف‌انگیز دوران نازی‌ها و فاجعهٔ هالاکاست باز کرده است. چند داستان او متعلق به رویدادهای گتوی ورشو، دادگاه‌های جنایتکاران آشویتس و غیره است.

برخی از آثار گونتر گراس عبارتند از: ***طبل کوچک، موش و گربه، سال‌های سخت، چهار نمایشنامه، حرف بزن، فراموشی، مجلس، سرزمین نوامبر، زبانت را نشان بده*** و...

آن چه می‌خوانید برگردان یکی از داستان‌های کتاب **قرن من**، نوشتهٔ گونتر گراس، برندهٔ جایزهٔ نوبل ادبی سال ۱۹۹۹ است.

۱۹۳۸

نوشتهٔ گونتر گراس

برگردان: شیرین‌دُخت دقیقیان

از My Century به قلم گونتر گراس و ترجمهٔ *انگلیسی مایکل هنری هایم*

دردسر معلم تاریخ ما وقتی شروع شد که همگی در تلویزیون خراب شدن دیوار برلین را دیدیم و همه از جمله مادر بزرگ من که در «پانکو» زندگی می‌کند، توانستند به قسمت غربی آلمان بروند. مطمئنم که «هرهویسل» هم از این موضوع خوشحال بود ولی او به جای آن که فقط دربارهٔ دیوار صحبت کند، از ما پرسید: «آیا می‌دانید در نهم نوامبر چه اتفاق دیگری در آلمان افتاد؟ پنجاه و یک سال پیش، چه رویداد مهمّی رُخ داد؟».

سپس از آن جا که هر یک از ما نظری ابراز کرد ولی هیچ کس به درستی پاسخ او را نمی‌دانست، برای ما داستان «کریستال ناخت» را بازگو کرد که در طول کرانه‌های رود «راین» اتفاق افتاد و به این دلیل «شب شیشه‌ها» نامیده شد که تعداد زیادی بشقاب و چینی متعلق به یهودیان و مقادیر زیادی گلدان‌های کریستال شکسته شد. همین طور همهٔ پنجره‌های مغازه‌های متعلق به یهودیان را با قلوه سنگ شکستند. بسیاری چیزهای با ارزش دیگر هم بی جهت نابود شدند.

شاید مسئله به این دلیل بغرنج شد که هرهویسل نمی‌توانست دست بکشد و چندین زنگ درس تاریخ را به این موضوع اختصاص داد. ما گزارش‌هایی را که دربارهٔ کنیساهای ویران شده و کشتن نود و یک یهودی در طی این رویداد تهیه کرده بودیم، در کلاس خواندیم. این رویدادها بسیار غم‌انگیز بودند. در همان حال نه تنها در برلین بلکه در سراسر آلمان، مردم از خوشحالی بالا و پائین می‌پریدند. آخر، فروریزی دیوار برلین به این معنا بود که سرانجام آلمانی‌ها می‌توانستند متحد شوند. ولی هرهویسل گیر داده بود به اتفاقی که در آن زمان افتاده بود؛ باید بگویم که این کار او باعث شد که ما با تک‌تک عصب‌هایمان همهٔ آن صحنه‌های وحشت‌انگیز را احساس کنیم.

در هر حال، تقریباً همه در جلسهٔ بعدی اولیاء و مربیان مدرسه، او را به دلیل آن چه «وسواس گذشته» نامیدند، سرزنش کردند. حتی پدرم که از صحبت دربارهٔ روزگار قدیم لذت می‌برد - یعنی دربارهٔ فرار از مناطق اشغالی شوروی‌ها پیش از ساخته شدن دیوار و آمدن به سوابیا و برای مدت‌ها احساس غربت کردن - او هم همین جمله‌ها را، با کمی پس و پیش، به هرهویسل گفت: «البته هیچ مخالفتی ندارم که دخترم دربارهٔ وحشی‌گری‌های نازی‌های مغول صفت در سراسر این کشور چیزهائی یاد بگیرد و متأسفانه این جا هم اسلینگن است، ولی هر چیزی وقتی دارد. وقت آن حالا نبود، حالا که ما سرانجام دلیلی برای شادمانی داریم و تمام دنیا برایمان آرزوی خیر دارد...».

همهٔ ما قبلاً به آن چه در آن روزگار در شهرمان و برای نمونه در یتیم خانهٔ یهودی‌ها به نام «ویلهلم فلگ» اتفاق افتاده بود، علاقه‌مند بودیم. نازی‌ها همهٔ بچه‌ها را به زور بیرون

کـرده بـودند و سپس کتاب‌های درسی، کتاب‌های دعا و حتی طومارهای توراه را روی هم پُشته کرده و به آتش کشیده بودند. بچه‌ها که به زور برای تماشای این صحنه برده شده بودند، زیر گریه زده بودند چون می‌ترسیدند خود آن‌ها را هم در آتش بیندازند. اما نازی‌ها فقط معلمی را به نام «فرتیس ساموئل» زدند، آخر او از باشگاه ورزشی هندی‌ها بی خبر بود. خدا را شکر که در اسلینگن، کسانی هم بودند که به کمک شتافتند. برای نمونه تاکسی‌رانی چند یتیم را به یتیم خانه‌ای در «شتوتگارت» برد. در هر حال آن چه هرهویسل برای ما باز گفت، فکر همهٔ ما را مشغول کرد. حتی پسرهای کلاس ما برای پرسیدن سؤال‌هایشان دست بلند کردند، پسرهای تُرک هم همچنین؛ به اضافهٔ دوست من شیرین که خانواده‌اش از ایران آمده‌اند.

پدرم گفت که هرهویسل در جلسهٔ اولیاء و مربیان مدرسه خوب از خودش دفاع کرده بود. او گفت که هرهویسل به پدر و مادرها هشدار داده بود که هیچ کودکی نمی‌تواند پایان کار دیوار برلین را بفهمد مگر آن که بداند همه چیز از کی و کجا به راه خطا رفت و در واقع چه چیز آلمان را به دو نیم کرد. تقریباً همهٔ پدر و مادرها حرف او را پذیرفته بودند. ولی هرهویسل در نهایت می‌بایست از صحبت دربارهٔ کریستال ناخت دست بکشد؛ دستکم برای مدتی و من واقعاً از این موضوع متأسفم.

با این حال ما خیلی چیزها آموختیم. برای نمونه این که وقتی آن اتفاق در یتیم خانه رخ داد، تقریباً همه در اسلینگن فقط به تماشا ایستادند یا راهشان را کج کردند. به همین دلیل، چند هفته قبل وقتی شنیدیم قرار است یاسر، پسر کُردی را که در کلاس ماست همراه خانواده‌اش به ترکیه برگردانند. همه با هم تصمیم گرفتیم که اعتراض نامه‌ای برای شهردار بفرستیم. همهٔ ما آن نامه را امضا کردیم. ما به کمک راهنمایی هرهویسل، نگذاشتیم سرنوشت کودکان یهودی یتیم خانه تکرار شود. ما همگی امیدواریم که یاسر اجازهٔ اقامت دریافت کند. □

جُنگ شعر

ویژهٔ فاجعهٔ سپتامبر

کبوتر و درخت

افشین تاجیان

زلال قطره اشکش، شبنم برگ‌های درخت شد...
کبوتر سفید، نگاه ناباورش را به پریشانی آسمانخراشی دوخته بود
- که در عظمت خود فرو شکست...
صدای لرزنده‌اش آن گاه، به درختچه گیلاس گفت:
«پرندگان آهنین انگار رسم نشستن بر درخت را نمی‌دانند...دریغ از پرندگان!»
درختچه آهی از حسرت کشید و پاسخ گفت:
«نه! درختان آجرین را شاخه‌ای نیست برای نشستن پرنده‌ای...!»

نیویورک، سپتامبر ۲۰۰۱

آفت

افشین تاجیان

دهقان پیر زمرعهٔ سَرو - شاید - هرگز
ندانست
دستاورد بهار گذشتهٔ دشت را
کدامین آفتِ بی باک بر باد داد:
کلاغ مسافر سرزمین‌های دور
در آن بهار
بر مترسک مزرعهٔ سَرو
دلباخته بود...!

نیویورک، نوامبر ۲۰۰۱

تروریسم

هوشنگ متیان

دوباره جهل میدان دار گردید
پلیدی تاگهان بیدار گردید
دوباره گرگِ شوم جنگ غُرید
هزاران گوسفندِ خُفته لرزید
صدای پای مشتی آتش افروز
زمین سوز و زمان سوز و جگر سوز
ز پشت توده‌های دود برخاست
که تا روز قیامت پای بر جاست
سیه روزانِ بد قلبِ سیه روی
چه‌ها کردند در هر برزن و کوی
سبک سرهای ناپاکِ چو شیطان
گرفته مال و جان و خون انسان
همه دل سنگ و با روح خباثت
همه عاری ز تدبیر و کیاست
جدا از فکر و ذکر و نیّت پاک
جوان و پیر را کردند در خاک
پریشان مغزهای بی تمدّن
اسیر عده‌ای بی ریشه و بُن
زمین را روسیاه و زشت کردند
سراپا خون و خاک و خشت کردند
ولی ای دوستان ای نورچشمان
شما شایستگانِ باغ ایمان
به پا خیزید انسان‌های بیدار
به پا خیزید در این دشتِ پیکار
به سر خاکِ غم و حسرت بریزیم
بساط ظلم را در هم بریزیم
بر اندازیم نسل ضدِ انسان
تروریسم پلید دشمن جان
خدا را هم از این ره شاد سازیم
حقیقت را ز غم آزاد سازیم
چراغ عشق و دانش برفروزیم
لباس فاخر حکمت بدوزیم
زمان تنگست باید زندگی کرد
جهان را دور از این درندگی کرد
۲۰۰۱/۹/۱۱

بقیهٔ جُنگ شعر در صفحهٔ بعد

بقیهٔ جُنگ شعر

«در بارگاه معبد ایمان»

جهانگیر صداقت‌فر

انفجارِ چندمین زخم ز چرکِ کینه آکنده‌ست
انفجارِ چندمین آماسِ قهرآلودِ زهرآگین؟
با کدامین نیش جهل آئین؟
تا کجای دامن آلوده‌ی تاریخ
می‌چکد این لکه‌های ننگ
می‌نشیند نقش‌های سرخِ خون آجین؟

طرح تزویرِ کدام ابلیس آیا رسمِ این نامردمی آموخت:
رسم از واپس گلوی دوست دریدن
رسمِ کشتارِ عموزادان،
رسمِ گل‌های جوان را بی دریغ از شاخه‌ها چیدن
بذر نفرت‌های بی بنیاد پاشیدن.

وای، دردا درد
ای یهود، ای گبر، ای نصرانی، ای مسلم
جایِ شیر و شهد، اینک
شط خون در شهر ما جاری است
جای عطرِ زنبق و سوسن
کوچه‌های آشتی سرشار بویِ سرب و باروت است
در تپش‌های زمان آهنگِ بیزاری است
در عبورِ روشنانِ صبح، تشویش و خطر خفته است
پشتِ هر دیوار شب غوغای بیداری است.

های!
اورشلیم، - ای خطه‌ی ادیان توحیدی
ای تبرک گاه، - ای گهواره‌ی عرفان
ای گذرگاه خروش و خشم، - ای فواره‌ی عصیان
ای صبورِ سینه زخم‌آلودِ سُم کوبان،
اورشلیم، - اقلیم چاووشانِ راه رستگاری، قبله‌ی ایمان
این نشسته دادگستر، مهربان، - وارونه بخت امّا -
قرن‌ها در معبرِ توفان!

آزمونِ صبرِ اعصاری، -
تحمل کن؛
تحمل کن هنوز ای سخت‌تر، باری
سرنوشت این است:
ناچاری،
ناچاری.

«میثاق»

جهانگیر صداقت‌فر

به یاد آر
ای نشسته دادگرانه به عرش کبریا
ای گشوده‌تر از فراخی افلاک
دروازه‌های کرامت
ای سر به سجده فرو فکنده فرشتگان عدالت
به بارگاه قیامت
به یاد آر:
مائیم این چنین زبونِ زمین و زمان
ما برگزیدگان؛
ما با تو عهد بستگانِ هم پیمان...
به یاد آر،
ثبت است به سینه‌ی سنگواره‌ی تاریخ
میثاق نامه‌ی عتیقه‌ی ما.

یائیر گاربوز

طنزنویس و نقاش ایسرائلی

نوشتهٔ: کامران حییمیان

یائیز گاربوز، نقاش و طنزنویس در سال ۱۹۴۵ در ایسرائل به دنیا آمد. او سال‌هاست که در روزنامه‌های معروف از جمله یدیعوت اخرونوت مقالات و قطعات طنز می‌نویسد.

از گاربوز تا به حال چند کتاب به چاپ رسیده از جمله: **همیشه *لهستانی* و پاریس - *تل آویو*.** قطعه‌ای را که در زیر می‌خوانید از کتاب **همیشه *لهستانی*** که مجموعه‌ای از قطعات طنز او است که در روزنامه‌ها چاپ شده، انتخاب شده است.

او که در یک خانوادهٔ مهاجرین لهستانی به دنیا آمده، معتقد است که این واقعیت تأثیر غیر قابل انکاری بر تمام ارکان زندگی‌اش گذاشته است و با طنزی ظریف و گاهی گزنده آن را بیان می‌کند.

همان طور که آگاهید ایسرائل کشور دست کم هفتاد و دو ملّت است و هر ملّتی آداب و رسوم، ارزش‌ها و خصوصیات خودش را با خود یدک می‌کشد. این رنگارنگی بهانه‌ای به دست مردم شوخ و طنزدوست ایسرائل داده تا برای مهاجران هر کشوری برچسب‌ها و لطیفه‌هایی بسازند که بعضی از آن‌ها به مرور زمان جزئی از باورهای مردم عامی کوچه و بازار شده است.

برای آشنایی بیشتر خوانندگان با این پدیده، تعدادی لطیفه دربارهٔ لهستانی‌ها انتخاب کرده‌ایم که از سویی خواندنشان خالی از لطف نیست و از سوی دیگر شاید تصویر اغراق شده خود ما باشد. قطعهٔ حاضر از کتاب **همیشه *لهستانی*** انتخاب شده است.

خاطرات لهستانی

نوشتهٔ: یائیر گاربوز
برگردان: کامران حییمیان
از: کتاب همیشه *لهستانی*
نوشتهٔ یائیر گاربوز
چاپ ۱۹۸۹ انتشارات زمورا - بیتان

من در سال ۱۹۴۵ به دنیا آمدم، نه ماه بعد از این که مادرم حامله شد. مادرم می‌گوید که از نظر خوشگلی مثل عروسک بودم و از

نظر هوش و ذکاوت مثل وکلا، وزنم هم عالی بود. والدینم مرا در درجه حرارت اطاق (حدود ۴۰ درجه سانتی‌گراد)، که از همه طرف کیپ شده بود تا یک وقت خدای نکرده سرما نخورم بزرگ کردند. وقتی که به عکس‌های دوران کودکیم نگاه می‌کنم، تازه کشف می‌کنم که پدر و مادرم می‌خواستند توپ فوتبال به دنیا بیاورند. آن‌ها مرا چاق و پروار کرده بودند تا از تمام جهات متقارن باشم. همیشه موهایم را کوتاه کوتاه می‌کردند تا به تقارن گرد و قلمبگی‌ام صدمه نخورد. هر جا که در عکس خندیده‌ام، مثل توپ پنچر شده به نظر می‌آیم.

به عنوان بچه لهستانی، تعداد زیادی اسباب بازی داشتم، از جمله: شش جفت جوراب از پشم خالص، دو تا ژاکت پشمی قشنگ و ده تا عرق گیر کتانی که خاله ربکا هدیه داده بود. به جای عیدی خنوکا یک پیژامه فلانل اعلا با گل‌های صورتی کادو گرفتم. اولین لغت خارجی که یاد گرفتم تریکو بود (بازی مشهور بچه‌ها). در آلبوم عکس‌هایی پیدا می‌شود که در آن‌ها من، بدون بدل، مشغول عملیات خطرناک و جسورانه‌ای از قبیل دوچرخه سواری هستم. البته دوچرخه متعلق به عکاس بود و هم پایه داشت و هم توسط والدینم که نگران این وضعیت آکروباتیک من بودند از دو طرف نگه داشته شده بود. من عکس‌هایی دارم که در آن‌ها کلاه و لباس ملوانی به تن کرده‌ام، لازم به گفتن نیست که این در حقیقت به جای کلاس شنا بود.

لهستانی‌ها حیوانات را دوست دارند و به بچه‌هایشان هم عشق به جانوران را می‌آموزند. برای نمونه روی تمام شلوارهای من در ناحیهٔ خشتک، تصاویر اردک و سگ و گربه گلدوزی شده بود و در ضمن هرگز موفق نشدم تشخیص بدهم که شلوارهایی که می‌پوشیدم شلوارهای بلند خودم بود یا شلوارهای کوتاه برادر بزرگم. یک نمونهٔ دیگر: مادر بزرگم گربه‌ها را بی اندازه دوست داشت و در هر فرصتی به طرفشان غذا پرتاب می‌کرد.



نقاشی اثر یالیر گاربوز

چندی پیش برادر کوچکم به من ثابت کرد که مچ دست هر دوی ما به طرز خاصی لاغر و چروکیده است. کاشف به عمل آمد که این نتیجهٔ این بوده که مادرمان کنار دریا دست‌هایمان را محکم می‌گرفت. من و برادرم وارد قسمت عمیق دریا که حدود بیست سانتی‌متر با ساحل فاصله داشت می‌شدیم. هر بار که موجی نزدیک می‌شد می‌جهیدیم و برای زنده ماندن می‌جنگیدیم. بعد از این که از خطر غرق شدن نجات پیدا می‌کردیم، چند دقیقه‌ای آب بازی می‌کردیم و روی ماسه‌های ساحل بدون کثیف کردن دستمان می‌نشستیم. ناگهان یک قاشق روغن ماهی مستقیماً به حلقمان روانه می‌شد و هم زمان در یک دستمان خوشه بزرگ انگور و در دست دیگرمان کتلت گوشت، بین انگشتانمان خیار سبز و روی زانوهایمان یک تخم‌مرغ آب پز می‌گرفت. بعد از این که از خوردن غذا یاد می‌کردیم مادرم دفتر تکالیف تابستانی را بیرون می‌آورد و می‌گفت: حالا کمی درس بخوانید.

پدرم هم به نوبه خودش ضرب‌المثلی اضافه می‌کرد: اگر درس نخوانید چوپان می‌شوید. من که هیچ وقت به عمق حرفش پی نبردم، به خصوص که در اطراف ما چوپان‌های زیادی دیده نمی‌شدند. پدرم جملات منطقی دیگری هم داشت که تعبیرشان برایم کار آسانی نبود. مثل: اگر کاری نداری بکنی، کتاب بخوان.

در خانه به من چیزهای زیادی یاد دادند که اطو دستگاهی است که در اصل برای برق گرفتگی خانم‌های خانه‌دار و سوزاندن بچه‌ها ساخته شده است. هر خانم خانه‌داری که اطو می‌کند در حقیقت محکوم به مرگ است و بنابراین هر زنی که اطوکشی‌اش تمام می‌شود و دو شاخه را از برق بیرون می‌کشد حکم یک نجات یافته از مرگ را دارد و بهتر است براخای گومل بگوید. هرگز در خانهٔ ما حرفی از این نبود که اطو برای اطوکشی است. به ما یاد داده بودند که چتر وسیله‌ای است برای کور کردن چشم بچه‌ها در اتوبوس.

یک بار از مادرم پرسیدم چند نفر را می‌شناسد که چتر کورشان کرده باشد و مادرم در همان فرصت با جوابش معنای حقیقت لهستانی را هم به من آموخت: (منظورت چیه؟...خیلی موارد بوده، تا دلت بخواد... یک موردش توی خارجه، پسر عقب افتاده را بی لنگ بیچاره...و...چند سال پیش یک مورد دیگرش توی خیفا اتفاق افتاده بود).

در خانه به ما آموخته بودند که وقتی لامپی می‌سوزد باید برقکار را خبر کرد. از آن جا که متأسفانه من هم از جای دوری قرض نکرده‌ام،

امیدوارم که در نسل‌های آینده خانواده‌مان تعداد برق گرفته‌ها آن قدر زیاد نباشد.

توانایی ارتباط برقرار کردن من با دیگران تا امروز، به خاطر جملاتی مثل: (توی قابلمه شنیسل و چیپس هست، من و بابات رفتیم تشیع جنازه.) و دو روز بعد: (توی قابلمه شنیسل و چیپس هست، من و بابات رفتیم عروسی) ناقص مانده است.

من در خانه یاد گرفته‌ام که آدم بزرگ‌ها به خاطر ویروس سرما می‌خورند و بچه‌ها به خاطر این که پابرهنه راه می‌روند و پنجره را باز می‌گذارند. پدرم هنوز عادت دارد بگوید: (این مرض را با دست‌های خودت تحویل گرفتی.) و مادر می‌گوید: (وقتی به حرف مادرش گوش نمی‌کنی همین می‌شود.) بیشتر لهستانی‌هایی که می‌شناسم علاقهٔ شدیدی به عرف و ارزش‌های یهودی دارند، معمولاً به خدا اعتقادی ندارند، ولی از او شدیداً می‌ترسند. آن‌ها در کنیسا دعا نمی‌کنند، ولی همیشه دعا می‌کنند که دخترشان به سلامتی از سفر برگردد و پسرشان در امتحان رانندگی قبول نشود.

یک بار ساعت دو بعد از نیمه شب از فعالیت‌های پیشاهنگی برگشتم. با احتیاط و بدون سر و صدا در را باز کردم، بلافاصله صدای خروپف پدرم را که به قول خودش هرگز نمی‌خوابید شنیدم. کفش‌هایم را در آوردم و پاورچین پاورچین توی ظلمات راهی تختم شدم که ناگهان از وسط تاریکی نسخه لهستانی هملت بیرون جهید. (خوردن یا نخوردن) مادرم: (چیزی نمی‌خوای بخوری؟) جواب دادم: (نه، ولی لطفاً منو ساعت هفت صبح بیدار کن.) مادرم: (خوب، توی یخچال کتلت هست.)

خوابیدم و خواب دیدم که یک بچه یمنی شده‌ام و در شیرین‌ترین لحظه‌های رؤیا، حس کردم که دست‌های مادرم تکانم می‌دهد: (زود باش پاشو، پنج دقیقه به هفته.) از تختم بیرون پریدم و با عجله یونیفورم مدرسه را که مادرم از پیژامه پسر عمویم دوخته بود پوشیدم و گفتم: (من رفتم، خداحافظ) مادرم گفت: (کجا با این عجله؟ تازه ساعت شش و ربعه. بشین یواش یواش غذاتو بخور. هیچ عجله‌ای نیست. مثل آدم بجو.) همیشه در خانه به من یاد می‌دادند که همه کارها را مثل آدم انجام بدهم.

سال‌ها بعد که خودم پدر شده بودم، داشتم در خیابان قدم می‌زدم که برحسب تصادف مادرم را طبق معمول با دو زنبیل پر از مواد غذایی دیدم. مادرم نمی‌تواند بدون دو زنبیل پر در خیابان راه برود، اگر یک وقت دست خالی در خیابان راه برود تعادلش را از دست می‌دهد، زمین می‌خورد و زانوهایش زخم می‌شود و برای یک زن سالمند راه رفتن با زانوبند ورزشی چندان برازنده نیست.

گفتم: (مادر حالت چطوره؟ اجازه بده زنبیلهاتو برات بیارم.)

گفت: (لازم نکرده! برو خونه! بهتره به جای این که روزها تو خیابونها ول بگردی، یک کمی تو خونه با بچه‌هات باشی!)

گفتم: (پس یه تاکسی می‌گیرم و می‌رسونمت خون.) با تمام قدرت تلاش کردم پسر دلسوزی باشم. مادرم با یک سری دلایل قانع کننده که هر کدام به تنهایی می‌توانست کافی باشد جوابم را داد.

اول از همه، دلیل لهستانی معروف: (دهه!) بعد از آن یک دلیل سؤالی: (خجالت نمی‌کشی؟) و در ادامه: (تو می‌دونی که بابات از چه ساعتی سرپاست؟ وقتی بیدار شد هنوز هوا تاریک بود.) مادرم بدون این که احتیاجی به فکر کردن داشته باشد دلایل دیگری از آستینش بیرون کشید: (بهتره که با این پول یه پالتو برای زنت بخری!) چندی پیش با خانمم وارد یک بوتیک شدیم، به فروشنده گفتم: (می‌خواستم برای خانمم پالتو بخرم لطفاً تاکسی متر را روشن کن.) هر بار معمولاً بعد از دلایل، نوبت به داستان‌ها می‌رسید: (بیا، دیروز رفتم درمونگاه، باور کن آن قدر حالم بد بود که خدا نصیب دشمنامون کنه. دقیقه‌ای یه بار باید استراحت می‌کردم. سکویی نبود که سر راه روش نشسته باشم. پس چی شد؟ من بیام تاکسی بگیرم؟ مگه من روچیلدم؟)

ظاهراً نسلی که جاده‌های این سرزمین را کشیده، دلش نمی‌آید برای مسافرت روی آن‌ها پول خرج کند.

و من که هیچ دلیل احساسی نداشتم به دلایل منطقی متوسل شدم. گفتم: (مادر، من این کار را فقط به خاطر تو می‌کنم. من معمولاً تاکسی سوار نمی‌شم.) و مادرم یک «خُب، باشه» یهودی‌وار و خشک گفت و ادامه داد: (اصل کار اینه که بابات نفهمه!) افکارش را در چهره‌اش خواندم: (خوب، آمریکا که نمیرم. لااقل یه بار تاکسی سوارشم.)

یک تاکسی صدا زدم. از باز کردن در ماشین برای مادرم کلی لذت بردم، از فرط هیجان به صورت راننده توجهی نکردم. با کمک یکدیگر زنبیل‌های بزرگ را داخل ماشین چپاندیم و سر جایمان نشستیم. به راننده گفتم: (سلام، لطفاً ما را ببرید به خیابان...) و قبل از این که من جمله‌ام را تمام کنم راننده گفت: (به من می‌گی کجا برم؟ مگه دفعه اوله که سوار تاکسی من می‌شی؟ بگو (طبق معمول) یا (خونه)، بگو خیابون دیزینگوف یا (گالری سفید). یادته او دفعه که مست کرده بودی می‌خواستی سیگار روشنو از پنجره بسته بیرون بندازی؟ این خانمه کیه باهات؟ زنته یا کسی دیگه؟)...و غیره و غیره مادرم که روی صندلی عقب نشسته بود سرش را با ناراحتی و خجالت تکان می‌داد. تا رسیدن به مقصد زیر لب می‌گفت: (باریکلا، باریکلا، باریکلا) و گاهی هم: (بعله، بعله! بابات پای پیاده از یافا تا خونه می‌اومد.) وقتی از تاکسی پیاده شدیم، مادرم با عصبانیت از من تشکر کرد و با تمام قدرت تلاش کرد تا یک داستان با نتیجه اخلاقی برای پایان این مسافرت غم‌انگیز و اسراف کارانه پیدا کند. مادرم گفت: (راجع به دانی پسر ربکا شنیدی؟ از اون جوون‌های ابله بود، واقعاً خنگ. به زور چهار تا کلمه حرف می‌زد. اصلاً قیافه هم نداشت، هیچ دختری نمی‌خواستش. حالا وکیل شده، یه دفتر وکالت بزرگ باز کرده و کلی هم موفقه. یه زن گرفته، باور کن آن قدر ساده، مثل گاو. از خونواده پایین...تحصیل نکرده. چی بگم! یه آپارتمان عالی دارن، تازگی‌ها از مسافرت خارج برگشتن و دانی برای زنش یه ماشین خریده بیا و ببین...).

حالا من از این داستان چه برداشتی باید بکنم؟ آخر من از این داستان چه باید بفهمم؟□

نقل قول‌های جالب

برگردان: روزا کیائی

افراد زیادی در زندگی شما خواهند بود، ولی تنها دوستان واقعی هستند که جای پای خود را در قلب شما باقی می‌گذارند.

* در مواجهه با خودتان، مغزتان را به کار بگیرید
و در مواجهه با دیگران، قلبتان را.

* خشم (Anger) با خطر (Danger) فاصله چندانی ندارد.

* اگر کسی یک بار به شما خیانت کرد، تقصیر او است.
و اگر دو بار به شما خیانت کرد، تقصیر شما است.

* مغزهای بزرگ راجع به افکار بحث می‌کنند،
مغزهای متوسط راجع به وقایع بحث می‌کنند،
مغزهای کوچک راجع به افراد بحث می‌کنند.

* کسی که پولی را از دست می‌دهد، خیلی از دست می‌دهد؛
کسی که دوستی را از دست می‌دهد، خیلی بیشتر از دست می‌دهد؛
کسی که اعتقادش را از دست می‌دهد، همه چیز را از دست می‌دهد.

* مردم جوان و زیبا تصادفهای طبیعت هستند، ولی مردم مسن و زیبا آثاری هنری‌اند.

* از اشتباهات دیگران بیاموزید، نمی‌توانید آنقدر زندگی کنید که آنها را از آن خود سازید.
دیروز تاریخ است، امروز معما است، فردا یک هدیه است.

تسلیت

جناب آقای مهرداد حقیقی فوت مادر گرامیتان را به شما و خانواده تسلیت می‌گوئیم بقای عمر شما را از خداوند خواستاریم.

چشم‌انداز

بخش انگلیسی مجله را بخوانید و به فرزندانتان نیز توصیه کنید

آشنایی با یک موسیقیدان:

خانم صیپورا یاکس برگر، موسیقیدان یهودی

به قلم: روچل فورستنبرگ
تلخیص و برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: مجلهٔ هداسا، در اینترنت

خانم صیپورا یاکس برگر (Tzipora Jochsberger) زنی ۷۵ ساله و پُر شور است که در آپارتمانی آرام و موَقر در اورشلیم زندگی می‌کند. او در حالی که یک پیانو و دستگاه پخش موسیقی فضای اتاقش را زینت بخشیده‌اند، می‌گوید: «موسیقی زندگی مرا نجات داد».

صیپورا یاکس برگر از بزرگان آموزش موسیقی یهودی است و دیْن خویش را در این راه ادا کرده است. این زن خوش اندام و پر انرژی که ته لهجه‌ای آلمانی در گفتارش پیدا است، سرشار از عشق بی پایان به قوم یهود و موسیقی آن است و این عشق همهٔ جوانب زندگیش را در بر گرفته است. او در سال ۱۹۵۲ مدرسهٔ هنرهای عبری را در نیویورک بنیاد گذاشت و مدیریت آن را بر عهده گرفت؛ در همان حال به ساختن آثار سازی و کرال بر اساس تم‌های موسیقی یهودی پرداخت و در ۱۹۸۱ فستیوال کُر آمریکاییان یهودی را بنیاد گذاشت. امّا هنوز تمام این دست آوردها او را اقناع نمی‌کردند. حدود ۱۰ سال پیش وی از مدیریت مدرسهٔ هنرهای عبری که اینک به مرکز فرهنگی ایلن کاوفمان گسترش یافته بود، دست کشید، به اسرائیل آمد و پروژهٔ میراث موسیقایی اسرائیل را پدید آورد. تا کنون ۸ ویدیو با عنوان «یک قوم و موسیقی آن» تهیه شده‌اند که شامل موسیقی باروکِ ایتالیای، سفارادی، یمنی و حسیدی می‌شوند.

یاکس برگر موسیقی را راهی به روح یهود می‌داند. او می‌گوید: «در دههٔ ۱۹۳۰ مدیر آکادمی موسیقی اورشلیم به آلمان آمد و دو کار کرد: دانش آموزان را کشف کرد، از آن جا بیرون آورد و موزیسین‌های جوان بسیاری را نجات داد. من یکی از آن خوش شانس‌ها بودم. در ۱۹۴۴ [جنگ جهانی دوّم] پدر و مادرم را از دست دادم. پس از جنگ از قتل آنان با خبر شدم و فهمیدم که پدر و مادرم چه کم از یهودیت خویش می‌دانستند: آنها صرفاً به دلیل آن که یهودی بودند کشته شدند. به شدت احساس می‌کردم که باید کاری کرد تا زیبایی یهودیت به کسانی که از آن بی اطلاع بودند شناسانده شود. من با خود اندیشیدم که می‌توانم این کار را از راه موسیقی انجام دهم».

۴ ساله بود که مادرش برای او پیانو خرید. این تنها پیانوی دهکدهٔ کوچک آنان در نزدیکی آنسباخ [آلمان] بود. نهایتاً هیلدهٔ جوان که بعدها به صیپورا تغییر نام داد، به یشیوای معلمین یهودی در وورتزبرگ رفت. این یشیوا از معدود مدارس عالی آلمان پس از ۱۹۳۳ بود که یهودیان به آن راه داشتند. ربی جوان یشیوا و دانشجویی مسن‌تر که بعدها به همسری ربی در آمد، عشقی عمیق به آموزش یهودی و بنیادِ درکِ موسیقی یهود را در او پی ریزی کردند. صیپورا تا امروز یهودی متدّینی باقی مانده است.

او اشاره می‌کند که موسیقی همواره بخشی جدا ناپذیر از یهودیان و فرهنگ آنان بوده است. موسیقی نقشی عمده در معبد مقدس داشت و حتی مدرسه‌ای ویژهٔ آموزش موسیقی معبد به لاویان دایر بود. در حقیقت موسیقی طیف زندگی یهود را بیان می‌کند. به عنوان نمونه، در ویدیوی مربوط به اشکنازی‌ها که او تهیه کرده است، ترانه‌های فولکلور ییدیش، کِلِزمورهایی که در مراسم گوناگون موسیقی اجرا می‌کنند، شالیخ صیبورهای کنیساها و نوای قرائت تورا زندگی روزمره را تصویر می‌کنند.

در ۱۹۴۲ از آکادمی موسیقی فارغ‌التحصیل شد و شغلی در کالج تربیت مدرّس زنان عرب به دست آورد. وی با آن که عربی و انگلیسی نمی‌دانست، توانست بخش موسیقی آنان را به راه بیاندازد و هر ساله جشنواره‌ای برگزار کند. در همین حال از او خواسته شد که برای مدارس عرب برنامه‌ای درسی تدوین کند؛ امّا این طرح به زودی در سال ۱۹۴۷ و با افزایش خصومت اعراب و اسرائیل از هم پاشید.

یاکس برگر یکی از بنیانگذاران کنسرواتوار موسیقی اورشلیم نو است که بیشتر مسئولیت بخش کودکان را در آن به عهده داشت. او می‌گوید: «در ۱۹۳۹ که به اسرائیل آمدم، عاشق آن شدم.» تا این هنگام وی متد آموزشی هاوا نِه هَلِلا (بیایید با هم ستایش کنیم) را پدید آورده بود که بر پایهٔ ترانه‌های فولکلور عبری قرار داشت و تشخیص داد که از طریق ملودی‌های عبری می‌توان به روح کودکان یهودی راه یافت.

این «نیلبک زن» توانست آکادمی موسیقی را قانع کند که او را به آمریکا بفرستند. او با یک ریکورد (که نوعی فلوت ساده است) به سازمان‌های گوناگون یهودی رفت تا متد خود را در القای هویت یهودی معرفی نماید. حتی یکی از محصلین کلیسای پروتستان به کلاس‌های او آمد تا ملودی‌های عبری را یاد بگیرد. در پی آن، یاکس برگر مدرسهٔ موسیقی عبری را بنیاد گذاشت که در آن کودکان علاوه بر آموختن فن نوازندگی، پیرامون تاریخ موسیقی و رقص و نیز زندگی و موسیقی یهود آموزش می‌دیدند. یکی از والدین این کودکان شوق سرشار آنها را به خاطر می‌آورد و آن را زاییدهٔ توجه و انرژی صیپورا می‌داند. خانم گروسمن که اینک مدیر و رهبر گروه کُر مرکز فرهنگی ایلن کاوفمان است از جملهٔ آن کودکان بود. وی می‌گوید: «موقعی که صیپورا نخستین ساز کودکان را در دستشان می‌گذاشت، آنها احساس می‌کردند که گویی جعبه‌ای از گنج‌های طلا را در کف

می‌گیرند.» آقای آیدلمان یک تهیه کنندهٔ فیلم و از زمرهٔ والدین آنها کودکان است. او می‌گوید که شیوهٔ صیپورا در امر آموزش آن مدرسه در ویدیوی پیرامون موسیقی یهودیان ایتالیا نیز مشهود است؛ در هر دو مورد، وی زمینه و دوران آفرینش موسیقی را بر آموزش خود موسیقی افزوده است. یاکس برگر به آن مدرسه افتخار می‌کند. او می‌گوید که بسیاری از اسرائیلی‌یان مقیم نیویورک که از استادان مدرسهٔ معروف جولیارد بودند، در آن جا درس می‌دادند و برخی همچون تْصوی آونی و مِنَخم صور از زمرهٔ آهنگسازان بزرگ اسرائیل شدند.

در عرض چند سال، این پروژه که با یک ریکوردر و تنها ۱۶ هنرجو شروع شده بود، ظرفیت پذیرش خود را به ۱۶۰۰ هنرجو افزایش داد و در ۱۹۸۶ که وی آن جا را ترک گفت، این مرکز با نام نوین ایلن کاوفمان به محلی بزرگ نقل مکان کرد. او می‌گوید: «ساختمان را که دیدم، احساس افتخار کردم. ولی در عین حال احساس کردم چقدر شرم‌آور است که نتوانستم این کار را برای اسرائیل بکنم.» وقت بازگشت فرا رسیده بود.

یاکس برگر به محض بازگشت به اسرائیل دریافت که مشکل اساسی آن کشور چند قطبی شدن است، و این بار نیز چاره را در موسیقی دانست. گروه‌های قومی گوناگون از موسیقی یکدیگر بی اطلاع بودند. او پروژهٔ میراث موسیقایی اسرائیل را پیشنهاد کرد که ریاست کمیتهٔ آن به آقای یتسحاک ناوون، از رؤسای جمهور اسبق اسرائیل سپرده شد. پروژه با ارائهٔ یک سری کنسرت و با شرکت بهترین خوانندگان متخصّص در موسیقی اصیل مراکش و نیز شالیخ صیبورهای مهمّ برای خواندن متون مذهبی شروع شد. از آن هنگام موجی از توجه بی سابقه به سوی موسیقی اصیل قومی و مذهبی سرازیر شده که به مدارس نیز کشانده شده است. او می‌گوید که اخیراً در یک کنسرت موسیقی «استقبال شبات»، شنوندگان که بیشتر غیر مذهبی بودند، با استقبال خود نمی‌گذاشتند که شالیخ صیبوری که روی صحنه بود برنامه‌اش را پایان دهد! اشک به چشمانم آمد. علیرغم اختلافات اجتماعی و سیاسی میان اسرائیلیان، موسیقی تاری نهفته را در دل آدمیان به لرزه می‌آورد.»

مخارج بالای کنسرت‌ها منجر شد که طرح نوارهای ویدیو مطرح شود تا مخاطبان بیشتری تحت پوشش قرار گیرند. این نوارها به دو زبان انگلیسی و عبری تهیه شدند و علاوه بر پخش از طریق تلویزیون کابلی و استفاده در دورهٔ درسی دانشگاه آزاد اسرائیل، جوایز زیادی را نصیب خود ساختند. یاکس برگر معتقد است که این نوارها غرور و هویت ملّی و یهودی گروه‌های قومی گوناگون را تقویت می‌کنند. او اینک در تلاش جمع‌آوری اعانه است تا این ویدیوها برای کتابخانهٔ مدارس خریداری شوند.

صیپورا یاکس برگر خود فرزندی ندارد، امّا این زن پر شور و آکنده از ایده‌های نو، همچنان به الهام بخشیدن به قوم یهود ادامه می‌دهد و این گونه فرزندان موسیقایی خود را به جهان ارزانی می‌دارد.

همچنین این ویدیوها رابطهٔ میان موسیقی یهود و فرهنگ‌های پیرامون آن را باز می‌تابند. به عنوان نمونه، تیم تهیه کنندهٔ فیلم توانست به یک اجتماع حاسیدی برود و محیط آن را ارزیابی کند. جالب است که حاسیدها علیرغم انزوای عمومی خود، معتقدند که هر ملودی از جانب خداوند می‌آید؛ این است که از ملودی‌های لهستانی مربوط به خوردن شراب برای مقاصد روحانی استفاده می‌کنند و یک مارش پیروزی را اقتباس کرده‌اند که در پایان یوم کیپور و به نشانهٔ غلبه بر غرائز طبیعی آن را سر می‌دهند!

در مقایسه، یهودیان ایتالیا در محیط جذب شده بودند و این مسئله به زیبایی در ویدیوی مربوط به موسیقی آهنگسازی به نام سالامونه رُسی، متعلق به قرن هفدهم، هویدا است. رُسی نخستین آهنگساز یهودی بود که بر اساس سبک‌های موسیقایی زمان خود، برای کنیسا موسیقی کرال نوشت. از آن سو ویدیوی موسیقی یمن نشان می‌دهد که چگونه یمن که بیشتر موسیقی آن بر پایهٔ اشعار سیصد سالهٔ ربی شلومو شابازی قرار دارد، بر آهنگسازان معاصری همچون پاول بن حییم تأثیر گذارده است. [پیرامون بن حییم در شماره‌های آتی چشم‌انداز خواهیم نوشت.م.] پروژهٔ مزبور همچنین با آهنگسازان جوان قرارداد بسته است تا آثاری بر اساس تم‌های سنتی بنویسند.

خانم گروسمن می‌گوید که صیپورا آهنگسازان را تشویق می‌کند تا با نمونه‌های اصیل به گونه‌ای خلاق برخورد کنند و آثاری بکر بیافرینند و از این راه خلاقیت سنت را به تمامی نشان دهند. او همچنین با بنیانگذاری جشنوارهٔ کر یهودی، سنت همسرایی اروپای پیش از جنگ را زنده کرده است و افزون بر همهٔ اینها، آثار خودش از جملهٔ دست‌آوردهای عمدهٔ زندگی او هستند. خانم گروسمن توضیح می‌دهد که «اثر صیپورا با عنوان *هَلِل* (مزامیر) نمونه‌ای عالی از اثری فراگیر است.» و اثری دیگر از او را با عنوان **«ادونای مَه آدام»** (خدایا، آدمی چیست؟) ترکیبی از تعمق موسیقی غرب و ملودی‌های پیش نمازهای کنیسا توصیف می‌کند.

از جمله آثار کنسرتی او می‌توان به **مرثیه و قدیش** اشاره کرد که پس از دیدار از آشویتس ساخته است؛ این اثر برای ویولن، متزوسوپرانو، باریتون و ویلنسل نوشته شده است. در ۱۹۸۶ کنسرتی از آثار وی در نیویورک برگزار شد که نیویورک تایمز نقدی پر شور بر آن نوشت.

صیپورا یاکس برگر خود فرزندی ندارد، امّا این زن پر شور و آکنده از ایده‌های نو، همچنان به الهام بخشیدن به قوم یهود ادامه می‌دهد و این گونه فرزندان موسیقایی خود را به جهان ارزانی می‌دارد.

کودکان، ادبیات و هالاکاست

چگونه داستان واقعی از درد و زشتی به کودکان گفته شد

نوشتهٔ: Germen Kinniburgh
برگردان: مینو مقیمی



کودکان اسیر در اردوگاه مرگ داخائو هنگام رسیدن ارتش آمریکا

اگر چه اولین کتابی که از جنایات هولناک هالاکاست به کودکان آمریکایی شناسانده شده، خاطرات دختر جوان «آن فرانک» است، ولی به طور قطع تنها کتاب نیست.

آدریـــن کــرتزر Adriene Kertzer پروفسور ادبیات انگلیسی که ارائه‌گر ادبیات هالاکاست در میان کودکان است، می‌گوید: «گزینش کتب از کتاب‌های مصوّر گرفته تا داستان‌های طولانی برای بزرگسالان فراوان و متفاوت می‌باشد». کرتزر که بر روی بیش از ۵۰۰ کتاب نوشته شده در مورد هالاکاست مطالعه می‌کند، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا کتاب‌های عرضه شده آن چه را که ما می‌خواهیم کودکانمان بدانند و یا آن چه را که نمی‌خواهیم بدانند در اختیار آنان می‌گذارند؟

کرتزر که ۲۴ سال است در دانشگاه USC کار می‌کند می‌گوید: «این کتاب‌ها بسیار جالب می‌باشند زیرا با در نظر گرفتن واقعیت، ادبیات کودکان را به رقابت می‌خوانند. در کتب کودکان همواره سعی گردیده که امید، سرانجامی خوش و یا آموزش از تجربه و درس گنجانده شود، ولی چگونه می‌توان تمامی این موارد را با تاریخ آمیخته نمود و تغییر شکل داد؟ در این جا باید حد و مرز فهم کودکان، محدودیت خاص کتاب‌ها و قدرت و درک آنان را در مورد هالاکاست بازبینی کرد.

در حالی که تعدادی از کتاب‌های مصور طبیعت را با حیوانات درنده و نشان میدهند، کتبی یافت می‌شوند که با ارائه واقعیت آنقدر پیچیده شده که از صورت درک مردم حاصل می‌گیرند.

به طور مثال در مجموعه کتاب‌ها و یادواره‌های کرتزر در مورد دو کودک که در زمان جنگ جهانی دوم به اردوگاه فرستاده شده بودند، یافت می‌شود.

نقاشی‌های زیبای این کتاب که بر اساس عکس‌های واقعی از اردوگاه‌ها می‌باشند هر چند که داستان غم‌انگیز و اندوهناک است، ولی نقاشی‌ها به اندازه عکس‌ها تکان دهنده نیستند.

در انتهای کتاب در کنار عکس سه دختر که با قطار به اردوگاه‌های مرگ فرستاده می‌شوند، می‌خوانیم که شخصیت‌های اصلی داستان کشته می‌شوند. کرتزر می‌گوید «این گونه کتاب‌ها که تصاویر تعادلی میان واقعیت‌ها ایجاد می‌کنند، کم نیستند. برخی از عکس‌ها به اندازه‌ای دهشتناک و ناراحت کننده است که برای اطفال مناسب نیست. این گونه عکس‌ها را می‌توان با نقاشی‌ها جایگزین نمود تا تعادلی در محتوای غم‌انگیز داستان به وجود آورند.

کرتزر اضافه می‌کند که تصویر پردازی بر اساس عکس‌های واقعی به کودکان می‌آموزد که جمع آوری عکس‌ها در تشریح تاریخ نقش به سزایی دارند.

مطالعات کرتزر نشان می‌دهد که چگونه ما «کودک» را درک می‌کنیم و چگونه صدای کودکانه را منعکس می‌کنیم، به نظر می‌رسد که «کودک» در ادبیات کودکان بستگی به درک و دانش خوانندهٔ دارد تا سن تقویمی. او می‌گوید «کودک» شخصی است که «نمی‌داند» و وظیفهٔ یک نویسنده این است که بداند خواننده او کیست و چگونه باید تجربیات و دانش خود را در مفهومی قابل درک به خواننده منتقل کند.

کرتزر علاوه بر آموزش دورهٔ جدید هالاکاست، در این پاییز کتاب خود را به نام *«صدای مادرم»* برای کودکان از ادبیات هالاکاست به پایان می‌رساند. او امیدوار است که پس از اتمام این کتاب بتواند که روی کتب دیگر که منعکس کنندهٔ تاریخ دردآور ادوار مختلف بررسی و تحقیق کند.

کرتزر که مادرش یکی از بازماندگان آشویتز است می‌گوید: «من امیدوارم که همان گونه که از کتاب‌های کودکان انتظار می‌رود که قابل فهم و درک باشند، به همان اندازه هم آینه‌ای از تاریخ واقعی باشند. اگر من نویسنده نتوانم و یا فراموش کنم که قسمت‌هایی از تاریخ را بازگو کنم، چه خواهد شد؟ هالاکاست قسمتی از تاریخ بشریت است که نشان می‌دهد انسان به انسان دیگر چه کرده. در این مورد که چه کتابی در مورد هالاکاست برای کودکان مناسب می‌باشد بستگی به نحوهٔ ارائه و نوشتن کتاب بر اساس درک کودکان دارد».

«بعله!» گذر از دروازهٔ رسوم

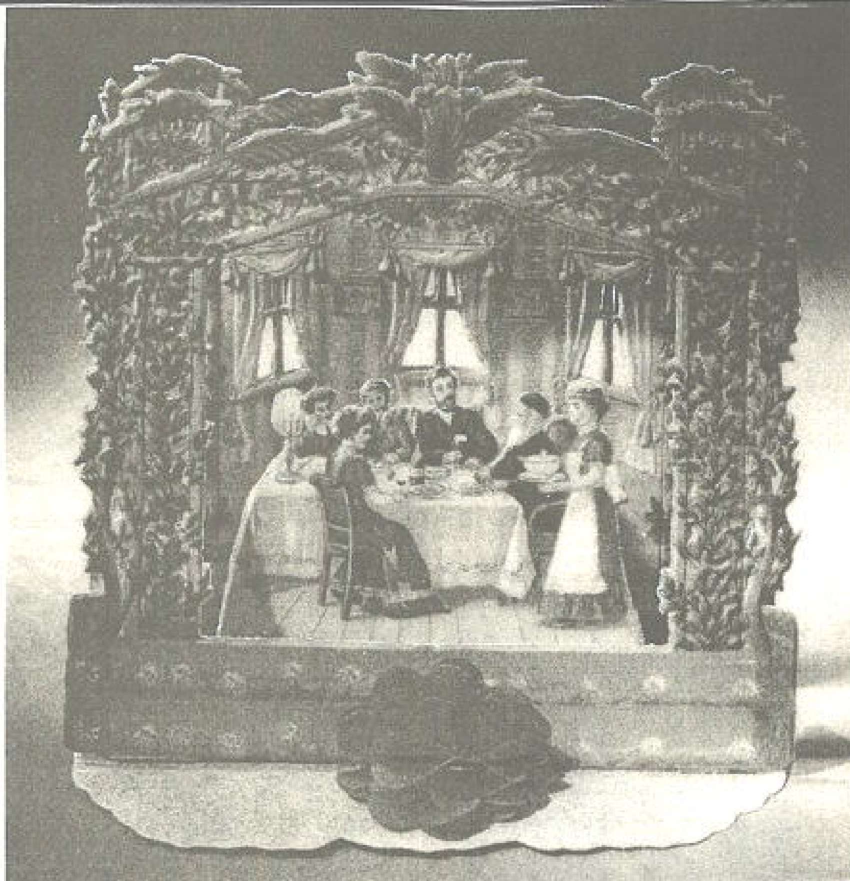
به قلم: آدام کُنز - استون
تلخیص و برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: جوئیش تایمز

واقعیت این است که عملاً شرایط مقتضی برای ازدواج دو یهودی بسیار اندک هستند: نخست آن که طرفین باید آزادانه با این پیوند موافق باشند، و دیگر آن که داماد باید چیزی ارزشمند، مثلاً یک حلقهٔ انگشتر، به عروس بدهد. علاوه بر آن، داماد باید یک دعای تقدیس سنّتی را نیز بر زبان آورد. همچنین ازدواج باید در حضور دو شاهد یهودی که با عروس یا داماد و یا با یکدیگر خویشاوندی نداشته باشند، صورت گیرد.

امّا مطمئناً سنت یهودی طی سال‌ها این شرایط بنیادی را به گونه‌ای قابل توّجه زینت بخشیده است. امروزه، عروس و داماد آینده به هنگام برنامه ریزی برای جشن ازدواج خود با ردیفی از رسوم گوناگون رو به رو هستند.

ازدواج در یهودیت واقعه‌ای مقدّس محسوب می‌شود. زوج آینده نه فقط در برابر دیدگان دولت، بلکه در برابر خداوند به یکدیگر ملحق می‌شوند. این تقدیس خداوند است که به پیوند آنان مشروعیت مذهبی می‌بخشد.

ربی بلوک می‌گوید: «آن گاه که باور دارید که به واسطهٔ وجود مرد، زن و خداوند است که ازدواج شکل می‌گیرد، هر یک از عناصر آئین ازدواج به تحکیم این باور یاری خواهند رساند.» او می‌افزاید که آدمی به هنگام قرائتِ هفت براخا و یا شکستن لیوان در زیر پای داماد، حضور خداوند را احساس می‌کند.



در ذیل، برخی از رسوم و سنّت‌های ازدواج را که به طور معمول بیشتر نگهداری می‌شوند، شرح داده‌ایم. بخش‌هایی از این فهرست از دو کتاب **Your Jewish Wedding** به قلم هلن لَتِنِر، و **The New Jewish Wedding** به قلم آنتیا دیامانت استخراج شده‌اند. البته همیشه بهتر این است که پرسش‌های مربوط به امور آئینی را با ربی خود در میان بگذارید.

زمان برگزاری مراسم

فصل و موقع ازدواج یهودی در طول سال توسط تقویم یهودی تعیین می‌شود. به عنوان نمونه، مراسم ازدواج در روز شبات و یا اعیاد و جشن‌های عمده برگزار نمی‌شود.

در سنّت ارتدوکس و کنسرواتیو، در فاصلهٔ ۱۷ تموز یا نهم ماه آو ازدواجی صورت نمی‌گیرد؛ در این سه هفته یاد ویرانی معبد مقدس زنده نگاه داشته می‌شود.

همچنین مطابق سنت، ۴۹ روز شمارش عومر در بهار، تا حدودی هنگام اندوه محسوب می‌شوند و از همین رو، عموماً در این فاصله مراسم ازدواج برگزار نمی‌شود. این دورهٔ ۴۹ روزه از شب دوّم پسح آغاز می‌شود و تا یک روز پیش از شاووعوت ادامه دارد. با این حال، برخی از ربانیم اجازه می‌دهند که در روزهای معیّنی از همین دوره، همچون از روز سی و سوّم شمارش به بعد، موسوم به «لگ با عومر» و یا روز روش **خودش**، یعنی روز اول ماه‌های عبری، مراسم ازدواج برگزار شود.

میقوه، یا مراسم غسل

گفته شده است که میقوه، یا غسل آئینی، فرد را به حالتی از خلوص آئینی برمی‌گرداند. این از آن رو است که بر اساس این گفته، میقوه روح را به سرچشمهٔ نخستین همهٔ آب‌ها، یعنی رودی که زمانی از باغ عدن جاری بود، باز می‌فرستد.

سنّت می‌گوید که عروس آینده (و نیز داماد) باید پیش از مراسم ازدواج، خود را در آب میقوه فرو برد تا در آستانهٔ این مرحلهٔ نوین از زندگی، از شروع روحانی تازه‌ای

بهره‌مند شود.

میقوه همچنان بخشی تفکیک ناپذیر از زندگی زناشوییِ بسیاری از یهودیان باقی مانده است، و از همین رو، غسلِ پیش از نکاح می‌تواند به آئینی مهمّ و تأثیر گذار تبدیل شود. رفتن به میقوه در رسوم سفارادی، واقعه‌ای سرورآمیز است که با موسیقی و آواز همراهی می‌شود.

اُیف روف، یا مراسم تجلیل در کنیسا

یک ازدواج یهودی، طبق سنّت، واقعه‌ای اجتماعی است که اهمیت آن از مرز خویشاوندان نزدیک فراتر می‌رود، چرا که نمایانگر وعدهٔ دوام قوم یهود در کلیّت آن است. اُیف روف که در عمل گرامیداشتی عمومی به پاس ازدواجی در شرف وقوع است، از همین اصل سرچشمه گرفته است.

این مراسم که در اصل شکلی از ابراز احترام به داماد آینده بود، ممکن است با فرا خواندن داماد (و یا چنان که امروزه رسم است، داماد و عروس آینده) به پای تورا، در کنیسا و در روز شباتِ پیش از ازدواج، آغاز شود.

برخی از کنیساها هنوز این رسم قدیمی را نگه می‌دارند که طی آن زوج مسرور را زیر بارانی از نقل و نبات و کشمش و دیگر تنقلات شیرین و نرم (!) فرو برند! این نشانی نمادین از آرزوی یک زندگی مشترک شیرین برای آنان است.

روزه داری

بسیاری از عروس و دامادها تصمیم می‌گیرند که در روز ازدواج خود روزه بگیرند تا در حالتی از خلوص آئینی پیوند یابند. آنان با یکدیگر و با نوشیدن جرعه‌ای از یک جام شراب به هنگام مراسم ازدواج، به روزهٔ خود پایان می‌دهند.

قبالَت پانیم، یا مراسم استقبال

این آئین در روز اصلی و کمی پیش از ازدواج برگزار می‌شود و شامل دو مراسم جداگانه، یکی برای عروس و دیگری برای داماد است.

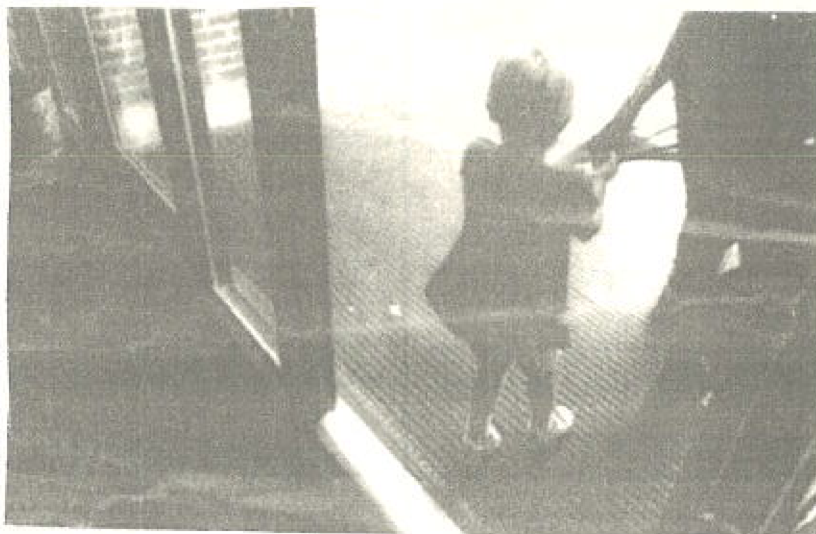
مهمانان مرد و زن به اتاق‌هایی جداگانه می‌روند و با خواندن و سخن گفتن و دیگر خوشی‌ها، عروس و داماد را سرگرم می‌کنند.

مرسوم است که کتوبا یا قرارداد ازدواج طی همین مراسم آماده و توسط شاهدان امضاء شود. این مراسم به رسمی دیگر ختم می‌شود که در ییدیش بدِکِن دی کَلا، یعنی «پوشاندن چهرهٔ عروس» نام گرفته است.

ادامه در شمارهٔ آینده

بحث و جدالی تازه بر سر مراکز روزانه نگاهداری کودکان

برگردان: مینو مقیمی



آیا کودکانی که طفولیت خود را در مراکز Day Care یا مهد کودک سپری می‌کنند، حالات تهاجمی دارند؟ در طی ماه گذشته هنگامی که این نتیجه از طرف سازمان «رشد و سلامت کودک» به دنبال تحقیق بر روی کودک در ۱۰ شهر آمریکا به آگاهی عموم رسید، خاطر بسیاری از خانواده‌ها را نگران کرد.

نتیجهٔ تحقیقات نشان داد که ۱۷ درصد کودکانی که بیش از ۳۰ ساعت در هفته عمر خود را در مراکز Day Care به سر می‌برند مشکلات شخصیتی و رفتاری مانند کتک زدن، آزار و اذیت دیگران و حالات تمسخر نسبت به اطرافیان را همراه خواهند داشت. در این تحقیقات تفاوتی میان خانواده‌های مرفه و یا کم درآمد گذارده نشده. فقط ۶ درصد از کودکانی که زمانی برابر و کمتر از ده ساعت در هفته در Day Care می‌گذارند، حالاتی مشابه گروه اخیر را از خود نشان داده‌اند.

به دنبال اعلام نتایج تحقیقات فوق در میان خانواده‌هایی که والدین آنها هر دو شاغل می‌باشند هراس و نگرانی به وجود آمد و محققین را واداشت که به توضیح و موشکافی نتایج حاصله دست بزنند.

Sarah Friedman رئیس تحقیقات Day Care می‌گوید جواب سهل و آسان این است که از تعداد ساعتهای اقامت کودکان در Day Care کاسته شود و ادامه می‌دهد، اگر چه هنوز محققین بدرستی نمی‌دانند که طول زمان در Day Care عامل این گونه ناهنجاریهای رفتاری و شخصیتی است و یا عوامل نیز در آن نقش دارند. به طور مثال تفاوتی میان کودکانی که در Day Care توجه کافی به آنان مبذول نمی‌شود، با اطفالی که در منزل با والدین خسته خود روزها را سپری می‌کنند وجود ندارد، همین خود ایجاد

اختلالات رفتاری می‌نماید. این تحقیقات از ده سال گذشته آغاز و همچنان ادامه دارد.

دست آورده‌های این مطالعات نشان می‌دهد که کودکانی که در منزل توسط Baby sitter و یا در منزل اقوام (یک نفر از فامیل از چند بچه در خانواده نگاهداری می‌کند) رشد می‌کنند، از نظر رشد فکری عقب‌تر از کودکانی هستند که در مراکز Day Care نگاهداری می‌شوند. این کودکان از قدرت بیان و حافظهٔ برتری برخوردار خواهند شد، که در دوران تحصیل اثر مثبتی بر روی آنان خواهد گذاشت. در این مورد متخصصین می‌گویند، شاید به این دلیل است که افرادی که در Day Care کار می‌کنند از تحصیلات و کارآموزی‌های بیشتری برخوردارند.

در آمریکا ۳۰ درصد فرزندان در مراکز Day Care، ۱۵ درصد در منزل یکی از افراد خانواده و ۵ درصد در منزل توسط Baby sitter نگاهداری می‌شوند.

Faith wohl، پرزیدنت کمیته‌های Day Care که یک سازمان غیر انتفاعی است، می‌گوید: امیدوارم که مسئولین و برنامه ریزان به نتایج مثبت به همان اندازه توجه نمایند که به مشکلات رفتاری اهمیت می‌دهند. او می‌گوید: در حال حاضر کمیتهٔ تقسیم بندی بودجهٔ پرزیدنت بوش در حال تصویب بودجه‌ای در مورد Day Care می‌باشد که اینهمه احتیاج به تحقیق است. تصمیم‌گیری بر سر این مقدار بستگی به عکس‌العمل محققین، والدین و مسئولین Day Care و نامه‌هایی است که به دست آنها می‌رسد.

واکسن برای درمان سرطان

New Vaccine May Help Body Fight Cancer

یک صد سال تلاش دانشمندان نتیجه می دهد

پژوهشگران به هدف نزدیک شده‌اند

گروهی از بیمارانِ سرطانی با این واکسن بهبودی یافتند

برای هر بیمار واکسنی ویژه آماده می‌شود Costum Made Vaccine

دکتر نیسان بامداد



در یک صد سال گذشته دانشمندان، پژوهشگران حتّا یک لحظه هم از تلاش برای یافتن راهی برای درمان سرطان فروگذار نکرده‌اند. دو یا سه نسل از دانشمندان در این راه کوشیده‌اند و هر نسل بدون آن که به هدف رسیده باشد، تلاش را به نسل دیگر سپرده است.

هم اکنون پس از یک صد سال تلاش شبانه‌روزی، پژوهشگران بیش از همیشه به هدفِ نهایی نزدیک شده‌اند و امیدواری بسیار تشویق کننده است.

واکسن تازه‌ای که برای هر فرد و هر نوع سرطان باید تهیه شود با واکسن‌های دیگری که تاکنون کشف شده و به کار گرفته شده است اختلاف دارد. واکسن سرطان بر خلاف واکسن‌های دیگر برای پیشگیری از سرطان نیست، که برای درمان است. این شیوه‌ی درمانی هم اکنون، افزون بر آمریکا، در کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی نیز زیر آزمایش قرار دارد.

برای ساختن واکسن، برای درمان بیمار سرطانی به شیوه‌ی زیر عمل می‌شود.

واکسنِ سرطان کلیه: برای تهیه‌ی واکسن، باید دستگاه ایمنی و پاسداری بدن را تشویق و وادار کرد که بر علیه یاخته‌های بافتِ سرطانی حساسیت پیدا کرده و با آن مبارزه کنند:

برای رسیدن بدین هدف، پاره‌ای از بافت تومور سرطانی کلیه را از بدن خارج کرده و سلول‌های سرطانی را در آزمایشگاه در محیط کشت نگهداری می‌کنند. سپس از خونِ بیمار نوعی از گویچه‌های سفید خون که به نام Dandritic نامیده می‌شود جدا می‌سازند.

این گویچه‌های سفید خون، به نام راهنمای دستگاه ایمنی موسوم هستند. چه نخستین گروهی از انواع گویچه‌های سفید خون هستند که به وجود عنصرِ بیگانه در بدن پی برده و دیگر گروه گویچه‌های سفید خون را از قبیل T-Cells از وجود عنصر بیگانه آگاه ساخته و آن‌ها را برای مقابله تشویق می‌نمایند.

سپس دیگر گویچه‌های سفید خون یک نوع پروتئین ویژه به نام آنتی کور یا Antibody یا پادتن ترشح کرده و عنصرِ بیگانه را از بین می‌برند.

پس از آماده شدن سلول‌های سرطانی و گویچه‌های سفید خونی Dandritic این دو گروه از یاخته‌ها را در یک محل مخلوط نموده و با کمک یک شُک الکتریکی باعث می‌شوند که شماری از این دو گروه سلول به هم بیامیزند و از هر دو سلول یک سلول تازه به دست می‌آید.

سلول‌های به دست آمده از آمیزش (Fusing)، دارای دو خاصیت مهم هستند:

۱ - مواد پروتئینی سرطان‌زا را از سلول‌های سرطانی دریافت کرده‌اند.

۲ - حساسیت در برابر عنصرِ بیگانه را از

یاخته‌های **Dandritic** به دست آورده‌اند.

حال این سلول‌های تازه را با سرنگ به بدنِ همان بیمار تزریق می‌کنند. این سلول‌ها در بدن افزایش یافته و سلول‌های دیگر دستگاه ایمنی و پاسداری را در خون تشویق می‌کنند که به سلول‌های سرطانی حمله‌ور شده و آن‌ها را نابود سازند.

۲۳ بیمار دچار شده به سرطان کلیه با این شیوه‌ی آزمایشی زیر مورد درمان قرار گرفتند: در ۵ نفر آن‌ها تومور سرطانی ناپدید شد، و تا ۱۱ ماه پس از آن برگشتِ بیماری دیده نشد. در سه بیمار دیگر، تومور سرطانی ۵۰ درصد کوچک‌تر شد. در همه‌ی بیماران سرطان کلیه به اندامهای دیگر بدن انتشار یافته بود. آنهایی که بهبودی یافتند، حتّا سرطانِ انتشار یافته به اعضاء دیگر از قبیل کبد، استخوان و یا ریه نیز بهبودی یافت.

گزارش این بررسی در شماره‌ی ماه مارس سال ۲۰۰۰ نشریه‌ی پزشکی **Nature Medicine** انتشار یافت.

گروه‌های دیگر پژوهشگران، آزمایش‌های همانندی روی سرطان‌های پستان، کبد، استخوان و ریه انجام داده‌اند و نتایج امیدوار کننده‌ای به دست آورده‌اند.

به باور دانشمندان همه‌ی گروه‌های پژوهشگر راهِ رسیدن به هدف را یافته‌اند و در این راه با گام‌های بلند به پیش می‌روند تا این شیوه‌ی درمانی را تکمیل و تکمیل‌تر کرده و آن را برای نجات بشر، به جهان پزشکی عرضه نمایند.

Radon Gas
سالی ۱۸۰۰۰ نفر در اثر این گاز از سرطان ریه می‌میرند

Radon یک گازِ بی بو و بی رنگ رادیو اکتیو است که به طور طبیعی از زمین متصاعد می‌شود. در درون ساختمان‌ها نفوذ پیدا می‌کند و در سال در آمریکا باعث بروز سرطان ریه و مرگ ۱۸۰۰۰ نفر می‌شود.

دانشمندان می‌گویند نزدیک به یک سوم از این تلفات قابل پیشگیری است و بررسی نشان داده است که نزدیک به ۶ درصد خانه‌ها در این کشور دارای میزانِ بالاتر از مجاز گازِ **Radon** می‌باشد.

جلوگیری از نفوذ این گاز در خانه‌ها و محل‌های مسکونی از دید بهداشتِ همگانی خیلی مهم است زیرا ۱۲ درصدِ موارد مرگ و میر از سرطان ریه ناشی از گاز **Radon** است.

بررسی‌ها نشان داده است که ۹۰ درصد از مواد سرطان که در اثر این گاز پدید می‌آید در افرادی است که در حال حاضر و یا سابقاً به سیگار کشیدن معتاد بوده‌اند و اگر این اعتیاد وجود نداشت، شاید این افراد به سرطان ریه دچار نمی‌شدند. چه به نظر می‌رسد گاز **Radon**، بخت دچار شدن به سرطان را در سیگارکش‌ها افزایش می‌دهد و بدن آن‌ها را برای این بیماری آماده می‌کند.

اما نزدیک به ۲۵۰۰ نفر هم در سال که معتاد به دود نیستند در اثر این گاز به سرطان ریه دچار می‌شوند که نزدیک به هزار مورد آن را می‌توان پیشگیری کرد.

کارشناسان می‌گویند، گاز **Radon** یاخته‌ها و بافت ریه را آزار می‌رساند و این بافت‌ها آماده می‌شود که در اثر دود سیگار به سرطان دچار شود.

Radon یک گاز شیمیایی رادیواکتیو است همانندِ گاز هلیوم و نئون (**Neon**) که در اثر پوسیده شدن سنگ‌های حاویِ رادیوم و اورانیوم در زمین تولید می‌شود و از شکاف‌های سطح ساختمان‌ها به درون ساختمان نفوذ کرده و جمع می‌شود و هوای درون ساختمان را آلوده کرده از راه تنفسی وارد ریه می‌شود. این گاز نیز می‌تواند آب‌های زیرزمینی را نیز آلوده سازد.

نظر به این که این گاز فاقد رنگ و بوست، تشخیص آن بدون به کارگیری از وسایل ویژه امکان پذیر نیست.

Radon پس از ورود به ریه، باعث دگرگون شدن **DNA** در درون کروموزوم یاخته‌ها شده، و جهشِ ژنتیک و سرطان را پدید می‌آورد (**Mutation**).

آمار نشان می‌دهد که از ۲/۳ میلیون مورد مرگ و میر به طور کلی در آمریکا در سال، ۷ درصد آن ناشی از سرطان ریه است، که کشنده‌ترین نوع سرطان شناخته شده است.

میزانِ گاز **Radon** در هوای آزاد نزدیک به ۰/۲ **picocurie** در لیتر هواست و در درون ساختمان‌ها به یک تا ۱/۵ **picocurie** در لیتر هوا می‌رسد و اگر این میزان از ۴ پیکاکوری زیادتر شود خطرناک است.

چه باید کرد؟ پیش از آغاز به ساختمان خانه و یا محل‌های مسکونی، در نقاطی که مقامات شهری می‌دانند که از خاک **Radon** متصاعد می‌شود، بایستی با تغییر لوله‌کشی در زیربنای ساختمان و فرستادن انتهای لوله به بالای پشت بام و به کمک هواکش، گاز را از زیر ساختمان به خارج هدایت نمایند و نیز شکاف‌های موجود در کفِ ساختمان را تعمیر نمایند تا گاز به درون ساختمان نفوذ پیدا نکند.

در آمریکا نزدیک به ۲۰ سال گذشته به وجود گاز **Radon** پی برده‌اند و درباره‌ی آن سخن به میان آمده است. ولی در کشور سوئد آگاهی از زیانبار بودن این گاز مدت‌ها پیش از آمریکا وجود داشته است.

در آمریکا برای نخستین بار، در پنسیلوانیا به وجود این گاز در یک خانه پی برده شد. مسأله بدین گونه آشکار شد که فردی که در یک کانون اتمی مشغول به‌کار بود به مرخصی می‌رود و روپوشِ کارِ خود را که دارای یک دستگاه بوده که پرتو اتمی و شدت آن را در محل نشان می‌دهد در طبقه‌ی زیرین خانه آویزان می‌کند. در پایان مرخصی، هنگامی که می‌خواست روپوشِ کارِ خود را بپوشد، متوجه می‌شود که دستگاهِ سنجاق شده به روپوش، وجود گازهای رادیواکتیو را به میزان زیاد ثبت کرده است. کاوش برای پیدا کردن منبع پرتو رادیواکتیو در محل کار آغاز می‌شود ولی همه جا، ایمن بوده است. سرانجام، خانه‌ی کارمند مورد بازدید کارشناسان قرار می‌گیرد و متوجه می‌شوند که طبقه‌ی زیرین خانه دارای میزان زیادی گاز **Radon** است.

چند لطیفهٔ یهودی

معلم گفت:

«یهودیان ۵۷۵۸ سال قدمت دارند. توجه داشته باشید که چینی‌ها تنها ۴۶۹۵ سال قدمت دارند. این برای شما چه مفهومی دارد؟

یکی از شاگردان پس از مکثی گفت:

«خوب یعنی یهودیان ۱۰۶۳ سال بدون غذای چینی سر کرده‌اند!».

خانم - گوشت پوندی چند؟

قصاب - دو دلار.

خانم - نه این خیلی گران است. قصاب آن یکی خیابان می‌دهد پوندی دو دلار!

قصاب - خرب برو از او بخر.

خانم - آخر گوشتش را تمام کرده.

قصاب - خوب من هم وقتی گوشت را تمام کنم قیمت جنس را به پوندی ۱/۵ دلار کاهش می‌دهم.

عرفان

گاهی شب‌ها در رختخوابم دراز می‌کشم و می‌پرسم: چرا؟

ناگهان صدایی به گوشم می‌رسد که می‌پرسد: چه چیز چرا؟

سخنرانی

یک یهودی در کلیسا سخنرانی کرد.

آخر جلسه کشیش گفت:

- عالی بود ولی دفعهٔ بعد لطفاً سخنرانی خود را با «گوییم‌های عزیز» شروع نکنید!

توماس مان؟

یک یهودی آمریکایی به کنسرت یک ارکستر فیلارمونیک یهودی رفت. ساختمان زیبا و با شکوه «مان» نام داشت. از دوستش پرسید این ساختمان را به نام توماس مان نام گذاری کرده‌اند؟ دوستش گفت: خیر، به نام فردریک مان است. او پرسید: تا حالا اسم این نویسنده را نشنیده‌ام؟ چه چیزی نوشته؟ دوستش پاسخ داد: یک چک!

دعا

خدایا در هشت ساعت گذشته انسان خوبی بوده‌ام. نه دروغ گفته‌ام، نه شایعه ساخته‌ام، نه پول مردم را خورده‌ام. اما حالا دیگر باید از رختخواب بلند شوم و دنبال کار و بارم بروم. خودت کمکم کن!

جوک‌های لهستانی
یائیرگاربوز

برگردان: کامران حییمیان

* یک مرد لهستانی با گل و شکلات وارد خونه میشه. زنش میگه: اوه! مرسی عزیزم! اینارو کی داده؟

* اگه گفتین لهستانی‌ها به پسرعمو چی می‌گن؟ پسر اونی که من باهاش حرف نمی‌زنم.

* لهستانی زنشو سوار دوچرخه می‌بینه. می‌پرسه: کجا میری؟ زنش میگه: قبرستون. لهستانی میگه: پس کی دوچرخه رو بر می‌گردونه؟

* یه آقایی به مادر لهستانیش زنگ می‌زنه و احوالپرسی می‌کنه. مادرش میگه: حالم خوب نیست! ۳۸ روزه غذا نخوردم. پسره وحشت زده میگه: چرا؟ مادره آهی می‌کشه و میگه: آخه نمی‌خواستم وقتی زنگ می‌زنی، با دهن پر حرف بزنم.

* اگه گفتین خانم لهستانی صبحی که سر حال از خواب پا می‌شه چکار می‌کنه؟ صبر می‌کنه تا حالش عادی بشه!

* اگه گفتین به دختر خوشگل توی لهستان چی می‌گن؟ توریست!

* اگه گفتین چرا فقط یک زن لهستانی توی بهشت هست؟ چون اگه دو تا بودند جهنم می‌شد.

* روند زندگی زن لهستانی:

مریض...خیلی مریض...بی اندازه مریض ...در حال مرگ...بیوه.

* دو تا خانم لهستانی داشتن با هم حرف می‌زدن. اولی می‌گه: امروز رفتم سلمونی از اون جا رفتم مانیکور و پدیکور بعدم لباس فروشی. دوستش می‌گه: چی می‌گی؟ اون وقت همه اینا تعطیل بودن؟

* خانم لهستانی صبح‌ها که توی آینه به خودش نگاه می‌کنه چی می‌گه؟ این مرد سزاوار بیش از این نیست!

* موقع پرواز هواپیما یکی از مسافرها داد می‌زنه: کی این جا دکتره؟ یه نفر با عجله میاد و می‌پرسه: من هستم. چی شده؟ خانم لهستانی می‌گه: می‌خوای با دختر من آشنا بشی؟

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد ۱۸۰ نفر از آقایان و حدود ۲۰۰ نفر از خانم‌ها در گروه سنی ۲۲ تا ۶۶ سال از این برنامه استقبال کرده‌اند. چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان **قسمت پیوند دل‌ها** بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید **محرمانه**.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغامگیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹-۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه‌ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۶۲۸۹-۸۴۳ (۳۱۰)

General Questionnaire

Full Name_______________ Nick Name_______________

Address_______________

Phone # (_ _ _) _ _ _ - _ _ _ _

E-Mail_______________

Male/Female...(circle) Age_____ Height_____ Weight_____

Hair Color_______________ Single, Divorced, Widowed ....(circle)

Number of Children _____ Children Ages _____ Children Custody _____

Receive/Pay Child Support ..(circle) Receive/Pay Alimony ...(circle)

Drinking Limits.. (Social/Religious) Smoker_____ Keep Kosher_____

Religious Observations : (Orthodox, Conservative, Traditional)

Education_______________ Occupation_______________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, ...other_____

Willing to Relocate to Other Cities/States_______________

What Turns You Off in a Companion _______________

____

What Do You Prioritize or Expect in a Companion_______________

____

Please send a check for *$26.00* to the order of *International Judea Foundation* along with the completed form to: ***P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212***

به خانوادهٔ بزرگ

پیوند دل‌ها

بپیوندید

با این که بیش از چند هفته‌ای از اجرای برنامهٔ جدید **پیوند دل‌ها** نمی‌گذرد استقبال گرم و صمیمانه شما خانواده‌های محترم ما را بر آن داشت که در جهت اجرای این برنامهٔ انسانی و اجتماعی کوشاتر و مصمم‌تر عمل کنیم. در چند هفته‌ای که گذشت تعداد بیشماری از خانم‌ها و آقایان مجرد از لوس آنجس و نیویورک، با تماس تلفنی و یا با پُر کردن پرسشنامه‌هائی که در مجلهٔ چشم‌انداز است به ما پیوستند. هم اکنون تعداد افراد پیوسته به این خانواده که به نام خانوادهٔ بزرگ پیوند دل‌ها می‌نامیم به بیش از ۳۰۰ براخا خانم‌ها و آقایان بین سنین ۲۰ ساله به بالا می‌باشد که از نظر گروه سنی به سه دسته متمایز ۲۰ تا ۳۴ و ۳۵ تا ۴۸ و ۴۹ تا ۶۶ مشخص شده‌اند.



این افراد با دادن مشخصات (هر چه کامل‌تر بهتر) از نظر سن - قد - وزن - تحصیلات - موقعیت ازدواج و خواسته‌ها و حتی نخواسته‌هایشان ما را در راه پیدا کردن همسری که حدود مشخصات و خواسته‌های برابر و یکسانی داشته باشند آسان‌تر می‌کند. توضیحاً اضافه می‌نماید کلیه مشخصات و اطلاعات خصوصی و محرمانه بوده و جز تنها فرد سازمان که مسئول مستقیم این برنامه می‌باشد احدی دسترسی به اطلاعات داده شده ندارد. خوشبختانه در هفته‌هایی که گذشت چندین زوج که مشخصات برابر و خواسته‌های مشابه و یکسانی داشتند به هم معرفی شده‌اند که بعضی از آنها در حال گفتگوهای بعدی می‌باشند.

این معرفی‌ها می‌توانند از رد و بدل کردن تلفن‌ها به یکدیگر و یا حضور در محل سازمان و ملاقات ساده و بی پیرایه اولیه برای کسانی که از **Blind Date** دل خوشی ندارند باشد.

سازمان روزهای یکشنبه از ساعت ۱۱ تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مهم باز است. تلفن سازمان **۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)** برای گرفتن اطلاعات بیشتر می‌توانند با شماره پیام‌گیر شبانه‌روزی **۶۷۱۹-۵۳۵ (۳۱۰)** تماس بگیرند.

به ما بپیوندید و این برنامهٔ ابتکاری را که مبتنی بر اصول یهودیت می‌باشد به دیگر مجردین فامیل و آشنایان اطلاع دهید.

Holiday Specials

400 Anytime Minutes

$39.99 per month*

And Choose Any **Two** Options
FOR FREE!

OPTIONS:

- **UNLIMITED NIGHTS AND WEEKENDS**
- **FREE NATIONWIDE LONG DISTANCE**
- **1000 MOBILE TO MOBILE MINS.**
- **150 BONUS ANYTIME MINUTES**
- **WIRELESS INTERNET ACCESS** W/ 100 INTERACTIVE MESSAGES



OR CHOOSE ONE OPTION
AND GET
***250 MINUTES** FOR*

$29.99



Are you thinking what I'm thinking?

Se habla español

*Limited Time Offer. Some restrictions apply. See Store for details.

See Your Neighborhood Store Today

West Hollywood
8579 Santa Monica Blvd.
Next to Baja Buds
310-652-6777
1hr. free parking

La Cañada Flintridge
1929 Verdugo Blvd.
Next to UA Theatre
818-790-9727
Ample free parking

Westwood
1145 Westwood Blvd.
1 & 1/2 blocks North of Wilshire
310/208-2082
2 hrs. free parking

Granada Hills
18100 Chatsworth St.
Granada Hills Town Center
818-832-8800
Ample free parking

Agoura Hills
5647 Kanan Rd.
In the Vons Center
818-874-0727
Ample free parking

Downtown L.A.
735 S. Figueroa St.
7th Marketplace
(Food Court Area)
213-624-6111
3 hrs. free parking

West Los Angeles
2214 Sawtelle Blvd.
Corner of Olympic & Sawtelle
310/268-8000
Ample free parking

North Hollywood
4444 Lankershim Blvd.
At Riverside Dr.
818-509-9727
Ample free parking

Marina del Rey
13455 Maxella Ave.
2nd Floor above Victoria's Secret
310/827-1500
Ample free parking

Share the minutes with

FamilyTalk℠

from Cingular Wireless*

Share your package minutes
with up to 3 additional family members.

FREE
ACT NOW
100 Anytime Minutes per month*

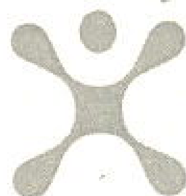
Plus share one FREE option:

UNLIMITED
- Family Mobile-to-Mobile minutes
- Night and Weekend Minutes
- Nationwide Long Distance

then add any option for **$9.99** per option for the whole group.



We are fam-i-ly!



Authorized Agent of

cingular℠ WIRELESS

*Limited Time Offer. Some restrictions apply. See Store for details.

Offer Good 12/01/01 - 12/31/01. Phone pricing offer requires a two-year agreement. While supplies last. With a 1-year agreement, the Nokia 3390 is $59.95. Limited time offer. Credit approval and activation of service on 1 or 2 year contract required. $150 early termination fee: $36 activation fee. Weeknight hours are 9pm to 6:59 am and weekend hours are 12:01 am Saturday to 11:59 pm Sunday. Anytime minutes are available on the Cingular CA/NV/WA/ID network. Calls subject to taxes, long distance, roaming and other fees and charges. Package minutes and unlimited night and weekend minutes apply to calls made or received withing our CA/NV/WA/ID network. Airtime in excess of any package minutes will be charged at a per minute rate of $0.49. Digital phone and Cingular Wireless long distance are required. Airtime and other measured usage are rounded up to the next full minute at the end of each call for billing purposes. Unused package minutes do not carry forward to the next billing period and are forfeited. Other conditions and restrictions apply. See contract and store for details. Cingular does not guarantee access to the network or service coverage in all places at all times.

Family Talk requires a one or two-year service agreement for each line. A termination fee is applicable to any line terminated prior to the end of its contract term. An activation fee applies to each line. Family Talk plans are limited to three additional lines and require account holder of primary number to be in good standing and liable for all monthly billings. Family Talk plans are available only with Cingular Home rate plans and include only package minutes included with primary number and are shared by the additional lines. Certain promotional features and offers are only available to the primary number, unless purchased separately. The rate shown in your rate plan brochure applies to all minutes in excess of the included minutes. Airtime and other measured usage are rounded up to the full or whole minute at the end of each call for billing purposes. Cingular Wireless charges a full minute of airtime for usage for every fraction of the last minute of airtime used on each wireless call. If the rate plan for the primary number is changes to an ineligible plan or the primary number is disconnected, one of the existing additional lines shall become the primary number on the rate plan previously subscribe to by the former primary number. Nights and weekend ours are set out in the Cingular rate plan brochures for your area. Family Mobile-to-Mobile calls only apply to local inbound and outbound calls between your FamilyTalk family members while in the Family Mobile-to-mobile calling area. The Cingular Wireless Family Mobile-to-Mobile calling area may not equal the cingular Wireless home Calling Area. Prices do not include taxes, roaming, long distance, universal services, fees or other exactions. Airtime charges will be incurred to access select features from your wireless phone. See your rate plan brochure for other terms and conditions applicable to Cingular Home Plans.

Other restrictions may apply.

the old man comes up to pay for his meal, the manager asks in the usual way: "How was your meal TODAY, sir?"

The old man replies: "It wass goot as usual, but I see you are back to giving only two slices of bread!"

✡ Meet the Parents ✡

A young woman brings home her fiance to meet her parents. After dinner, her mother tells her father to find out about the young man. The father invites the fiancee to his study for a drink.

"So what are your plans?" the father asks the young man. "I am a Torah scholar." he replies.

"A Torah scholar. Hmmm," the father says. "admirable, but what will you do to provide a nice house for my daughter to live in, as she's accustomed to?"

"I will study," the young man replies, "and God will provide for us."

"And how will you buy her a beautiful engagement ring, such as she deserves?" asks the father.

"I will concentrate on my studies," the young man replies, "God will provide for us."

"And children?" asks the father. "How will you support children?"

"Don't worry, sir, God will provide," replies the fiance.

The conversation proceeds like this, and each time the father questions, the young idealist insists that God will provide.

Later, the mother asks, "How did it go, Honey?"

The father answers, "He has no job and no plans, but the good news is, hethinks I'm God."

✡ Jewish Mother ✡

My mother once gave me two sweaters for Hanukkah. The next time we visited, I made sure to wear one. As we entered her home, instead of the expected smile, she said, "What's the matter? You didn't like the other one?"

✡ Language Lessons ✡

During the first day of Hanukah, two elderly Jewish men were sitting in a wonderful deli frequented almost exclusively by Jews in New York City. They were talking amongst themselves in Yiddish - the colorful language of Jews who came over from Eastern Europe.

A Chinese waiter, only one year in New York, came up and in fluent impeccable Yiddish asked them if everything was okay and if they were enjoying the holiday.

The Jewish men were dumbfounded. "Where did he ever learn such perfect Yiddish?" they both thought. After they paid the bill they asked the restaurant manager, an old friend of theirs, "Where did our waiter learn such fabulous Yiddish?"

The manager looked around and leaned in so no one else will hear and said...

"Shhhh. He thinks we're teaching him English."

✡ Friend For Dinner ✡

"Honey," said this husband to his wife, "I invited a friend home for supper."

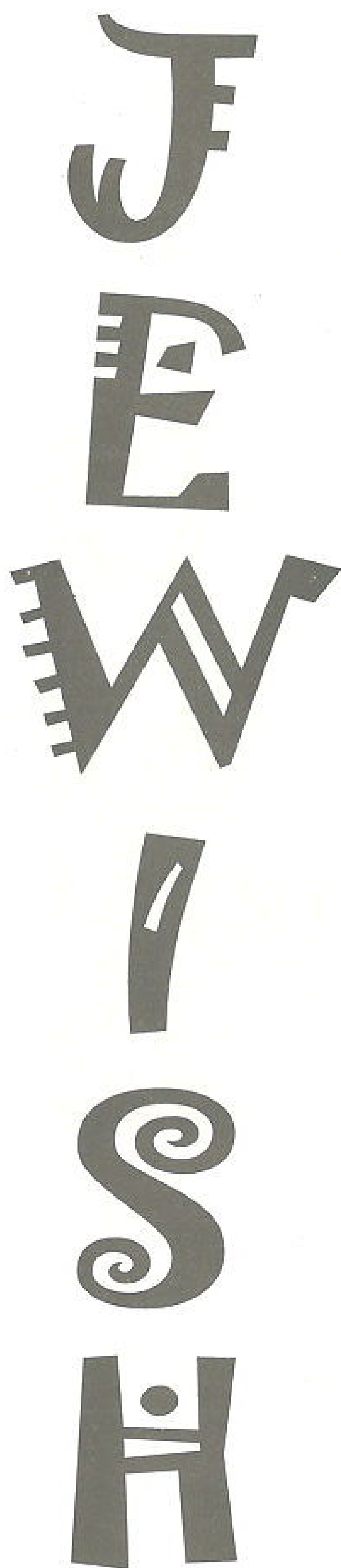
"What? Are you crazy? The house is a mess, I haven't been shopping, all the dishes are dirty, and I don't feel like cooking a fancy meal!"

"I know all that."

"Then why did you invite a friend for supper?"

"Because the poor fool's thinking about getting married."





✡ History ✡

"The Jewish people have observed their 5758th year as a people," the Hebrew teacher informed his class. "Consider that the Chinese have observed only their 4695th. What does this mean to you?"

After a reflective pause, one student volunteered, "Well for one thing, the Jews had to do without Chinese food for 1063 years."

✡ Inflation ✡

A woman goes to her butcher Feinberg and asks the price of lamb chops. "$2.50 a pound," he tells her. "But Cohen across the street sells them for $2.00 a pound," she protests. "Nu, so go buy from Cohen," says the butcher. "He's all out," she explains. "Oh," says Feinberg, "when I'm out of lamb chops they're only $1.50 a pound."

✡ A Sign from Above ✡

A rabbi and a priest get into a car accident and it's a bad one. Both cars are totally demolished, but, amazingly, neither of the clerics is hurt. After they crawl out of their cars, the rabbi sees the priest's collar and says, "So -- you're a priest. I'm a rabbi. Just look at our cars. There's nothing left, but we are unhurt. This must be a sign from God. God must have meant that we should meet and be friends and live together in peace the rest of our days."

The priest replies, "I agree with you completely. This must be a sign from God."

The rabbi continues, "And look at this. Here's another miracle. My car is completely demolished but this bottle of Mogen David wine didn't break. Surely God wants us to drink this wine and celebrate our good fortune." He hands the bottle to the priest. The priest agrees, takes a few big swigs, and hands the bottle back to the rabbi. The rabbi takes the bottle, immediately puts the cap on, and hands it back to the priest. The priest asks, "Aren't you having any?" The rabbi replies, "No . . . I think I'll wait for the police."

✡ Bread and Butter ✡

An old Jewish man goes to a diner every day for lunch. He always orders the soup du jour. One day the manager asks him how he liked his meal.

The old man replies (with Yiddish accent) "Wass goot, but you could give a little more bread."

So the next day the manager tells the waitress to give him four slices of bread. "How was your meal, sir?" the manager asks. "Wass goot, but you could give a little more bread", comes the reply.

So the next day the manager tells the waitress to give him eight slices of bread. "How was your meal today, sir?" the manager asks. "Wass goot, but you could give a little more bread", comes the reply.

So ... the next day the manager tells the waitress to give him a whole loaf of bread with his soup. "How was your meal, sir?" the manager asks, when he comes to pay. "Wass goot, but you could give just a little more bread", comes the reply once again.

The manager is now obsessed with seeing this customer say that he is satisfied with his meal, so he goes to the bakery, and orders a six-foot-long loaf of bread. When the man comes in as usual the next day, the waitress and the manager cut the loaf in half, butter the entire length of each half, and lay it out along the counter, right next to his bowl of soup. The old man sits down, and devours both his bowl of soup, and both halves of the six-foot-long loaf of bread.

The manager now thinks he will get the answer he is looking for, and when

"The first step in the evolution of ethics is a sense of solidarity with other human beings."

— Albert Schweitzer

In February, 2000 the Zimmer Children's Museum of Jewish Community Centers of Greater Los Angeles realized its goal of providing a learning environment designed to help children and their families appreciate the challenges of a diverse and ever changing world. Today, the Zimmer continues to pursue this message with outreach programs like the recognized and growing California Education Initiative youTHink. Tomorrow, the Zimmer Children's Museum will take another giant step forward to meet the future.





Museum Public Hours
Tuesday-Thursday 12:30pm - 4:00pm
Sunday 12:30pm - 5:00pm
Closed Monday and Friday

Admission
Adults: $5.00
Children 3-12: $3.00
Children 2 and under: FREE
Grandparents: FREE when accompanied by a grandchild

For further information regarding school group visits, birthday parties and special events, please call (323) 761-8993 or 8991

A Child's Playhouse - Children's Visions of Home Around the World is a public art exhibit, educational curricula, cultural festival and community fund-raiser conceived and organized by the Zimmer Children's Museum. A Child's Playhouse will be a celebration of our children's imagination and the vibrant cultural diversity of greater Los Angeles.

The Zimmer Children's Museum needs your partnership, support and participation in the making of A Child's Playhouse.

Please take a moment to call Esther Netter (323) 761-8999 for more information about how you can help change the world in which our children play.



Helping people build, enhance, and change careers

JVS Jewish Community Scholarship Fund

November 20, 2001

Dear Colleague:

I am writing today to inform you that applications for the JVS Jewish Community Scholarship Fund are now available. The deadline for submission of completed applications is **April I5, 2001**.

The scholarships are designed to provide financial assistance to Jewish students who are permanent, legal residents of Los Angeles County in pursuit of an academic course of study or technical training on a full-time basis. We have enclosed our flyer, which details our eligibility criteria.

Please circulate this announcement to appropriate members of your staff who can post the enclosed flyer in a prominent place in your office. If you publish a newsletter or bulletin, feel free to include the flyer. We very much want to give the scholarship program the widest possible visibility and would appreciate anything you can do to help implement this goal.

If you or your staff have any questions or need additional information, please call me at (323) 76l-8888, extension 8868. You may also refer all inquiries and requests for applications to this same number.

Sincerely yours,

Jeanie Gaynor

Jeanie Gaynor
Administrator

מאיזה שעה כבר אבא על הרגליים? עוד היה חושך כשהוא קם." בלי שתצטרך לחשוב היא שולפת ללא קושי נימוקים נוספים: "יותר טוב שתקנה בכסף הזה מעיל לאשתך." לא מזמן נכנסתי עם אשתי לחנות בגדים ואמרתי לזבן: "אני מבקש לקנות מעיל לאשתי. תפעיל את המונה, בבקשה." לו הייתי קונה מעיל לאשתי, בכל פעם שאמא הציעה את ההצעה הזו, היינו מקבלים תואר "יבואן מצטיין."

ואחרי הנימוקים באים הסיפורים: "הנה, אתמול הלכתי לקופת־חולים. תאמין לי, הרגשתי כל כך גרוע, שרק שונאי ישראל ירגישו ככה. כל רגע הייתי צריכה לנוח. אין בדרך גדר שלא ישבתי עליה. אז מה, שאני אקח מונית? מה אני, רוטשילד?!" כנראה שהדור שסלל את כבישי הארץ הזו מתקשה לשלם כדי שיוכל לנסוע עליהם. ולי לא היה שום נימוק אמרציונאלי. השתמשתי בנימוק הראציונאלי: "אמא, אני עושה את זה רק למענך. בדרך־כלל אני לא נוסע במוניות." והיא אמרה מין "נו טוב!" יהודי ומבוייש כזה, כמו שראיתי פעם את חנה רובינא אומרת על הבמה כשהציעו שידוך לא־מי־יודע־מה לבתה הצעירה. "העיקר שאבא לא יידע." אמרה ספק לי ספק לעצמה. בפניה קראתי את המחשבה: "טוב, לאמריקה אני לא נוסעת. לפחות פעם אחת לנסוע במונית."

עצרתי מונית. נהניתי מאד לפתוח את הדלת לפני אמא שלי. בגלל ההתרגשות לא הבחנתי בפניו של הנהג. יחד דחפנו את שני הסלים הענקיים פנימה והתרווחנו במקומותינו. "שלום." אני אומר לנהג, "סע בבקשה לרחוב..." ולפני שאני מסיים את המשפט הוא מזדעק: "אתה מספר לי לאן נוסעים? מה אנחנו?! פעם ראשונה שאתה נוסע איתי? תגיד 'כרגיל' או תגיד 'הביתה', תגיד 'דיזנגוף' או תגיד 'הגלריה הלבנה'. אתה זוכר את הנסיעה ההיא, כשאתה היית קצת שתוי וזרקת סיגריה בוערת דרך החלון. אבל החלון היה סגור? מי זו הבחורה שנסעה איתך? אשתך או מישהי אחרת?..." וכו' וכו'.

אמא שלי ישבה מאחור וניענעה את ראשה בעצב ובבושה. עד סוף הנסיעה היא מלמלה בציניות: "יופי! יופי! יופי!" ומדי פעם, "כן, כן! אבא היה הולך ברגל מיפו." כאשר ירדנו מהמונית אמא שלי הודתה לי בכעס וניסתה בכל כוחה לדלות סיפור עם מוסר־השכל לסיום המסע האומלל והבזבזני הזה. "שמעת על דני של רבקה? היה בחור טיפש כזה, ממש טמבל. בקושי הוציא כמה משפטים מהפה. בחור לא־יפה. אף אחת לא רצתה אותו. אז עכשיו הוא גמר עורך־דין ופתח משרד גדול והוא מאד מצליח. הוא לקח בחורה, תאמין לי, כל כך פשוטה. ממש בהמה. ממשפחה פשוטה... לא מלומדת. נו! ויש להם דירה נהדרת. עכשיו הם היו בחוץ־לארץ והוא קנה לה אוטו..."

מה אני צריך ללמוד מהסיפור הזה?! מה אני צריך ללמוד מהסיפור הזה?!

פולני זכרונות (המשך)



בשעה שתיים בלילה חזרתי מפעולה בתנועה. בשקט ובזהירות פתחתי את הדלת ושמעתי את נחרותיו הקצובות של אבא שלי, שאף פעם, לדבריו, איננו ישן. חלצתי את נעלי ועל קצות האצבעות טופפתי לכיוון מיטתי, מגשש את דרכי בחושך. ואז בקעה מתוך החשיכה הווריאציה הפולנית ל"המלט" (לאכול או לא לאכול): "אולי אתה רוצה לאכול משהו?" "לא," אני עונה, "אבל תעירי אותי מחר בשבע בבוקר, בבקשה." "בסדר, יש קציצות במקרר."

נרדמתי וחלמתי שאני הופך להיות תימני — וברגע המתוק ביותר של החלום אני מרגיש את ידיה של אמי מנערות את גופי: "קום מהר — כבר חמישה לשבע." קפצתי מהמיטה במהירות ולבשתי בחיפזון את התלבושת של התיכון, שאמא שלי תפרה לי מהפיג'מה של בן־דודי שניתנה לי במתנה. "להתראות אני הולך." "מה אתה ממהר? עכשיו רק שש ורבע. שב. תאכל לאט. שום דבר לא בוער. תלעס כמו בנאדם." תמיד לימדו אותי בבית לעשות הכל כמו בנאדם.

כמה שנים מאוחר יותר (אין מוקדם ומאוחר אצל הורים פולניים), אני הולך ברחוב ואני עצמי כבר אב לילדים. במקרה, אני פוגש את אמא שלי הולכת, כמנהגה, עם שני סלים מלאים במיצרכי מזון. אמא שלי לא מסוגלת ללכת ברחוב בלי שני סלים מלאים. אם היא הולכת ברחוב בידיים ריקות היא פשוט מאבדת את שיווי המשקל, נופלת ופוצעת את הברכיים. ולא נאה לאשה מבוגרת ללכת ברחוב עם מגיני ברכיים. "מה שלומך, אמא? תני לי לסחוב את הסלים." "לא צריך, לך הביתה, יותר טוב שתהיה קצת בבית עם הילדים. כל הימים אתה מסתובב ברחובות." "אמא, אני אקח טקסי ואביא אותך הביתה." ניסיתי בכל כוחי להיות בן אוהב. היא ענתה לי בסידרת נימוקים משכנעים, שכל אחד מהם יכול להספיק, אבל היא השתמשה בכולם. ראשית, הנימוק הפולני הידוע: פה!! (עם דגש בסגול), "פה" זו הצורה הנכונה יותר למה שאנחנו בעברית הדלה שלנו קוראים: פוי! אחר־כך בא הנימוק־שאלה "אתה לא מתבייש?!" אחר־כך המשיכה: "אתה יודע

Read the Farsi translation of this story in the Farsi Section

פולני זכרונות

By Yair Garbuz
Israeli Painter and Writer

נולדתי ב־1945. תשעה חודשים אחרי שאמא שלי נכנסה בהריון. אמא שלי אומרת, שהייתי יפה כמו בובה וחכם כמו עורך־דין ושקיבלתי יפה במשקל. הורי גידלו אותי בטמפרטורת החדר (40°C), שהיה סגור ומסוגר כדי שחס וחלילה אני לא אתקרר. כאשר אני מתבונן באלבומי ילדותי, אני מגלה שהורי רצו שיוולד להם כדורגל: הם פיטמו אותי במטרה שאתפתח באופן שווה לכל הכיוונים. תמיד סיפרו את שערי קצר מאד, כדי שלא תיפגע הסימטריה הרדיאלית שלי. כאשר רואים אותי מחייך בתצלום, זה נראה כמו פנצ'ר בכדור.

בתור ילד פולני, היו לי הרבה מאד משחקים וצעצועים: ששה זוגות גרבי צמר טהור. שתי אפודות צמר נפלא ועשר גופיות כותנה. מתנת הדודה רבקה במקום דמי־חנוכה קיבלתי פיג'מת פלאנל משובחת, מעוטרת בשושנים בצבע ורוד. המילה הלועזית הראשונה שלמדתי היתה טריקוטאז' — משחק ילדים ידוע. באלבום שלי אני מוצא צילומים שבהם אני, ולא כפיל, מבצע פעולות מסוכנות ונועזות כמו רכיבה על אופניים. האופניים היו, כמובן, רכושו של הצלם תשענו על רגלית ונתמכו על־ידי זוג הורים שגם במצב הלוליני הזה היו מודאגים מאד. אני מוצא צילומים שבהם אני נראה לבוש בגדי מלח וכובע־מלחים — וזה היה, כמובן, תחליף ללימוד שחיה.

פולנים אוהבים חיות ומחנכים את ילדיהם לאהבת בעלי־חיים. עובדה: על כל זוגות המכנסיים שלי אני מוצא שבין השלייקע'ס רקומים ברווזים, חתולים או כלבים. ואגב, בשום אופן לא הצלחתי לזהות אם המכנסיים שלבשתי היו הארוכים שלי או הקצרים של אחי. ועוד עובדה: סבתא שלי אהבה חתולים והיתה זורקת עליהם אוכל בכל הזדמנות.

לא מזמן, הוכיח לי אחי הצעיר שאצל שנינו הפרקים מעל כפות הידיים רזים ומצומקים במיוחד. מצאנו שזו תוצאה מאחיזת הפלדה של אמא שלנו על שפת הים. היינו נכנסים למים העמוקים, עשרים סנטימטרים מהחוף, קופצים ונאבקים על חיינו בכל פעם שהתקרב גל מאיים. אחרי שניצלנו

MODERN ISRAELI LITERATURE

Yair Garbuz

Biography and Farsi Translation by Kamran Hayimian



Yair Garbuz was born in Israel in 1945. He's a famous painter and satirist who writes in Israeli newspapers for many years. His parents are Polish and he believes that this fact had a greatinfluence on his life as a second generation. He tells the story of his life from this point of viewwith a lot of humor and grace.

Some of his books :

"Always Polish" a collection of his humorous pieces which have been published in newspaperssuch as Yediot Aharonot and Davar printed in 1988

"Paris-Tel Aviv" A humorous tourist guide printed in 1998



seriously on such a wild party-weekend, I was blown away, truly touched by the passion with which students took to the subject.

I'll never forget this one exchange that occurred between two of our participants that really highlights the importance of what we do at Hillel. The first commented something to the effect of, "Who cares what the Persian Jewish community looks like in thirty years? People will go where life takes them. It doesn't matter, we're all human beings!"

"Wait a minute!," the other responded. "Don't you love that if there's a funeral, a wedding, a birth in the community, everyone knows about it? That the whole community will come to a funeral? Don't you want to make sure that we're that close in thirty years?" At the risk of sounding like a well-crafted Disney movie, I am proud to tell you that a few days later, I heard that our formerly "Who-Cares?" friend was still thinking about our discussion, and that he ended up having a really great time – even though he came with us, knowing his cousin alone.

My good friend, a fellow UCLA student, and now-partner on the PJAS (Persian Jewish Associated Students) Board, Azadeh, approached me that weekend and expressed that she wanted to see this kind of dialogue continue. She agreed that Hillel's Persian activities should not be limited to social venues alone, and should provide a forum for cultural preservation as well . . . And hence the activation of our new PJAS board.

Beginning in January, twenty active students have volunteered their time and energy to making PJAS thrive. Together with USC Hillel's associated Persian students, we're throwing a massive Purim costume Party at a restaurant on Third Street; we're sending a Persian-Jewish soccer team to the West Coast Hillel Maccabiah (hosted by UC Santa Barbara in April); and we also hosted a dinner for ninety students that featured Nahid Pirnazar-Oberman, a scholar and leader in our community who spoke to students about Judeo-Persian literature – a topic that was a first for many. Ms. Pirnazar-Oberman is our IJWO (Iranian Jewish Women's Organization) advisor, as they have taken an active interest in the Persian-Jewish youth movement at UCLA, generously assisting both the construction of the new Hillel building and the PJAS activities at UCLA..

Among our most successful events, we also host family Shabbat Dinners at Hillel. Last year's special guest speaker was UCLA alumnus, world-renowned novelist, and one of my personal heroes, Gina B. Nahai. This March, our director, Rabbi Chaim will lead a dinner discussion, and Rabbi Bouskilla of Sephardic Temple has offered to host us for dinner and services one Shabbat in May. You could always come camping

I'll never forget this one exchange that occurred between two of our participants that really highlights the importance of what we do at Hillel. The first commented something to the effect of, "Who cares what the Persian Jewish community looks like in thirty years? People will go where life takes them. It doesn't matter, we're all human beings!"

with us on our white-water rafting weekend in May . . . At UCLA Hillel, there's a place for every size-color-and-tradition Jew. And if you can't find yours, then do what we did, and create it.

You are truly welcome to join us at any of our events. If you'd like to learn about how you can get involved with the Persian-Jewish Associated Students (PJAS) at UCLA Hillel, then e-mail me, Panteha Haverim, at panteha2@ucla.edu . . . I welcome fresh ideas, inspiration, constructive criticism, good Persian jokes, and donations! Bi-shookhi!

Persian Conspiracy at Hillel UCLA

Enriching the Persian-Jewish Community of Los Angeles, Socially, Culturally, and Spiritually

By: Panteha Haverim

It all started with a small student dinner we called "Cards and Kabob," in the Fall of 1999. Our then-official Hillel Persian Liaison and I were nervous nobody would come. We set up seats and food for about thirty people, played a little Gypsy Kings out of my roommate's old boom-box, and sat in wonderment as the Hillel door kept opening while 30, then forty, and finally fifty students showed up.

We played our hokm, ate our dinner, got to know each other a little bit, and lost our money to the two pre-med students who ran away with the jackpot. I left that night bewildered that fifty Persian –Jewish UCLA students, who have social lives, have homes that serve warm dinners nearby, and have lots of schoolwork to do . . . would so eagerly come to a mildly advertised event in our modest building in Westwood Village!

Well, my, have we exploded since that little Cards and Kabob last Fall! Not only do students come to our events, but they bring their friends, they ask for more, and they eagerly volunteer their time and their ideas to keep Hillel a center for Persian-Jewish life for the Los Angeles community!

One program created by students is Chai-Shirini, an afternoon, on-campus, tea-and-pastries student discussion forum, usually led by a rabbi from the Los Angeles Jewish community. Topics have included "Judaism and Dreams," "The Spirituality of Kashrut," and a learning session with our Hillel Director, Rabbi Chaim Seidler-Feller, about roots in the Torah for the pursuit peace with Palestinians in Israel. We also launched our very own student-voices' publication, called Befarmayin, in the Fall of 2000.

Also, Last November, we took a busload of fifty Persian Jews, ages 18-28, to Rosarito Beach, Mexico, on a "Shabbaton" weekend. Young working professionals, new students, old Hillel veterans – all weekend long, we bonded together, telling jokes, singing and dancing on the bus, eating, and partying at local clubs by night.

We celebrated Shabbat together, and on our final morning, I had the wonderful privilege of facilitating a discussion about the future of the Persian Jewish community in Los Angeles. Apprehensive that my fellow vacationers might not want to think so

oldest copy available in the entire world, whether totally in Hebrew or a translation, and whether a thick or a thin book—covers the following three sections:

O God! You are king of the universe. Blessed be you, the almighty and holy creator. We extol you. We praise you. We bow down before you. We sanctify your name.

O God! You did great favor to our ancestors. You blessed Abraham, Isaac and Jacob. We recite the beautiful songs of David in your glory. We chant parts of the Torah, which adores you.

O God! Guard our lives, rejoice the souls of your servants. Forgive our sins. Show your mercy to all of us. Let us be away from evils and close to goodness.

These three topics may be summed up as: (1) Praising God, (2) Reminding us of the time of our ancestors, and (3) requesting God's mercy and kindness. On the basis of this sketch, when a young Jew recites the mourner's Kaddish for a loved one, he is surprised that what he reads bears no relation to the matter of the dead being blessed and his or her soul being sent to the Garden of Eden.

Instead the young reader notices that his prayers for the deceased, from the beginning to the end, are for praising and glorifying God: 'Hallowed and enhanced may He be throughout the world of His own creation... He who brings peace to His universe will bring peace to us. Amen.'

When the mourner asks the reason, he is told that what he recites is on behalf of his loved one who is buried. In other words, worshipping God will continue even after death, by the descendants.

Other prayers are based the praising of God too. The Amidah begins with these words: 'Open my mouth, O Lord, and my lips will proclaim your praise.' All prayers of special occasions and High Holy Days, together with what are newly added to the Siddurim, fit in the three categories explained above.



Many Jews, without reading the Torah once in their lifetime, keep their faith through prayer and worship. The prayers create a spiritual bridge by which man is connected to God. This emotional connection refers us to the Torah once more for reviewing a few of the prayers of Moses in his Five Books. When the Israelites made God very angry for their disobedience, Moses besought Him and said: 'Lord!

Why does Thy wrath wax hot against Thy people that Thou has brought forth out of the land of Egypt with great power and mighty hand.' (Exodus 32:11). Again when God was so angry that he wanted to destroy the Jews, Moses said to Him: 'And, I pray Thee, let the power of the Lord be great'. the Lord is slow to anger and plenteous in loving kindness' (Num. 14: 17-18). Finally, when Moses, life was near the end, he prayed to God saying:

'Let the Lord, the God of the spirits of all flesh, set a man over the congregation'. who may lead them out' (Num 32: 16-17). And so his followers continued the way he prayed God.

strong preference for the prayer of a group not less than ten (minyan). Such a tradition indicates the significance of pluralism in Judaism. That is why the Jews have so much interest in the synagogues.

Shakharit is the longest daily prayer and lasts between thirty to fifty minutes. The other two prayers, minkha and ma'ariv, take less time. On Mondays and Thursdays, a part of the Torah portion of the week (Parasha) is chanted aloud during the service. Amidah (Hebrew for standing) is one of the oldest of Jewish prayers, that has existed since the first century.

Extra prayers are recited in honor of special days for example mussaf (Hebrew for additional). There are many more prayers for the High Holy Day services. The Siddur used for Rosh ha'Shana and Yom Kippur is called makhzor.

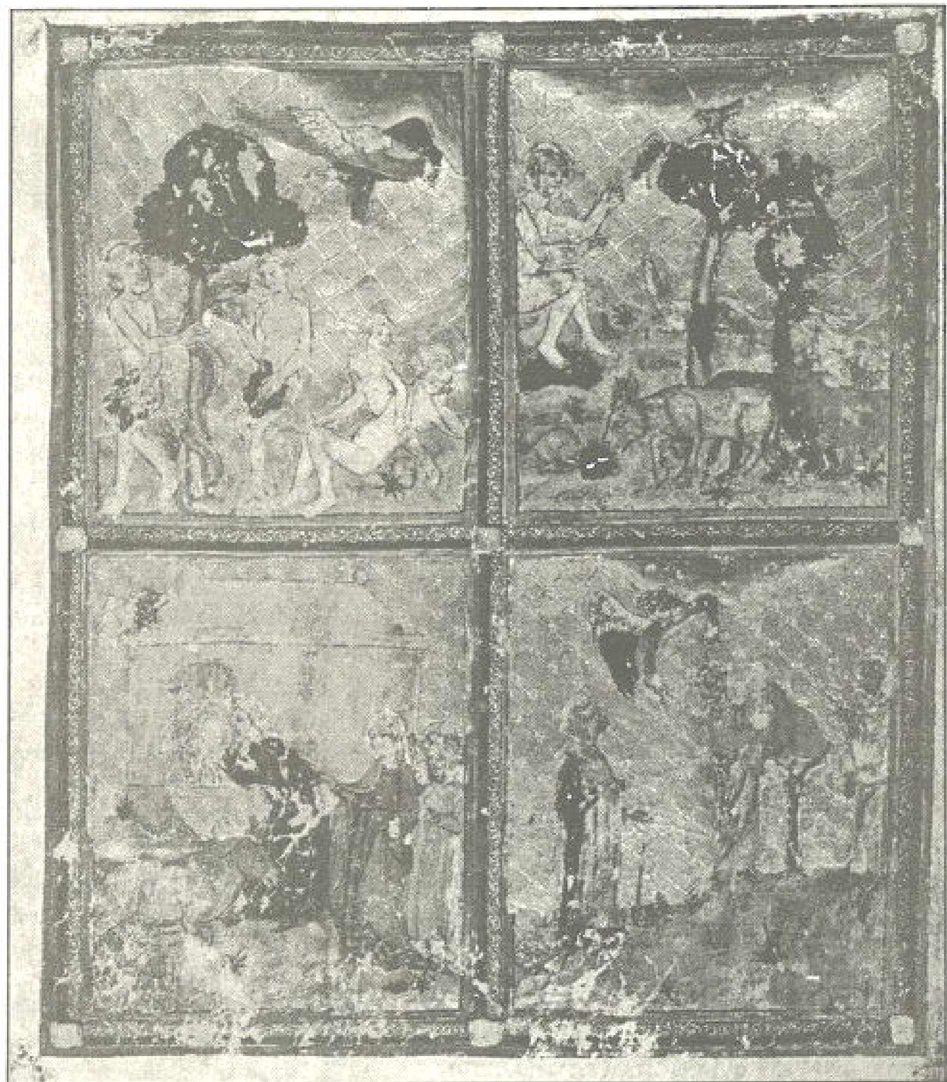
In addition to the few prayers mentioned above, some of the famous ones are: (1) The Kedush, in which, while praising God, it is recited 'Holy, Holy, Holy is the Lord of hosts; the whole earth is full of His Glory' (2) the Adon Olam (Master of Eternity), read at the conclusion of Sabbath morning services. Composed during the Middle Ages (3) the Ein Keyloheinu (There is None Like Our God) is one of the final parts of Sabbath morning services and (4) the Aleinu,in which the Jews implore for God's help 'to perfect the world under His rule'.

For special days and occasions such as the new month, Hanukah, Purim, Selihut, the birth and naming of a newborn, bar-mitzvah, bat-mitzvah, marriage, travel, new home, sickness, mourning and the like, there are many more prayers. Also, the blessing for food is said every day more than once. In Ha-Motzi a Jew declares: 'Blessed are you, Lord our God, King of the Universe, who brings forth bread from the earth.' Blessings in Judaism for different reasons, from looking at a beautiful plant or animal to having new clothes, are numerous. She-he-khi-yanu is a well know one: 'Blessed are You, Our God, King of the Universe, who grants us life and substance and has permitted us to reach this [festive] occasion.'

In old times when the written Siddur did not exist, in addition to singing religious melodies and praising God with the sound of music, a leader recited the prayers aloud and the attendants who were collectively almost illiterate responded by the single word: Amen (so be it). Although today the literacy rate among the Jews is very high, still this tradition, which has been transferred to us from our ancestors is followed in many cases.

Through the invention of printing, the variation among Siddurim (plural of Siddur) increased, and while some of the oldest prayer remained untouched, through deletion and addition of new parts, different editions appeared in the world of Jewry ñ the most famous ones being the Ashkenazi, Sepharadi and Hasidic Siddurim. Among each of these three groups, there is more than one kind of prayer books. Commentaries on all kinds of Siddur are numberless. The Hasidic Siddur was prepared in the eighteenth century in Poland and Russia, and a short time later the Habad Hasidic Siddur appeared.

The whole text of the Siddur, regardless of the period, place and people to which it belongs— whether to the ultra-orthodox group or Reform, whether printed recently or the



INDEPENDENT JUDAISM

The Need For Another Theodor Herzl

An Essay by Hooshang Ebrami
Chapter 7

The fifth pillar of Judaism is prayer, which like other pillars has its root in the Torah. The most exciting prayer of all times and among all different groups of Jews is the Shíma. All parts of this prayer are from the Torah (Deut. 6:4-9; 11:13-21 and Num. 15:37-41).

From Rabbi Akiva, the second-century sage who was burned by the wild torturers of the Romans in Judah, to the naked victims of concentration camps who were directed in hundreds and thousands to the gas chambers during the Holocaust, the Jewish martyrs died with the Shíma on their lips: 'Shíma Yisraíel Adonai Eloheinu, Adonai Ekhad ñ Hear, O Israel, the Lord Is Our God, the Lord is One.' Also, many Jews who felt the last moments of their lives were near recited the Shíma in the bed of death. The Shíma is a part of three daily prayers. Every night too, before bedtime, at least its first six words are read even by children.

The historical song that Moses sang and Miriam repeated in worship of God when they left the sea behind with the children of Israel has inspired the prayers compiled afterwards. Some selected portions of Genesis, Exodus, Numbers and Deuteronomy are cited in the prayer books. A few paragraphs have been chosen for prayer from the Nevi'im and Ketuvim too; most of them are from the Book of Psalms, which is basically the collection of poems made by King David in extolling God. This book is considered a separate prayer book by itself, called Tehillim. The Ashrei, a famous prayer, is mainly drawn from Psalm 145. Each verse of Ashrei begins in the sequence of the Hebrew alphabet. It emphasizes God's caring concern for mankind.

Up to the collapse of the Second Temple and the beginning of the Diaspora following this catastrophic event, the Jewish prayer or tefilla was not written down. In ancient times, the Jews sang religious songs in groups, using musical instruments. Since then, the prayer book called the Siddur in Hebrew, came into being. In contrast to the Talmud, the Siddur did not always remain the same in the Diaspora. As the ages passed by, the Jews scattered among various nations and under the influence of numerous cultures, their prayer books were changed. Sometimes the volume of the Siddur was reduced and in other times new poetry or short texts were added to it. One of the current additions is the prayer for the State of Israel.

The word Siddur literally means, 'arranged in order.' Its age, as pointed out above, regardless of the variety of its text, is less than two thousand years. The Siddur was born in the second half of the first century, after the destruction of the Temple. The extremist Jews recite prayers in Hebrew only, but the followers of modern movements have translated the Siddur to other languages.

They insist that the reader should comprehend what he or she is reading while worshipping God. Moreover, they say God knows the languages of all His creatures. However, in every translated Siddur, the original Hebrew, in full or part, has been kept. The Jews of the Diaspora rarely used Hebrew in their daily communications. Holding on to the language at least in prayer books, even when it was not understandable to worshippers, has played a major role in keeping the national identity of the Israelites.

The Jews pray three times daily: Shakharit (Hebrew for morning), the afternoon service minkha, and the evening service ma'ariv. In Judaism, although reciting prayer alone is permissible, there is a

memory remains alive in the work of the Museum.

The cabinet from Mr. Fenster's collection represents one of the major works of art made by a workshop\studio that was founded in Jerusalem around the turn of the century by an artist named Boris Schatz. Boris Schatz was the chief sculptor at the royal Bulgarian court, but when he heard the speeches of Zionist Leader Theodor Hertzl, he felt that it was his duty to go to Palestine and to set up an art academy.

His intention was to teach Jewish students not only art but a Jewish kind of art. Many Jewish artifacts and art works are basically related to the art of the people that Jews in their dispersion lived among, the vernacular cultures. But Boris Schatz wanted to found a new kind of art -- a Jewish art that used Jewish themes and Jewish designs.

Crafted around 1920, this cabinet, used in a home for storing ceremonial objects, was made by Schatz himself and is typical of the school. All of the images on the cabinet are associated with aspects of Jewish learning or culture. The school that Boris Schatz founded was called the Bezalel School of Arts and Crafts, after the biblical artisan who made the Ark of the Covenant. At its height, Boris Schatz' school employed 400 artists, turning out a wide variety of objects, but, after Schatz died in 1932, his school was closed. Today it has been resurrected as the Bezalel Academy of Fine Arts at the Hebrew University in Jerusalem.

The Museum has regularly offered programs to the public since its founding, exhibiting the work of such artists as Bernard Solomon, Raffi Kaiser; Gail Rubin, David Halpern and Chaim Hendin. Major exhibitions have included: "Anne Frank in the World: 1930-1945;" "Creativity Under Duress: From Gulag to Glasnost;" and "Prairie Landsmen: The Jews of Oklahoma."



Introducing Jewish Museums and Art Centers

The Sherwin Miller Museum of Jewish Art

The Sherwin Miller Museum of Jewish Art in Tulsa, Oklahoma, was founded in 1966 as the Gershon & Rebecca Fenster Museum of Jewish Art, through the cooperative efforts of several local Jewish families.

Their purpose was to bring the local Jewish community an understanding of its heritage through artifacts, as well as to serve as a resource center for non-Jews to learn about Jewish history and culture.

The Museum's founding coincided with the acquisition of a collection of Judaica facilitated by Sherwin Miller, the museum's first curator. In 2000, the Fenster Museum was renamed the Sherwin Miller Museum in recognition of Mr. Miller's seminal vision.

This brass cabinet is from the extensive art collection of Gershon Fenster, after whom the Museum first was named. Gershon Fenster's efforts centered on fostering arts and letters in his homeland, Lithuania, and in his adopted home, Tulsa.

His life work was tied to educational principles and the development and support of progressive education. Because of his close ties to the arts -- as a collector and philanthropist -- his



They all agree that it's a shame that people are not sticking together by going to the same synagogue. It is so sad and a sense of loss takes over our group. They all agree that building new synagogues is in a sense a form of betrayal. We are moving away, they say. Then, I guess that means new things are not terribly welcomed.

I am sitting and listening to all this gibberish. I know how I feel about all these changes. So I say, on the contrary, opening new synagogues is a very good and positive thing. People, such as myself, don't have to choose between what they do not like and just nothing.

They look at me as though betrayed. How could I say that? Am I nuts. So I tell them that it is good to maintain our religious traditions, It is fine to uphold our eternal values. But it is crazy to stop time and go back to the past just because.

I tell them that the past is a place were we deposit all our uncertainties and absence of our intellectual logic in the name of religious virtues Where ignorance is good. Since we don't know much about anything anyway. Ignorance is a state of mind where uncertainty becomes the only absolute principal. And that is safe and secure.

At the heart of our Jewish tradition, I say, our most sacred elders teach us, a life of enlightenment. This is to keep our minds crystal clear on the significance of our human experience and not a mere animal survival.

Our teachings, which have inspired world culture many times over, and salute us from every instance of human achievement, never put finite traditions before spiritual breakthrough. Because life is not, in it's most puzzling and incomprehensible form, a game of survival, but a wholly sojourn of individual experience and salvation.

Our house will not be divided if we do what we must, and not what we should all do alike. And, even though there is nothing new under the sun, let us live our lives with a vision of self-discovery of what we are ignorant of.

What is under the sun is not always what was handed down to us, since a lot of what comes to us as tradition, is just Jewish insecurity, the fear of becoming victimized if we ever did step out of line of our own local and often hostile cultural environment.

I fall silent. They all just look at me.

I think I lost a few friends that night at Starbucks.

I've Learned...

Written by Andy Rooney, a man who has the gift of saying so much with so few words. Enjoy.......

I've learned....
That the best classroom in the world is at the feet of an elderly person.

I've learned....
That when you're in love, it shows.

I've learned....
That just one person saying to me, "You've made my day!" makes my day.

I've learned....
That having a child fall asleep in your arms is one of the most peaceful feelings in the world.

I've learned....
That being kind is more important than being right.

I've learned....
That you should never say no to a gift from a child.

I've learned....
That I can always pray for someone when I don't have the strength to help him in some other way.

I've learned....
That no matter how serious your life requires you to be, everyone needs a friend to act goofy with.

I've learned....
That sometimes all a person needs is a hand to hold and a heart to understand.

I've learned....
That simple walks with my father around the block on summer nights when I was a child did wonders for me as an adult.

Coffee Shop Philosophy

BY EBI KHORDIAN

It is seven o'clock in the evening. I am sitting at a Starbucks café on Ventura Blvd. with a group of friends. They are all middle aged, educated, professional, married, have young children, Iranian and Jewish. We all send our kids to the same Jewish school. The school management has decided to close the school. We have had some meetings with the school management.

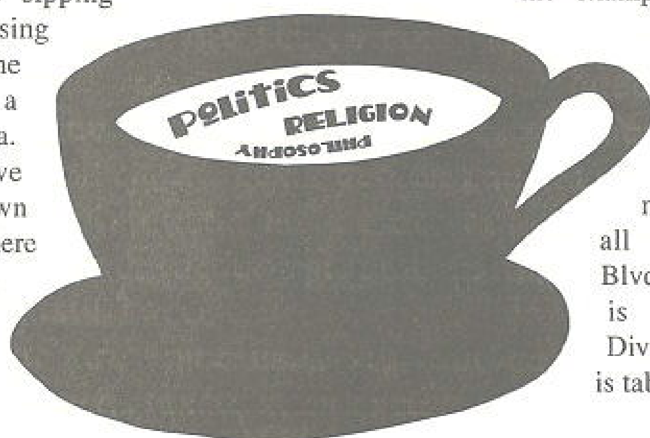
But we know pretty well we are no match for them, and decided to have this last meeting to lick our wounds. If nothing else, our many meetings brought us together, closer and caused some joy.

As we are sipping coffee and tossing ideas, someone comes up with a brilliant idea. Why can't we open our own school? Right here in the valley. We know how we don't want to run the school.

That's for sure. A school started by young Jewish people with our own color of Judaism. Simple, yet enriching. We would not have to deal with the establishment any more. That is the central idea and it would be perfectly ideal.

We have a friend who sighs and says why can't we all get along and work on what we have. Why should we separate ourselves from the "Jewish community"? We get all kinds of reactions, and the bottom line is that unity is our source of strength and that we should stick together.

Some one, with great distaste, raises the example of all the newly established Iranian synagogues that are mushrooming all over Ventura Blvd. That, to him is a bad omen. Division at the top is taboo.



YOUNG RESEARCHER

by Ron Winslow

Mr. Shahin Rafii

Cell Researchers Discover Process of Tumor Growth

Press Release from the Wall Street Journal

Researchers said they made an important discovery about how tumor cells develop blood vessels, an accomplishment that suggests new targets for canter treatment and could lead to early detection of the disease.

In experiments with laboratory mice, scientists at Memorial Sloan-Kettering Cance Cener and Weill Medical College of Cornell University reported that vessels that provide tumors with blood they need to survive and grow come from cells that originate in the bone marrow.

Formation of new blood vessels is called angiogenesis, and blocking that process to starve tumors of their blood supply has emerged in recent years as one of the chief new strategies in the battle against cancer. But so far, efforts to develop cancer drugs based on the approach have had little success in people,

The new study, being published today in the journal Nature Medicine, suggests that tumor cells secrete growth factors into the blood stream that make their way to the bone marrow. there they recruit two kinds of precursor cells, including one that is involved in the development of blood-vessel walls. These cells travel back to the tumor site and quickly begin to form into blood vessels.

"This is the first identification of the origin of tumor-specific blood vessel cells," said David Dyden, a pediatric oncologist at Sloan-Kettering and the lead author of the stud. "If you can prevent the blood vessels that are specific to the tumor from forming, you're not going to get tumor growth."

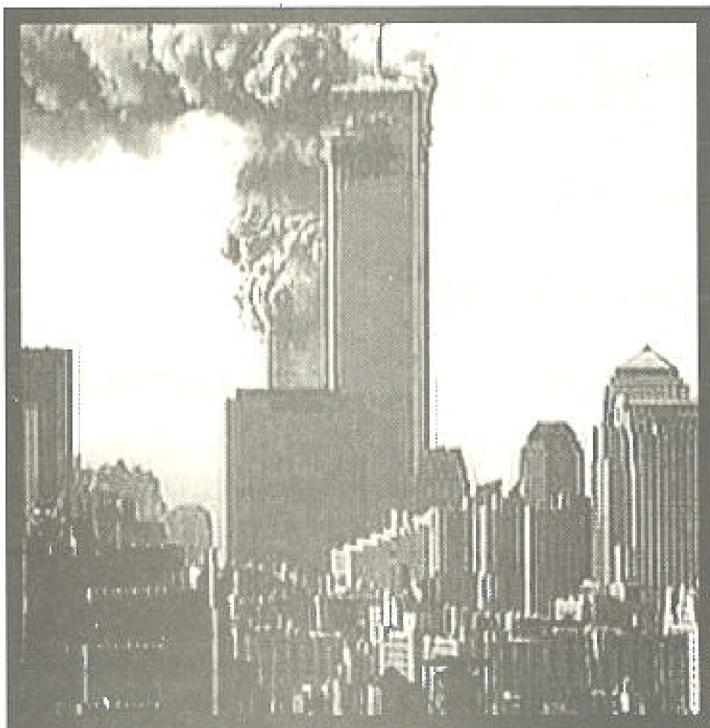
In the study, mice deficient in two proteins known to be necessary to supports tumor angiogenesis were transplanted with specially marked bone-marrow cells from normal mice. The mice were then injected with a type of cancer cell that spread quickly. After the animals died, an analysis showed that the marked bone-marrow cells were present in the vast majority of the tumors, the researchers said. When they reversed course, putting marrow from mice deficient in the angiogenesis proteins into normal mice, development of tumors was significantly delayed.

Additional experiments showed that the precursor cells recruited from the bone marrow displayed one of two different receptors for vascular growth factors. Their presence explained the link to the formation of tumor blood vessels.

Then the scientists gave agents known as antibodies to the mice to block the receptors in an effort to disrupt their function . Tumor growth was partially reduced in mice given antibodies against just one of the receptors. But is was completely blocked in mice given both antibodies, Dr. Lyden said.

The antibodies, supplied by Imclone Systems Inc., a New York biotechnology company, ar being studied as a potential angiogenesis treatment, he added. The researchers, who included Shahin Rafii of Weill Medical College, and Robert Benezra of Sloan-Kettering, also think the cells recruited fro in the bone marrow could be a potential marker for cancer, and they are developing a diagnostic test that could detect their presence in the blood.

In addition to ImClone, the American Cancer Society and the Leukemia and Lymphoma Society were among several sponsors of the study.



purpose, some meaningful explanation, yet nothing makes sense.

Why? How? The same unanswerable questions that are posed upon witnessing any staggering human tragedy. For many of us the inquiry has not been why this happens and how it fits into divine overall plan for creation? But rather, how could god allow this to happen?

Were we not taught in Bible that life is sacred and must be preserved at all costs? So why does god allow it to be taken in vain now? Were we not promised that the good deserve goodness, and not pain? So where was god on September 11th, 2001?

An act of terrorism hit this country like an earthquake, and the tremors will reverberate for years to come. The only place where the shaking will eventually cease given time will be the hearts of people who trust in God, believing he will carry us through. We are tempted to ponder the ageless, frivolous question--"Why?"—To which there is no answer.

What do we do when life gives us no legitimate answers? But faith gives us grace to bear situations that are often out of our hands. In mourning such demoralizing loses we cannot seek understanding because there is no answer just a necessity to grieve to mourn, and eventually learn to move forward.

As Jews we have traveled this path before; the Spanish inquisition, the holocaust, ... We know there will never be enough words, as there will never be enough tears to mourn for human travesty.

"Give your sorrow all the space and shelter in yourself that is its due, for if everyone bears their grief honestly and courageously, the sorrow that now fills the world will abate. But if you do not clear a decent shelter for your sorrow, and instead reserve most of the space inside you for hatred and thoughts or revenge from which new sorrows will be born for others then sorrow will never cease" Holocaust memoir.

Faith is not intended to be embarrassed by disaster, as it was not designed to avoid the confrontation of painful things. Faith was designed to comfort us when there seems no justifiable explanation for the crises that we face. We are not promised an untroubled life. The promises have been to pass through the water of trouble with divine guidance. Faith is the unseen, the conviction that empowers us to proceed through adversity, and transform the test before us into the testimony behind us. Yet again, once more, together walking through this pain, passing through these tragic moments, let us take comfort and remember that we will never walk alone.



Where Was God on September 11th?

By Morgan Hakimi

America has felt invincible. The oceans, wealth, and military power have made up what seemed an impenetrable shield for this country. We may have begun feeling uncomfortable in the nuclear age, but no harm could come to us. That was certain and then one morning, one September morning, the nations frailty propelled through as the lights of morning broke with its news.

Once again we bore witness to our fragility, to human vulnerability. Unfathomable tragedy, experienced by all, as the personal stories continue to unfold, and the circle of anguish grow wider. This tragedy at the hands of terrorists was a prime example of man turned against man. It was not the working of nature, nor was it the working of some supernatural intervention.

The children who left the airport-waving goodbye to their parents would see them no more. Others were devastated because loved ones went to work one day and died beneath tons of wreckage.

It was incomprehensible, planes going into buildings again and again? America's obsession with the vivid image is not its best feature, one that we learn to regret even more in the past month. Can we get use to these images? As we learn of children being dropped of for school in the morning, never to see their parents again. As we are told of the hundreds of orphans.

As we watch people wandering the streets of New York, desperately clinging to hope, will there be enough words? Will there be enough tears? No there should not be toleration in the face of evil. Yes! There should be anger and expression of pain. No! We should never remain quite in the face of purposeful extinction of human life or the anguish of orphan children.

Since Sept. 11, the image of airplanes, loaded with both human beings and gasoline crashing into the World Trade Center, has been etched on our consciousness. The willingness on the part of fanatics to die for beliefs deeply held is seen as powerful, but still unbelievable. Chance and the randomness of death are inescapable. We cry out for some



Why Jews Should Worry

By Dennis Prager

Courtesy of The Jewish Week

Jews are becoming anxious. We are beginning to understand that a significant part of humanity has a hatred of us indistinguishable in kind and intensity from that of the Nazis.

The most cursory acquaintance with the Arab press and fundamentalist mosque discourse around the world makes it clear that millions of Arabs and Muslims loathe Jews and many want Jews dead.

We hoped that Nazi-type hatred would never reappear. But it has. In fact, in two ways, Arab/Muslim anti-Semitism is more frightening.

First, while both Nazi and the Arab/Muslim anti-Semites have used closed societies with their controlled press to promote horrific lies about Jews, the Nazis hid their murder of Jews from the German public. They did not have confidence that enough Germans would support the murder of Jewish men, women and children. The Arab/Muslim anti-Semites, however, have no such problem. Those who kill Jews in Israel are public celebrities.

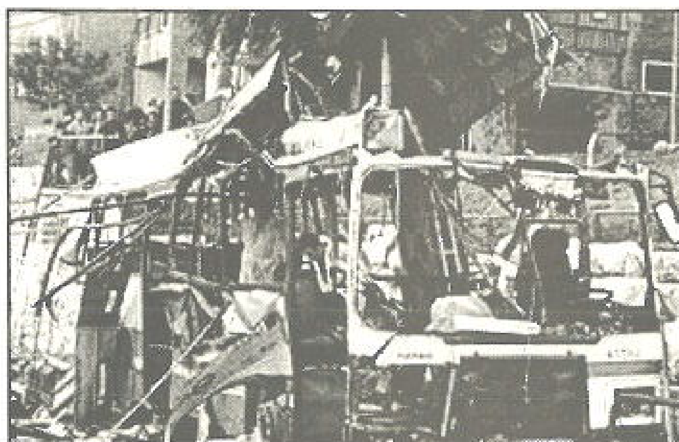
Pictures published on the Internet showed Palestinians waiting in line to see the exhibit of Jewish men, women and children blown up at the Sbarro Pizza shop. In Nazi Germany, there were no public exhibits of Einsatzgruppen (Nazi mobile Jew-killing units) or gas chambers.

The second more frightening aspect of Arab/Muslim Jew-hatred is that many of these haters do not value their own lives.Nazis did.

We Jews have reasons to worry because:

1. No libels against Jews are too awful or too incredible in much of the Arab/Muslim world. Millions of Muslims (not only in the Arab world) believe no Jews died in the World Trade Center because they were alerted in advance by the Israelis who actually blew up the buildings.

2. The West ignores this Jew-hatred. One reason is that Third World evil is rarely taken seriously among Western elites. A second reason is the psychological and political need of Westerners to believe that Islamic societies are, with the exception of "a few" extremists, tolerant societies. And the third reason is that Arab/Muslim anti-Semitism is dismissed as a temporary phenomenon that will disappear when Israelis and Palestinians make peace.



Rescue Workers search the scene following an explosion on a bus in the northern Israeli town of Haifa on Dec. 2

3. While much of the Muslim world -- a billion strong, stretching from the Atlantic through Asia to the Pacific hates us, Europe and Japan do not defend us. Instead they defend their business deals with Saddam Hussein and with Iran's medieval theocracy.

4. Islamic terrorists who blow up Jews are not on the list of terrorist organizations our government is fighting. There are political reasons that account for omitting terror groups that target Jews, but whatever those reasons, how can a Jew not worry about this omission? If America, the most philo-Semitic country in the world, will not regard terrorists who murder Jews as worthy of fighting -- even though these terrorists share sponsors and philosophy with anti-American terror groups -- no nation will.

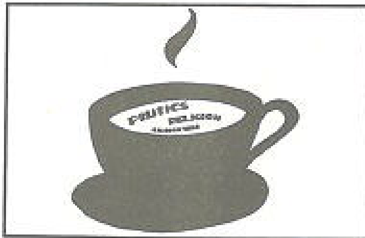
As I write this article, my 8-year-old son is playing next to me with his Nintendo. While he is painfully aware of the attacks on America, he remains blissfully unaware that a substantial percentage of humanity would like to see him dead. One day, unfortunately, he will know this. Unless the good people of the world finally learn the great lesson of anti-Semitism -- that Jew-haters hate all that is good, that they target Jews first but never Jews alone, and that Jew-haters must therefore be fought - and one day he may in fact be hurt. That is why at least one Jewish father worries today.

Dennis Prager is an author, lecturer and nationally syndicated talk radio host. Among his books is Why the Jews? The Reason for Anti-Semitism. He may be contacted through his Web site.

Contents

SOCIETY





Why Jews Should Worry	*By Dennis Prager*	3
Where Was God?	*By Morgan Hakimi*	4
Young Researcher: Shahin Rafii	*By Ron Winslow*	6
Coffee Shop Philosophy	*By Ebi Khordian*	7
The Sherwin Miller Museum		9
Independent Judaism	*By Hooshang Ebrami*	11
Persian Conspiracy at Hillel	*By Panteha Haverin*	*14*

LITERATURE



Modern Israeli Literature: Yair Garbuz	*By Kamran Hayimian*	*16*
Polani, The Hebrew Text	*By Yair Garbuz*	*17*

JEWISH HUMOR

Jokes

Happy Hanukah

From the staff at the Iranian Jewish Chronicle

Let's Advocate Peace for both Israeli and Palestinian Nations



An ultra orthodox Jewish volunteers searches a shattered window for pieces of human flesh Sunday on Jerusalem's Ben Yehuda street, a day after 10 young Israelis were killed in a suicide attack.



Smokes rise over the area of Palestinian Leader Yasser Arafat's Gaza office Monday after an attack by Israeli helicopter gunships.



Bomb attacks in two Israeli cities within a 24-hour period left at least 25 people dead and more than 200 injured.

IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
English Editor: D. Farhang
Medical Editor: Nissan Bamdad, M.D.

Contributing Writers (English Section):

Hooshang Ebrami
Faryar Nikbakht
Shirin D. Daghighian
Karmel Melamed
Kathrin Kangavari
Kamran Haymian
Payman Akhlaghi
Minoo Moghimi
Sandy Pedram

Graphic Designer: Jorge Pringles (English)
Graphic Designer: Lily Kahen (Farsi)
Advertising: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia
Typesetting: Minoo Hamodot

With the help and cooperation of other board members:
Akhtar Barlava, Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fraydoun Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

کامران توکلی

با بیش از ۱۵ سال تجربه و تخصص با کادری آگاه و ورزیده

بیمه اتومبیل، منزل، سلامتی، تجارتی و عمر

بیمه منزل و اتومبیل

آیا Zip code منزل شما تا ۹۰ یا ۹۱ شروع میشود؟
بیمه اتومبیل و منزل از ۱۰ تا ۲۵ درصد تخفیف بویژه ساکنین
Beverly Hills, Bel-Air, Brentwood, Westwood
Sherman Oaks, Encino, Santa Monica, Pacific Palisades

معتبرترین **بیمه سلامتی** با حق انتخاب دکتر

چرا بیشتر بپردازید؟ با طرحهای جدید بیمه سلامتی شما ماهیانه کمتر می پردازید و از مزایای **بیشتر** برخوردار میشوید!

سن	۱–۴ سال	۵–۱۸ سال	۱۹–۲۴ سال	۲۵–۲۹ سال	۳۰–۳۴ سال	۳۵–۳۹ سال	۴۰–۴۴ سال	۴۵–۴۹ سال	۵۰–۵۴ سال	۵۵–۵۹ سال	۶۰–۶۴ سال
یک نفره	۳۳	۳۳	۴۰	۴۳	۵۸	۶۶	۹۶	۱۱۵	۱۵۸	۱۸۶	۲۰۶
زن و شوهر	براساس همسر جوانتر ۷۵			۸۴	۱۱۳	۱۳۲	۱۹۰	۲۳۰	۳۱۶	۳۶۹	۴۰۶
پدر یا مادر با یک فرزند	–	–	۶۸	۷۲	۸۷	۹۶	۱۲۴	۱۴۳	۱۸۷	۲۱۴	۲۳۴
پدر یا مادر با دو فرزند یا بیشتر	–	–	۹۶	۱۰۰	۱۱۵	۱۲۳	۱۵۲	۱۷۱	۲۱۵	۲۴۳	۲۶۲
فامیلی	براساس همسر جوانتر ۱۳۱			۱۳۹	۱۶۸	۱۸۷	۲۴۴	۲۸۵	۳۷۱	۴۲۴	۴۶۱

بیمه بیمارستانی　بیمه گروهی　بیمه عمر　بیمه دندان

(قیمتهای فوق ماهیانه و برای ساکنان لوس آنجلس میباشد و برای خارج از لس آنجلس قیمتها متفاوت میباشد)



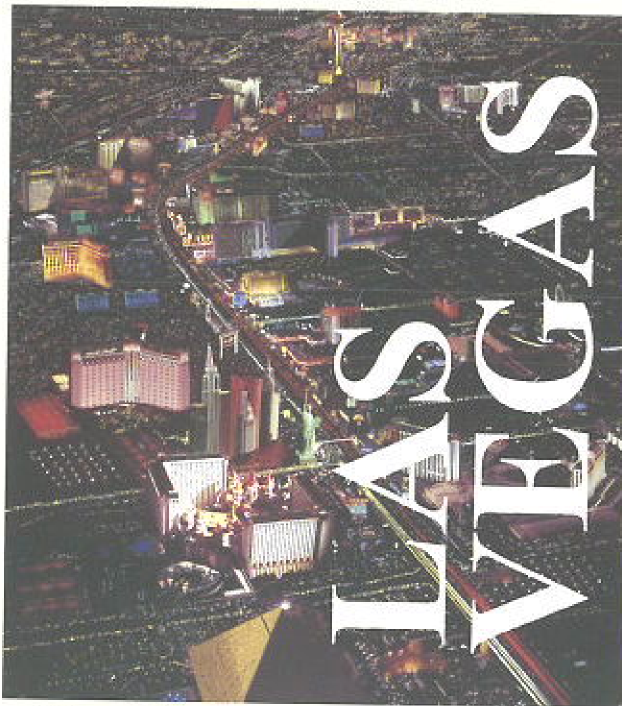
SAVE-ON
INSURANCE SERVICES

(310) 474-7283
(818) 907-7283

10835 Santa Monica Blvd., Suite 209
نبش سانتامونیکا بلوارد و وست وود

Ca Lic # 0693980

بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر



از رحیم



بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می‌توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879